

آشنایی با آکادمی فوتبال پارس با سی سال قدمت



**گفتگوی اختصاصی رنگارنگ با
منصور بهرامی
محبوبترین چهره تنیس جهان**

**شعار ایرانیان خارج از کشور
هموطن از
کاسب ایرانی حمایت کن**

**سوپرمارکتها، رستورانهای ایرانی و سایر کسبهای تجاری
به خاطر شما هموطن در غربت متحمل زحمات و مخارج
فراوان شده‌اند. آنان را حمایت و پشتیبانی کنید.**

هموطن عزیز، همه ما ایرانیان که در خارج از کشور به دلایل مختلف زندگی می‌کنیم نیازمند برقراری ارتباطات و روابط اجتماعی هستیم که بتوانیم به عنوان یک اقلیت خارجی در کشورهایی که زندگی می‌کنیم نمونه‌ها و الگوهای از کشورمان داشته باشیم که از آنان استفاده کنیم. از فعالیتهای هنری، فرهنگی گرفته تا زمینه تجاری و کسب و کار. همگی بر اساس نیاز جامعه‌ای خارج از کشور نشین به وجود آمده است و هدف فعالان و زحمتکشان این مراکز خدمات و سرویس دهی به هموطنان خود می‌باشد. این تلاشگران حرفه کسب و کار از جمله سوپرمارکتها و

رستورانهای ایرانی نیازمند حمایت شما عزیزان هستند و وظیفه هر یک از ماست که با خرید از این فروشگاهها و رفتن به این رستورانها آنان را در بازار پررقابت و بسیار سخت و طاقت فرسا یاری رسانیم و به بهانه «قیمت و مبلغ» آنان را تنها نگذاریم. شاید تصور کنیم که ممکن است درصدی از سایر مراکز دیگر به ظاهر گرانتر باشد ولی زیبایی عمل و ارزش حرکت ما بالاتر از محاسبات چند پنس و سنت می‌باشد زیرا همین فروشگاه یا رستوران ایرانی سمبلی از حال و هوای کشورمان را تداعی می‌کند با هموطنی همزبان و هزاران اشتراکات دیگر معامله می‌کنیم که دیگر جای حساب و کتابهای چند پوند و یورو را نباید

کرد. هدف حمایت و پشتیبانی است. تلاش و کمک نماییم چرخهای اقتصادی این مراکز ایرانی به خوبی بچرخد و سایه یاس و ناامیدی و شکست از چهره این عزیزان زحمتکش و کم توقع زدوده گردد. به امید اینکه نشان دهیم



انسانهایی ایرانی هستیم که به ارزشها و معیارهای همیاری و حمایت و تعاونی واقف می‌باشیم و با حمایت و پشتیبانی خود از مراکز تجاری ایرانی باعث ایجاد یک کانون محکم ارتباطی هستیم که هدف آن دست پر مهر یاری و دوستی و تعاون است.

به امید اینکه نشان دهیم

پولتان را آتش نزنید !

اگر می‌خواهید پیام تجاری شما خوب دیده و خوانده شود رنگارنگ را انتخاب کنید چون قدیمیترین نشریه ایرانیان در خارج از کشور است، پرتیراژترین نشریه ای است که آگهی هم دارد، خواندنی، پر محتوا و ماندنی در خانه‌ها و مراکز تجاری است، ۳۰ سال پشتوانه حرفه ای روزنامه نگاری را ید که می‌کشد و ویتیرینی است که همه سلیقه‌ها را در بر می‌گیرد باز هم بیشتر می‌خواهید ؟!!!!

تلفن را بردارید و از نرخهای باور نکردنی تلویزیون و نشریه رنگارنگ بهره‌مند شوید

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ - ۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴





رستوران یاسمین

موزیک زنده شهای جمعه و شنبه

رستوران یاسمین در میدان هنگرلین مرکز
وصل همه فارسی زبانان در لندن است

بهترین مکان برای برگزاری جشن ها و
میهمانی های شما با گنجایش ۱۴۰ نفر

رستوران یاسمین همانجایی است که
طعم و مزه چلوکباب های اصیل ایرانی را
به شما عرضه می کند

020 8248 6835

13 Ashbourne Parade, Ealing London W5 3QS

SUPER DENA سوپر دنا

سوپر دنا چهارراه وصل ایرانیان در میدان معروف هنگرلین لندن

کلیه مایحتاج یک خانواده ایرانی را زیر یک سقف گردآوری نموده است



سوپر دنا توزیع و پخش کننده انواع محصولات ایرانی (عمده و خرده)

Tel: 020 8566 9360

6 Ashbourne Parade (On Hanger Lane Roundabout) London W5 3QS

سخن اول

محمود سرابی

بسی رنج بردم در این سال و سی...

سی سال از عمر تاسیس فعالیتهای رنگارنگ لندن می گذرد. سی سالی که می توان هر روزش را کتابی کرد تا بیان شود در این سه دهه ما به عنوان گزارشگر ملی مردم ایران چه تجربیات تلخ و شیرینی را پشت سر گذاشته ایم. مجله ورزش، مجله رنگارنگ، مجله هفت روز هفته، روزنامه رنگارنگ، روزنامه تریبون آزاد و تلویزیون رنگارنگ لندن مجموعه ای از تولیدات ما در این سی سال بوده است. اگر بخواهیم مختصری در جهت آشنایی نسل جوانتر درباره این سه دهه در خارج از کشور بگویم و نمایی کلی از حضور رسانه ها و نشریات در خارج از کشور را معرفی کنم، میتوان لندن را قلب تپنده رسانه های ایرانی دانست چون حضور چهره های شناخته شده و صاحب قلم در لندن بسیار بود و همین دلیلی بود تا نشریات چاپ لندن در واقع تابلوی وقایع زندگی و رخدادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و ورزشی در خارج از کشور باشد نشریاتی چون:

کيهان چاپ لندن

نيمروز

ايران پست

اصغر آقا

مجله رنگارنگ

این مجموعه ای بود که در لندن منتشر و عموماً در سراسر جهان توزیع میشد که میتوان درباره هر یک از این نشریات و موسسین آن صفحاتی را نوشت. عنوان «لندن پایتخت مطبوعات ایرانیان در خارج از کشور» مورد تأیید همگان بود.

هدف من از بیان این تاریخچه مختصر آشنایی یکی، دو نسل جوانی است که نمی داند داستان زندگی پناهندگی و تبعیدی نسلهای پیش از او چه تلاشها و فعالیتهایی انجام داده اند.

نسل امروز که می بیند در هر مرکز فروش ایرانی

یا ترکی چند کیلو روزنامه و مجله مجانی به او می دهند تا به خانه ببرد و مصرف تمیز کردن شیشه یا سفره کند نمی داند که سالهای گذشته اینگونه نبوده است که پول سیاه حکومت ملایان پشت ورق پاره هپی بی بو و بی خاصیت باشد! که همه چیزش در قد و قواره مجانی است مجانی پخش می شود، قیمت آگهی ها در حد همان مجانی است!!؟ پیدا کنید پرتقال فروش را؟ عموماً تولید کنندگان این نشریات گمنام یا بی نام هستند.

ولی در دهه های گذشته خرج و دخل نشریات از راه تکفروشی، آبونمان و تبلیغات می گذشت. سه کانالی که امروز به وسیله همین ورق پاره های همه چیز مجانی کور شده است و مسلماً مشخص است که پشت سر این طرح شوم چه کسانی ایستاده اند. تریبون آزاد نشریه ای که اکنون در دست شماس ترمه سی سال تلاش و کوشش و خون دل خوردن من است که در لندن جوانی و میانسالی ام را خرج همبستگی، اتحاد و دوستی و آشنایی بیشتر ایرانیان کرده ام و توقع دارم به پاس زحمات سی ساله ام و به احترام کارنامه درخشان فعالیتهايم در زمینه ورزش و رسانه های نوشتاری و تصویری از تریبون آزاد حمایت کنید چون طی سی سال گذشته هرگز منافع ملت ایران را با هیچ چیز دیگر تاخت نزده ایم و از اولین شماره مجله ورزش که سی سال پیش منتشر شده تا همین شماره تریبون آزاد که در دست شماس یک مسیر و یک شیوه را طی کرده ایم و گزارشگر ملی رخدادهای گوناگون سی سال گذشته بوده ایم و کماکان با همه سختی ها و فشارهای مالی طاقت فرسا در میدان نابرابر و غیرانسانی با گماشتگان حکومت آخوندی در میدان ایستاده ایم و تا آخرین نفس هم خواهیم بود.

پاینده و پیروز باشید

Tel: 00 3730 1775

www.ranagaranguk.tv

Email: ranagarang_London@hotmail.com

رنگارنگ زیر نظر شورای نویسندگان

هر ماه منتشر می شود

مدیر و سردبیر: محمود سرابی





خبرهای هنری

پیشنادهای غیراخلاقی به بازیگران مشهور ، آنها را بیکار کرد!

مافیا در سینما و تلویزیون، انتخاب بازیگر در مهمانی ها و دورهمی های تهیه کننده ها، پیشنهادهای غیراخلاقی و هزاران گلایه دیگر، حرف هایی هستند که این روزها از زبان بعضی از بازیگران شنیده می شود.

آنها که ادعا دارند تمام بیکاری های شان به خاطر بی اخلاقی های عرصه هنر است و نه آن چیزی که شاید نامش را تلاش یا شایستگی کمتر می شود گذاشت. بازیگرانی که اغلب در روزگار اوضاع اقتصادی خوب تلویزیون و با سریال های نود قسمتی چهره شدند اما حالا و در دوران رکود و بی پولی صدا و سیما به بن بست خورده اند و دائم این بیکاری را به همه چیز ربط می دهند و غر می زنند. از بی اخلاقی می گویند و دلیل بیکاری شان را تنها و تنها «نه» گفتن به پیشنهادهای غیراخلاقی تهیه کننده ها ذکر می کنند.

در این میان اما بعضی از بازیگران هم هستند که از این غر زدن ها آشفته می شوند و مثل رویا تیموریان می گویند این مسائل مثل مسائل خانوادگی است که باید درون خانواده سینما و تلویزیون حل شود و نباید به بیرون درز پیدا کند؛



پرستو صالحی:

بیکارها در حال اعتراض اند

از میان هنرپیشه های زن، او اولین نفر بود که درباره بی اخلاقی های بعضی از تهیه کننده ها نوشت و، جرقه اعتراض ها و

انتقادهای اینچنینی بعد را زد. بازیگر سریال «زیر آسمان شهر» در فروردین سال ۹۱ در فیس بوکش نوشت: «به یک تهیه کننده سرشناس از سر درد دل گفتم دلم به کار طولانی می خواد. گفت: اونی ام که بهت کار طولانی بده حال طولانی می خواد... من هنوز ایمان دارم که تو هنر مقدس هفتم، هستنند انسان هایی که بی درخواست و نیاز و ... فقط و فقط به کارشون فکر می کنن و بس و متاسفم از وجود کسانی که هنر پاک آریایی رو با ناحیه ۱۰ قدیم تهران اشتباه گرفتند-

صالحی پس از این نوشته دیگر در فیلم و سریالی دیده نشد..



فقیهه سلطانی، بیکاری بازیگران

فقیهه سلطانی، بازیگر سینما و تلویزیون با تایید فساد در سینما و حرفهای صدف طاهریان نوشت: «خانم صدف طاهریان ... حرف های شما در مورد عده زیادی از دست اندرکاران سینمای ما متأسفانه، متأسفانه و متأسفانه، کاملاً درست و مورد تایید است.»

بازیگر فیلم صورتی پس از این هم بیکار نشست و نامه ای را که به امضای ۳۰ نفر از بازیگران زن تلویزیون رسیده بود منتشر کرد. نامه ای که ماه ها قبل برای مدیران ارسال شده بود اما تا زمانی که در یک روزنامه منتشر نشد، اثری نداشت.

در بخشی از این نامه سرگشاده، آمده بود: «علت حضور این افراد را در لباس مقدس بازیگر که روز به روز به تعداد آنها افزوده می شود، بدانید... امیدواریم

همه از پشت صحنه ناسالم و غیرمطلوب اکثر پروژه های تلویزیونی باخبر باشید. از روابط آلوده و مافیای قدرتمند عده ای بی صلاحیت و شهوت پرست که روز به روز به نفوذ و قدرت ایشان برای وارد کردن چنین افرادی در تلویزیون افزوده می شود، مطلع باشید...!»



علت بیکاری بازیگران

آلسا فیروز آذر که بازیگری را از هفت سالگی با بازی در فیلم های خاله اش، تهمینه میلانی آغاز کرده بود، غیر از میلانی تنها با قاسم جعفری، علی عبدالعلی زاده و ابوالحسن داودی همکاری کرده. او در گفتگویی درباره بی اخلاقی در فضای سینما گفت: «با عده بسیاری از کارگردانانی روبرو هستیم که به جای آنکه بازیگران شایسته را در تئاتر یا فیلم های شایسته و کلاس های آموزشی جستجو کنند یا حداقل با تست گرفتن و آگاهی از استعداد افراد، آنها را شناسایی کنند، در محافل و مهمانی ها به دنبال کشف بازیگر هستند که مسلماً به این بی اخلاقی دامن می زنند.

برای این قبیل کارگردانان فرق نمی کند که طراح صحنه یا فیلمبردار و سایر عوامل چه میزان خلاق و حرفه ای هستند بلکه بیشتر حواشی کار برای شان مطرح بوده و در این اندیشه اند که تا چه میزان این افراد زیر دست می توانند کمبودهای روحی، روانی، جنسی و مالی آنها را تامین کنند.» او از سال ۸۹ تا امروز جلوی دوربین هیچ کارگردانی حاضر نشده است.



ساناز سماواتی:

دلیل بیکاری بازیگران

این بازیگر که مدت هاست در فیلم و سریالی دیده نشده، درباره علل این کم کاری می گوید: «اوضاع الان با بیست و خرده ای سال پیش متفاوت شده. من با تحصیلاتی که داشتم وارد این حرفه شدم و الان شما می بینید یک شبه یک آقا پسر یا یک خانم یا پول می دهد نقش را می خرد یا با حضور در مهمانی ها و پارتی ها وارد پروژه ها می شود. اکثر فیلم ها این طور شده. تهیه کننده نقش را می فروشد، می گوید من ۳۰۰ میلیون برآورد بودجه ام است، ۱۰۰ یا ۱۵۰ میلیون می گیرم دو نقشم را می فروشم. الان در این حرفه ملغمه ای شده که من ترجیح می دهم کار نکنم چون کار هم که می کنی، پول نمی دهند.»



مرجان محتشم : بیکاری بازیگران به خاطر پیشنهادهای غیر اخلاقی

محتشم نیز از دیگر بازیگرانی است که خود را از حرفه بازیگری کنار کشیده است و می گوید از طریق طراحی داخلی امرار معاش می کند. بازیگر سریال پربیننده «پس از باران» در این زمینه می گوید: «محبوبیت بین مردم چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را به دست آورد ولی متأسفانه برخی ستارگان به دلیل ابزار شدن و ارتباطات غیراخلاقی که باعث شرمندگی و تأسف است محبوب شده اند که به اعتقاد من این محبوبیت نیست. جایی برای کسانی که بخواهند با اعتقاد به خدا در عرصه سینما فعالیت سالم داشته باشند نیست و متأسفانه برعکس، کسانی که تن به ارتباطات نامشروع می دهند، در این عرصه بالا می روند.»

صبا کمالی : بیکاری بازیگران به خاطر فساد سینما



صبا کمالی نیز چندی پیش در اعتراض به وضعیت حال حاضر سینمای ایران از فعالیت های هنری انصراف داد. این هنرپیشه سینما گفت: «من وقتی وارد این عرصه شدم شرایط خیلی محترمانه تر بود. اوضاع هنر نسبت به چند سال اخیر چه از نظر مالی و چه از نظر اخلاقی خیلی بهتر بود ولی چند سالی است که شرایط به گونه دیگری است. امیدوارم شرایط درست شود اما باید بگویم که من بابت هر جواب ردی که به پیشنهاد وقیحانه تهیه کنندگان داده ام آنها مرا پنج سال به عقب پرت کردند. یک مشت موجودات حقیر که اسم دیگری را روی آنها نمی توان گذاشت.»



شاهرخ استخری

بازیگر سریال دنوازان از معدود آقایان بازیگر است که درباره این مسائل حرف زده است. او که کارش را با بازی در چند فیلم و تله فیلم آغاز کرد و سپس با سریال تلویزیونی دنوازان به شهرت رسید، درباره ابتذال در سینما گفت: «خیلی از جاها دعوت شدم که نرفتم. اگر می رفتم شاید بد هم نمی شد. آنقدر این حاشیه ها را بلد هستم که همین الان یک بازیگر جوانی که اول راه است و حاضر است هر کاری بکند، به من نشان بدهد تا به او بگویم چه کار کند تا بتواند ستاره سینما شود. خیلی هم نیاز به استعداد ندارد، شاید یک خانه مجردی به کارش بیاید

گلشیفته فراهانی فراتر از سینمای ایران

خدایان و پادشاهان، بهشت، گلاب، دو دوست، بدبیاریهای صوفی پترسن، آلتامیرا و دزدان دریایی کارآییب بخشی از فعالیتهای سینمایی اوست که نامش را در کنار برجسته‌ترین هنرمندان جهان به ثبت رسانده است. او در زمینه تئاتر هم درخشان ظاهر شد و در نمایش "یک رویای خصوصی" مقابل بهروز وثوقی پر آوازه قرار گرفت

گلشیفته به خوانندگی هم روی آورد و ترانه‌هایی نظیر سکوت، جستجوی سرنوشت و "جز تو" را اجرا کرد

او سینمای دولتی، اطلاعاتی حکومت اسلامی را ادب کرد و نشان داد زن ایرانی استعداد و هنر آنرا دارد که مقابل بزرگترین نامهای سینمای جهان قرار بگیرد

گلشیفته فراهانی برای اثبات هنرش مشکلات بسیاری را به جان خرید تا فقط ثابت کند نسل جوان ایرانی لیاقت و ارزش آنرا دارد که در هر زمینه‌ای به بالاترین سطح علمی، فنی، هنری، ورزشی، اقتصادی، پزشکی، و در جهانی برسد

گلشیفته فراهانی در طی کمتر از یک دهه اقامت در خارج از کشور کارنامه‌ای چنان درخشان و خیره‌کننده از خود بجا نهاده که همچون سیلی محکمی بر چهره حکومت ضد زن است.



کجی هنرمند به هنرش می‌باشد او دعوتی جهت شرکت در فیلمی بنام یک مشت دروغ که لناردو دیکاپریو هم در آن بازی داشت دریافت کرد و به خارج از کشور آمد. در برگشت به ایران چنان رفتار توهین آمیزی با او کردند که به قول خودش قلفتی پوستش را کردند و باعث شد چنان در هم شکسته شود که قید خانواده و هنر و کشورش را بزند و با زحمات زیاد از ایران خارج شود و همه تلاش خود را جهت اثبات حضور زن هنرمند ایرانی در صحنه هنر بین‌المللی نماید

در چارچوب خشک و زن ذلیل سینمای بیمار ملایان دختری به مقابل دوربین رفت که از خانواده هنرمندی به دنیا آمده بود، بهزاد فراهانی هنرپیشه پرتوان و صاحب سبک در تئاتر و سینمای ایران و خواهرش شقایق فراهانی و مادرش فهیمه رحیم‌نیا که نامهایی شناخته شده بودند

گلشیفته در همان سینمای محدود بسیار تلاش کرد تا بتواند استعداد نابش را نشان بدهد ولی در سینمایی که هنرپیشه زن نمی‌تواند پدر یا برادرش را لمس کند و فقط باید ادای احساساتش را در بیاورد، گویی دهان



از آنجا که کنجکاوی به طور معمول به پاسخ روشن و مستدلی نمی رسد و در حد شایعه می ماند روزنامه رنگارنگ فهرستی که نشان می دهد از میان ۱۲ بازیگر مطرح زن سینما و تلویزیون ایران چه کسی دارای بیشترین دستمزد است و هر کدام چه دستمزدی می گیرند را از کمترین به بیشترین به شرح ذیل اعلام میکند:



۶- پریناز ایزدیار
۳۰ ساله
دستمزد او برای هر فیلم
۱۵۰ میلیون تومان برآورده
می شود



۵- باران کوثری
۳۰ ساله
دختر رخشان بنی اعتماد
برای بازی در هر فیلم کمتر
از ۱۵۰ میلیون نمی گیرد.



۴- مریلا زارعی
۴۳ ساله
دستمزدش میانگین ۱۵۰
میلیون تومان است.



۴- هانیه توسلی.
۳۷ ساله
مدتی است فیلم توفانی
نداشته است.
دستمزد او برای هر فیلم
۱۴۰ میلیون تومان است.



۲- ساره بیات.
او ۳۶ ساله است
برای هر فیلم ۱۲۰ میلیون
تومان دستمزد می گیرد.



۱- پگاه آهنگرانی
بازیگر ۳۳ ساله
برای هر فیلم ۱۲۰ میلیون
تومان دستمزد می گیرد.



۱۲- لیلا حاتمی
۴۴ ساله
اگر با شوهر و یا دوستانش
بازی نکند. میانگین ۳۰۰
میلیون تومان!



۱۱- هدیه تهرانی
۴۳ ساله
نامش یک برند در سینما
حداقل ۲۵۰ میلیون تومان
دریافتی برای هر فیلم



۱۰- ترانه علیدوستی
۳۲ ساله
برای هر فیلم ۲۵۰ میلیون
تومان دستمزد می گیرد.



۹- سحر دولتشاهی
۳۵ ساله
در حال حاضر برای هر فیلم
بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون
تومان دستمزد می گیرد.



۸- مهتاب کرامتی
۴۵ ساله
او برای هر فیلم بین ۱۵۰ تا
۱۷۰ میلیون تومان دستمزد
می گیرد.



۷- طناز طباطبایی
۳۳ ساله
برای هر فیلم بین ۱۵۰ تا
۱۷۰ میلیون تومان دستمزد
می گیرد



سریال شهرزاد ، تسویه حساب تاریخی

، مصطفی زمانی ، پریناز ایزدیار ، مهدی سلطانی ، محمود پاک نیت ، هومن برق نورد و جمشید هاشم پور پوششی بر این پیام سریال است حسن فتحی در مقام کارگردان قبل از این سریالهایی بر مبنا تقویت خرافاتهای مذهبی مانند سریال "شب دهم" و "مدار صفر درجه" ساخته است در پس پرده سریال شهرزاد سید محمد هادی رضوی قرار دارد که از افراد تربیت شده امنیتی جهت فعالیتهای تبلیغاتی رژیم در حوزه مبانی رسانه ای می باشد و سید محمد امامی نیز در نقش سرمایه گذار این سریال در کنار هادی رضوی قرار دارد

سریال پر خرج و پر هنرپیشه شهرزاد که در قالب داستانی بر اساس حوادثی که سال ۱۳۳۲ به بعد اتفاق می افتد را به تصویر می کشد و نقطه اوج سریال از نظر تهیه کنندگان دولتی، امنیتی به ۲۸ مرداد و کودتا علیه دکتر مصدق نخست وزیر وقت ایران ختم میشود و تمام تلاش تولید کنندگان این سریال پر رنگ کردن نقش آخوند کاشانی و کم رنگ نمودن شخصیت و تاثیر دکتر محمد مصدق بر ملی شدن صنعت نفت ایران است

استفاده از شهرک سینمایی مجلل و پر خرج غزالی و حضور هنرپیشه های مطرح و گران دستمزد سینمای ایران مانند:

علی نصیریان ، ترانه علیدوستی ، شهاب حسینی

شماره ۱۰۷۲ نشریه رنگارنگ اول نوامبر در دسترس شماست

آگهی تبلیغاتی خود را در پرتیراژترین و محبوب ترین نشریه ایرانی در خارج از کشور چاپ نمائید تا هزاران فارسی زبان در سراسر اروپا با نام تجارتي شما آشنا شوند. برای درج آگهی های خود با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمائید.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ انگلستان

۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ (۰۰۴۴) اروپا

چه خبر از پرویز صیاد و صمدش ؟!



خود می کشد و به هر کجا که خواست می برد!

صمد آقا فرزند خلف ننه آقا یکی از این موجودات کمیاب است!

مخلوقی که پا را از قلمرو نوشته های کاغذی و نقش آفرینی هایش بر روی نوار سلولوئید فراتر گذاشته و بدل به یک شمایل ماندگار و جاودانه شده است.

البته بدیهی است که چنین ستایشی از یک شخصیت ادبی دقیقاً اشاره به ارزش های والای خالق او دارد، پرویز صیاد بی شک یکی از با استعدادترین و توانا ترین هنرمندان زنده ایران در حیطه ادبیات و تئاتر و سینما است.

صیاد بازیگر توانایی هم هست، هر چند که تهیه کننده و کارگردان بزرگی هم به شمار می رود، چه زمانی که پشت صحنه تئاتر سکان کار را دردست بگیرد و چه پشت دوربین سینما یا تلویزیون باشد.

مجموعه فیلمهای سینمایی صمد در دهه پنجاه ساخته و اکران شدند، زمانه ای که طنز و کمدی در سینمای ایران چارچوب از پیش تعریف شده و ثابتی داشت که معمولاً اندک رگه ای از روشنفکری هم در آنها به چشم نمیخورد چه برسد به نبوغ! اما هر چه سالها از پی هم گذشتند عیار فیلمهای پرویز صیاد بیشتر به چشم آمد و مشخص شد.

فیلم های صمد آقا چه از نظر ساختار طنز و کمدی و چه از دریچه نگاه انتقادی اش به مسائل اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی جامعه آن سالها، خیلی از آن زمانه خود جلوتر بودند.

صمد آقای عاشق لیلا که انگشت به چشم بد خواهانش فرو میکرد.

پرویز صیاد از بازیگران سینمای ایران است که علاوه بر بازیگری نمایشنامه نویسی، کارگردانی، نویسندگی و تهیه کنندگی را نیز در کارنامه هنری خود دارد.

او در سال ۱۳۱۸ در لاهیجان به دنیا آمد و در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران دانش آموخته شد. فعالیت هنری خود را در سال ۱۳۳۶ با چاپ شعر و داستان کوتاه آغاز کرد و در سال ۱۳۳۷ به نمایشنامه نویسی نیز مشغول شد. او فعالیت در سینما را از سال ۱۳۳۸ با فیلم «می میرم برای پول» به عنوان نویسنده آغاز کرد. پرویز صیاد در نقش صمد بسیار معروف شد و فیلمهای طنز انتقادی بسیاری در این نقش بازی کرد. برای چند فیلم شعر، تدوین، نوازندگی، مشاور فیلمنامه، طراح چهره پردازی را انجام داد. چند کتاب نیز نوشت. در سال ۱۳۵۸ به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا فعالیتش را در تئاتر و تلویزیون ادامه داد.

بعضی از شخصیت های ادبی یا نمایشی آنقدر زنده و پر قدرت و ماندگار می شوند که گاهی حتی از آفریننده خود هم پیشی می گیرند! یعنی جای خالق و مخلوق عوض می شود و انگار این شخصیت است که برای نویسنده و آینده شخصی و حرفه ای او تصمیم می گیرد و در تمام سالهای زندگی او را به دنبال



صمیمی و همراهانم دیگر در این دنیا نیستند که سالی و ماهی بگذرد و صمد همه مان را دور هم جمع کند و آنها هم باشند و یاد ایام کنیم.

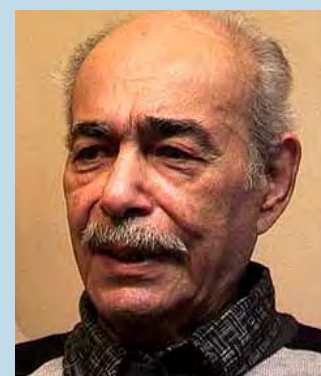
هنوز گاهی دلم برای صمد و ننه آقا و عین اله و قوچعلی و مشتی باقر و سرکار استوار و مرشد و بقیه تنگ میشود... حتی گروه بان قند علی!! ... لیلا را هم که جسارت نمیکشیم اسم اش را بیاوریم!! راستش را بخواهید مدت هاست که دیگر در شهر به ما پیشنهادی نمی شود که بخواهیم زیر بارش برویم... یا نرویم

پرویز صیاد درباره صمد اینگونه می گوید: سالیان سال رفیق گرمابه و گلستان من بوده و هست!

آنقدر خاطره خوب از دیدارهای متمادی ام با صمد دارم که که محال است روزی فراموش شان کنم، چه روزها و سالها که با دوستان و رفقای که امروز از هم دور هستیم، نشستیم و صمد نگاه کردیم و خندیدیم و خندیدیم... و خندیدیم...

صمد در همان چند فیلم سیاه و سفید قدیمی و دوست داشتنی اش هنوز هم کنارمان هست و خواهد بود، اما صد حیف که چند یار عزیز از آن دوستان

هویت هنری لندن دزدیده شده!



لندن یکی از شهرهای مهم جهان برای ایرانیان بوده است و پس از یورش ملایان به حکومت ایران و فراری شدن میلیونها ایرانی به سراسر جهان، از جمله لندن که میزبان ایرانیان فرای و پناهنده شد.

از هنرپیشه، خواننده و شاعر، نویسنده و ژنرال و مدیران برجسته گرفته تا سرمایه داران



و پزشکان، اهالی کسب و کار و... جماعتی را در لندن تشکیل دادند.

بسیاری از هنرمندان لندن نشین آن سالها مانند پرویز کاردان،



دعوت به همکاری

کسانیکه علاقمند به فعالیتهای روزنامه نگاری در زمینه های ذیل هستند را دعوت به همکاری می نمائیم
گزارشگر در زمینه های:
گزارشهای اجتماعی و گفتگو با مردم، گزارشگر ادبی فرهنگی، گزارشگر ورزشی، گزارشگر هنری و مصاحبه با هنرمندان، مقاله نویسی، داستان نویسی و ورزشی نویسی.

تلفن تماس:

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵



داشته و آزاده که در صفحات نشریه رنگارنگ فعالیتهایشان درج خواهد شد.

لیلا فروهر، هایده، رضا فاضلی، گلی زنگنه، فخری نیکزاد، بیژن مرتضوی، شهرام صولتی، مسعود اسداللهی، رضا سرکوب، فرزانه تائیدی، بهروز به نژاد در لندن بودند و فعالیتهای زیادی در زمینه های کنسرت های بزرگ، نمایشهای متعدد و تئاتر، تولید نوارهای ویدیویی از جمله وارپت آخوندی را برای ایرانیان تولید کردند ولی امروز پس از نزدیک به چهل سال که زمان برده است میراث خوارانی با آرم حکومتی ملایان سر و کله شان پیدا شده تا هویت هنری ایرانیان لندن نشین را که با خون دل و حتی جان باختن پسر رضا فاضلی به دست آمده و کارنامه هویت تبعیدی ایرانیان است را به یغما ببرند.

روزنامه رنگارنگ سند هویت هنری مستقل و آزاد همه هنرمندانی است که آب در آسیاب رژیم نمی ریزند و سنگری است جهت حمایت و پشتیبانی از هنرمندان داغ وطن

مصاحبه اختصاصی فتانه با نشریه رنگارنگ لندن



ملکه رقص و آواز در مصاحبه‌ای اختصاصی و جنجالی با نشریه رنگارنگ لندن

که به دلیل مغازه‌های متعددش احتیاجات منطقه بزرگ امامزاده یحیی را برآورده می‌کرد.

فتانه: من در خانواده‌ای به دنیا آمدم که پدر بزرگها هر کدام واسه خودشون کسی بودند. پدر بزرگ مادریم پهلوان حسین حاج امین سره بود که همیشه بیست، سی تا نوچه دنبالش بودند و یکی از پهلوانان سرشناس تهران بود. از طرف پدر بزرگ پدریم ملک خان بود که در دربار صفویه ارج و قربی داشت و رهبر ارکستر و خواننده هم بود و عملاً خانواده ما بر ۲ ریشه خانوادگی پهلوانی و هنری بود.

رنگارنگ: خانم فتانه برای اولین بار از خانواده و شرایط زندگی دوران جوانی بگوئید.

فتانه: اوایل که می‌خواستم خواننده بشوم ترس و وحشت زیادی داشتم و همه‌اش فکر می‌کردم مثل فیلمهای فارسی که داستان ناموسی داشت دایی‌هایم می‌آمدند و منو می‌کشتند و به خاطر همین جرئت نمی‌کردم به فعالیت هنری فکر کنم و اگر یک حادثه غیرقابل پیش بینی در زندگیم پیش نمی‌آمد شاید هرگز وارد عالم هنری نمی‌شدم. من برادری داشتم که آن زمان حدود ۱۴ سالش بود و علاقه داشت کیبورد بزند. در یک عروسی خانوادگی با آقایی آشنا شدم که معلم موسیقی بود و قرار شد به برادرم آموزش کیبورد بدهد و صدای من را هم شنیده بود و اصرار کرد که می‌یایی دفتر ما برای آموزش برادرت، خودت بیا سفلیز یاد بگیر ضرر نداره!

بالاخره یک روز با برادرم رفتیم دفتر ایشان تا آموزش کیبورد او را شروع کند. در این میان همان آقا به من پیشنهاد کرد کمی بخوانم تا صدایم را امتحان کند و مشغول تمرین بودیم که آقایی

فتانه پدیده هنری ایران بعد از انقلاب است

فتانه طی سی سال گذشته به دفعات با رسانه‌های رنگارنگ مانند مجله رنگارنگ، تلویزیون رنگارنگ به مصاحبه نشسته است و حالا پس از این همه سال دوباره حضور او در دفتر نشریه رنگارنگ غنیمتی است تا او را به شوق مصاحبه تشویق کنیم و برای اولین بار بگوئید او کیست و از کی و کجا آغاز به کار هنری کرده است.

رنگارنگ: خانم فتانه خوشحالیم که دوباره با شما به گپ و گفتگو می‌نشینیم.

فتانه: شاید لازم باشد در ابتدای مصاحبه با خلوص نیت و اعتقاد قلبی بگویم که سالهای سال است که آقای سرابی را می‌شناسم و با تمام وجودم به کار و حرفه ایشان احترام می‌گذارم. به اکثر همکاران یا دوستانم همیشه گفته‌ام آقای سرابی با همه فرق می‌کند. مهربانی، دلسوزی، و مهم‌تر از همه حرفه‌ای بودنش در کاری که انجام می‌دهد، انتقاداتش همیشه بی‌نظر و واقعی بوده و عشق و تعصبش و وفاداریش به منافع ملی زبانزد همگان است.

حالا پس از سی و چند سال فتانه از گذشته و زندگیش برایمان می‌گوید:

در محله بازارچه حمام نواب به دنیا آمدم همانجا که فیلم قیصر را ساختند. محله‌ای

فتانه: من در ۱۳ سالگی ازدواج کردم و در ۱۴ سالگی بچه‌دار شدم!

از دفتری دیگر بیرون آمد و پرسید: این

کیه؟ صدایش خیلی خوبه و بعد منو صدا کرد به دفترش و پرسید: اسمت چیه؟ چند سالته؟ و... و من توضیح دادم. اسمم فتانه است. ۱۷ سالمه و سوابق خانوادگیم را هم گفتم و توضیح دادم قصد فعالیت هنری ندارم و فقط تفریحی می‌خوانم. ایشان گفت، بیا یک آهنگ دیگه بخوان و سلفژ هم یادت می‌دم. خواننده خوبی خواهی شد. جواب دادم من اصلاً رویم نمی‌شه جلوی مردم بخوانم. ایشان گفت، نگران نباش، این آهنگ را بخوان من ببینم. بقیه‌اش با من!

این مرد بزرگ عطاالله خرم آهنگساز پرآوازه کشورمان بود که مرا تشویق به خواندن کرد.

یکی دو ماهی گذشت و من مشغول آموزش صدا بودم تا روزی دوباره آقای عطاالله خرم آمد و به نوازنده سرشناس حسین کسایی گفت حسین می‌تونی فتانه را با یکی دو تا ترانه آماده کنی برای کنسرتی که به همراه رامش، فیروزه و...

به جنوب ایران ببریم؟

من با ترس و وحشت گفتم ترا بخدا من می‌ترسم. من اصلاً جرئت نمی‌کنم روی صحنه بروم و با التماس می‌خواستم منو معاف کنند. حتی گفتم فامیل‌هایم هم منو می‌کشند. ولی عطاالله خرم اصرار کرد که فعلاً تمرین کن تا بعد ببینم چی میشه.

خلاصه با آقای کسایی یکی دو تا ترانه کار می‌کردیم و غافل از اینکه آقای عطاالله خرم از خانواده من اجازه گرفته بود و بالاخره راهی جنوب ایران شدیم تا برنامه‌ای برای خانواده‌های نیروی دریایی ایران اجرا کنیم.

تا شب اجرا رسید و من در واقع نقش دستگرمی برنامه را داشتم معمولاً خواننده‌های تازه کار و جوان در برنامه‌ها اول روی صحنه می‌رفتند و یکی دو آهنگ می‌خواندند تا به قولی مجلس گرم شود و خواننده‌های معروف به صحنه

بیایند.

من پشت صحنه با ترس و لرز ایستاده بودم و ارکستر شروع به نواختن کرده بودند و زمانی که باید من به صحنه بروم و شروع به خواندن کنم جرئت نمی‌کردم و خشکم زده بود. عطاالله خرم از یک سوی، مدیر برنامه از سوی دیگر صحنه با اشاره دست و سر و گردن به من می‌گفتند برو دیگه! ولی من جرئت نمی‌کردم و ارکستر مجبور شد چند بار قسمت اول موزیک را تکرار کند تا بالاخره دل را به دریا زدم و رفتم جلوی میکروفن. انگاری تمام دلهره و ترس و خجالت کشیدنهايم آب شد و رفت تو زمین!

امیر قاسمی قسمتی از مصاحبه با من را که از او خواسته بودم ادیت کند و نشان ندهد را به عمد بارها و بارها از تلویزیونش پخش می‌کرد؟!!

چنان انرژی و هیجانی در خودم حس می‌کردم که بی‌سابقه بود. هر چی رقص بلد بودم چاشنی خواندنم کردم و حتی یکی از افسران بلندپایه ارتشی و خانواده‌اش که جلوی من نشسته بودند با تشویق زیاد خواهان اجرای دوباره من شدند و ایشان گیلان مشروبش را بلند کرد و گفت به سلامتی هنرمند جوانی که بزودی در صحنه‌های بزرگ خواهد درخشید و این داستان شروع کار هنری من بود.

بعد از آن که به تهران برگشتم عملاً بعد از آن که به تهران برگشتم عملاً فعالیت‌های هنریم را شروع کردم. در مراسم مختلف می‌خواندم و در دیسکوتکی هم به نام «ویسکی اگو» که آن سالها در تهران معروف بود برنامه اجرا می‌کردم تا

اینکه یک شب تولد یکی بنایی خواننده(خواهر پوری بنایی هنرپیشه سرشناس) در ویسکی اگو برگزار می‌شد و من هم به عنوان خواننده ثابت برنامه بودم و همان شب آقای کیومرث شیروان بیگی که تهیه کننده شو تلویزیونی «پنجره‌ها» بود هم در میان مهمانان بود و با دیدن برنامه من از من دعوت کرد تا در شو پنجره‌ها شرکت کنم و شو پنجره‌ها در آن سالها در میان مردم بخصوص نسل جوان بسیار پرطرفدار بود.

آغاز همکاری من با شو پنجره‌ها و آقای کیومرث شیروان بیگی از اینجا آغاز شد که آهنگی هم از آقای لقمان ادهمی اجرا کردم بنام «تفسیر» با شعری از فاروق امیری و تنظیم اریک که اولین کارنامه هنری من بود که همکاری من و شیروان بیگی به ازدواج ختم شد.

رنگارنگ: خوب حالا که صحبت از ازدواج و عشق و عاشقی شد، اولین بار کی قلبت لرزید و حس کردی عاشق شدی؟

فتانه: راستش را بگم هیچوقت؟!!

رنگارنگ: یعنی فتانه با اینهمه شور، عشق و هیجان تا به حال عاشق نشدی؟!!

فتانه: بخدا نه! همیشه از بقیه می‌پرسیدم عاشقی چطوره؟! چون خودم واقعا تجربه عاشقی و عشق واقعی را تجربه نکرده‌ام. شاید به خاطر زمینه‌های زندگی گذشته‌ام باشد که در سنی غیرطبیعی ازدواج کردم. شماتصور کنید من سیزده سال داشتم که مادر شدم! ازدواج فامیلی و به خواسته پدرم بود. شاید اثرات ازدواجی زودهنگام که اصلاً آمادگی آن را نداشتم باعث شد که تنها عشقم به فرزندان و خانواده‌ام باشد و هرگز هیچ مردی قلبم را بقول امروزها نلرزانده باشد.



چاشنی آهنگهایم می‌کردم و به نوعی رقص فتنه‌ای هم مد شده بود. البته این را هم بگویم شعر هوار هوار را آقای **منفردزاده** با تنظیم خود ریتم شاد و ضربی به آن داد و به شکل اجرا درآورد.

رنگارنگ: فتنه امروز در لندن است و پس از سالها آهنگی به نام «عزیزترین» برای هواداران خود به بازار داده است و اتفاقی دوباره استثنایی می‌افتد و چند سایت اینترنتی و یوتیوب نشان می‌دهد نزدیک به دو میلیون نفر از این آهنگ دیدن کرده‌اند. حالا چه احساسی دارید؟

فتنه: هدفم اجرای کارهایی است که بمانند همین عزیزترین مورد توجه و استقبال مردم قرار بگیرد. بالاخره فراموش نکنیم هنرمندانی مثل من سالها زحمت کشیدیم و خون دل خوردیم تا موفقیت و محبوبیتی بین مردم پیدا کنیم. همین حس مسئولیت در برابر مردم، هنرمند را مجبور می‌کند کارهای خوب تولید کند و بزنی و برویی نباشد شهرت یک روزه بدست می‌آید و یک روزه هم از بین می‌رود ولی محبوبیتی ماندگار در قلب و خاطره مردم به راحتی بدست نمی‌آید. کارهای بسیاری به من پیشنهاد میشه ولی قبول نمی‌کنم چون باید کاری باشد که در قد و قواره فتنه باشد و توقع مردم را برآورده کند.

رنگارنگ: خانم فتنه شاید مسئولیت دیگری هم شما دارید و آن اینکه کمک کنید چهره‌ها و صداهای خوب و جدید به مردم معرفی شوند. نظرتون چیه؟

فتنه: باور نمی‌کنید در فکر این برنامه

من این آهنگ و کار دیگری از شبیانی را در تلویزیون کابلی در لس آنجلس بنام تلویزیون ایرانیان که یکشنبه‌ها ساعت یک بعد از ظهر پخش می‌شد، اجرا کردم. باور نمی‌کنید مثل توپ ترکید و ایرانیان دهان به دهان در لس آنجلس بهم خبر می‌دادند و کپی ویدیوی آن به وسیله مسافران به ایران رسید و میلیونها نسخه در سراسر جهان کپی شد و در اکثر خانه‌های ایرانیان در میهمانی‌ها و مراسم ازدواج و ... پخش می‌شد و هوار هوار شناسنامه پربیننده فعالیتهای هنری ایرانیان خارج از کشور شد!

آهنگ هوار، هوار با حضور خواننده‌ای خوش صدا و خوش ادا در میلیونها نسخه ویدیویی در خانه‌های ایرانیان در سالهای اول انقلاب دست به دست می‌شد.

رنگارنگ: در پس این موفقیت بزرگ چه شد؟

فتنه: ببینید شاید الان برای نسلهای جوان مشکل باشد که بدانند در آن سالها بخصوص ایرانیانی که ترک وطن کرده بودند بنوعی دچار دپیشن و افسردگی شده بودند. و هوار هوار باعث شد شور و شادی و هیجان بوجود آورد. فراموش هم نکنیم اکثر خوانندگانی هم که به خارج آمده بودند تحت تاثیر شرایط آن روزها بیشتر کارهای آرام یا غمگین می‌خواندند و ریتم شاد هوار هوار حال و هوایی بی‌سابقه را به وجود آورد و ایرانیان در سراسر دنیا این آهنگ را بقیه کارهای مرا که همراه با رقص هم بود دنبال میکردند. چون من عاشق رقصیدن هم بودم و هستم

رنگارنگ: برگردیم به سوالات هنری. اولین آلبومت کی و به چه اسمی به بازار آمد؟

فتنه: وقتی من به شو پنجره‌ها رفتم و آهنگ تفسیر هم گل کرده بود، یواش یواش سر و صدای انقلاب بلند شد و کار من در واقع نیمه تمام ماند.

رنگارنگ: خوب شما از آن روزها چه خاطراتی دارید؟

فتنه: حدود پنج، شش ماه به انقلاب مانده بود که شوهرم شیروان بیگی از طرف تلویزیون ملی ایران ماموریت پیدا کرد به امریکا برویم و در فلوریدا یک دوره تخصصی در زمینه مدیریت عالی تلویزیون را بگذرانند. وقتی قصد برگشت به ایران را داشتیم به آلمان رفتیم و ماشین شیکی هم خریدیم و از راه زمینی به طرف ایران به راه افتادیم تا به ترکیه رسیدیم. در ترکیه خبرها از ایران حکایت از شلوغی و کشتار و زد و خورد می‌داد و عملاً همه فعالیتهای هنری و کلاً امور مملکت تعطیل شده بود. به همین دلیل تصمیم گرفتیم از همانجا به امریکا برگردیم. چون هنوز ویزای امریکا را داشتیم و این در حالی بود که من با کاباره بورسالیانو که متعلق به آقای اکبر گلپایگانی بود قرارداد داشتم و به اتفاق گلپایگانی برنامه اجرا می‌کردیم و پوستره‌های بزرگ من به در و دیوار کاباره بورسالیانو بود که قرارمان بعد از سفر از امریکا بود که دوباره شروع کنیم که نیمه تمام ماند.

برگشتیم فلوریدا و دو سه سالی آنجا بودیم تا کوچ کردیم به لس آنجلس و من با آقای جمشید شبیانی برخوردی اتفاقی داشتم و ایشان پیشنهاد کرد آهنگ «هوار هوار» را بخوانم و بالاخره ارکستر جور شد و آهنگ هوار هوار را آماده بازار کردیم که **کاظم رزازان و اسفندیار منفردزاده** هم در آن شرکت داشتند و

ارائه و عرضه آهنگ «عزیزترین» کمک کردند تشکر کنم. از مهرداد کامکار به عنوان تهیه کننده و کارگردان ویدیوی آهنگ عزیزترین و نفیسه که گریم، انتخاب لباس و آرایش را به عهده داشت که از هر دوی آنان سپاسگزارم.

هستم و با آقای سرابی قرار گذاشته‌ایم برنامه‌ای در تلویزیون رنگارنگ داشته باشیم جهت معرفی چهره‌های تازه نفس و جدید که صد در صد قول می‌دهم این برنامه را به زودی در تلویزیون رنگارنگ شروع خواهیم کرد.

در پایان هم می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و از کسانی که به من در



مربیان مطرح فوتبال جهان در جزیره تنوع تاکتیکیها را به نمایش در می آورند

گلستان را مخترع فوتبال جهان می دانند. با اینکه در ویتترین افتخارات ملی کمترین جام ها را دارد و تنها یک بار در سال ۱۹۶۶ در لندن قهرمان جام جهانی دشه است. ولی مدیریت قوی د اجرای طرحهای حرفه ای باشگاهداری در جزیره باعث شده است مربیان، بازیکنان و سرمایه داران در سراسر جهان آرزوی حضور در فوتبال جزیره را داشته باشند. صنعت فوتبال یا به قول من «مذهب فوتبال» در انگلستان آینه و نمایشگاه جهانی تنوع افکار مربیان، مدیران و سرمایه داران است. بیش از چند صد میلیارد پوند در انگلستان سرمایه گذاری شده است که پول تزریق شده باعث ایجاد امکانات بیشتر از جمله ساخت استادیوم های جدید، افزایش جایگاههای تماشاگران، برنامه ریزی بلند مدت برای آکادمی های آموزشی پرورشی فوتبال زیر نظر باشگاهها، فضای فوتبال در انگلستان را جذاب، پرهیجان و دیدنی کرده است. قهرمانی لیستر در فصل گذشته بخوبی نشانگر همین تحولات گسترده بود که افکار تاکتیکی کلودیورامیزی ایتالیایی و ایجاد انگیزه و شوق زیاد در میان بازیکنان باعث شد فوتبال جهان دچار بهت و حیرت شود.

امسال برگی جدید در فوتبال جزیره ورق خورده است. از ۲۰ باشگاه لیگ برتر سکان رهبری نیمکت ۱۳ تیم در دست مربیان خارجی است و تنها ۷ مربی بریتانیایی در لیگ برتر حضور دارند؟! فوتبال فیزیکی انگلیسی با پالایش طرحهای متنوع مربیان درجه اول فوتبال جهان نوید فصلی رویایی را می دهد. نگاهی به اسامی مربیان باشگاههای انگلستان بخوبی نشان میدهد بخشی بزرگ از سرمایه تفکری مربیان در جزیره جمع شده اند.

۱- روزه مورنینو منچستر یونایتد که ملیت پرغالی دارد

۲- پپ گواردیولا منچستر سیتی که ملیت اسپانیایی دارد

۳- آرسن ومگر آرسنال که ملیت فرانسوی دارد

۴- آنتونیو کونته چلسی که ملیت ایتالیایی دارد

۵- کلودیو رامیزی لیستر که ملیت ایتالیایی دارد

۶- مارسو پوچ تینو تاتنهام که ملیت آرژانتینی دارد

۷- بورگن کلوب لیورپول که ملیت آلمانی دارد

۸- کلود پل ساتهامپتون که ملیت فرانسوی دارد

۹- ولتر مانزاری واتفورد که ملیت ایتالیایی دارد

۱۰- فرانچسکو گریدولین سوانسی که ملیت ایتالیایی دارد

۱۱- رونالد کومان اورتون که ملیت هلندی دارد

۱۲- اسلاوان بلیچ وستهام که ملیت کرواسی دارد

۱۳- آینور کارانکا م یدلزبور که ملیت اسپانیایی دارد

در کنار این ۱۳ مربی که اکثریت مربیان لیگ برتر را تشکیل می دهند ۷ مربی بریتانیایی هم حضور دارند که اسامی آنان نیز نشان میدهد مربیان صاحب نام و با تجربه ای هستند مانند:

۱- مارک هیوز در باشگاه استوک سیتی

۲- داوید مویس در باشگاه ساندرلند

۳- تونی پالولیس در باشگاه وست برویج بیون

۴- فالن در باشگاه هال سیتی

۵- شون دیچ در باشگاه بارنلی

۶- ادی هاو در باشگاه بورموث

۷- الن پارایدو در باشگاه کریستال پالاس

در کنار مربیان

مهم ترین ویژگی این مربیان سبک و شیوه تاکتیکی آنان است بعنوان مثال پپ گواردیولا با سبک تاکی ورکی یا بازی بیشتر و ضربات سریع تر به توپ که در بارسلونا اجرا کرد و نتایج طلایی گرفت و جام های متعدد قهرمانی باشگاهی تازه ای و جهانی را به دست آورد و حالا روی نیمکت منچستر سیتی نشسته است یا رژه مورنینو با اینکه بازیکنی مطرح نبوده و از مترجمی در فوتبال حرفه ای آغاز به کار کرده و چند سالی مترجم مربیان بزرگی چون رابسون و نان خال بوده ولی با نبوغ ذاتی موفق شد به یکی از مطرح ترین مربیان فعلی جهان تبدیل شود و امروز

باشگاه در جذب بازیکنان است که این سرمایه گذاری نیازمند در آمدزایی می باشد به همین دلیل باشگاههای بزرگتر مربی امتحان پس داده بزرگتر را به خدمت می گیرد جهت هدف های بزرگتر که مسلماً اهداف باشگاهی چون منچستر یونایتد با کریستال پالاس متفاوت است ولی هر دو در جهت تعیین اهدافشان نهایت تلاش خود را می کنند. مربیان لیگ برتر آنالیز حریفان خود را به یک یا چند آنالیزور می سپارند. آنالیزور در فوتبال حرفه ای امروز نقش بسیار پررنگی پیدا کرده است چون آنالیزور نقاط ضعف و قدرت حریفان را شناسایی کرده و به کادر فنی منتقل می کند. در کادر فنی که سرمربی نقش فرمانده را دارد دستیارانش نقش بسزایی در اجرای دستوران و طرحهای تاکتیکی سرمربی دارند و همیشه یکی از دستیاران سرمربی طراحی تمرینات باشگاهی را بعهده دارد و تمرینات را طوری طراحی می کند که مشابه طرحهای تاکتیکی سرمربی باشد. برای مثال در منچستر یونایتد که آلکس فرگوسن سرمربی آن بود زمانی کارلوس کیروش که در منچستر بود نقش طراح تمرینات را ایفا می کرد.

در کنار کادر فنی یک تیم پزشکی حرفه ای قرار دارد که پزشکان و دستیارانشان بازیکنان را در ابتدای فصل تست پزشکی می نمایند و وضعیت جسمانی هر بازیکن را به سرمربی گزارش می دهند و در طول فصل هم مراقبت پزشکی از بازیکنان به عهده تیم پزشکی است. تیم پزشکی مسئولیت درمان و مداوای بازیکنان آسیب دیده را هم به عهده دارند. و در طول بازی کادر پزشکی به همراه کادر فنی روی نیمکت مسابقات حضور دارند و چنانچه بازیکنی در حال بازی دچار آسیب دیدگی شود را به سرعت معاینه می کنند تا تشخیص دهند بازیکن قادر به بازی خواهد بود یا نه! که تصمیم پزشک تعیین کننده خواهد بود که بازیکن در زمین بماند یا از بازی خارج شود.

در کادر فنی بدنساز، ماساژور، فیزیوتراپ هم حضور دارند و کمک مربی اول معمولاً در مسابقات در کنار سرمربی می نشیند که در طول

فوتبال جزیره در اختیار خارجی ها

محمود سربابی



سکاندار تیمی بزرگ چون منچستر یونایتد است. تنوع افکار تاکتیکی ۱۳ مربی جهانی در کنار ۷ مربی بریتانیایی و صدها بازیکن دستچین شده از سراسر جهان لیگ برتر انگلستان را در فصل ۲۰۱۷-۲۰۱۶ فصلی متفاوت و تماشایی کرده است. تفکرات مربی حرفه ای بر اساس طرحی است که او به باشگاه ارائه می دهد که در کوتاه مدت و بلند مدت مربی باشگاه را بسوی اهداف تعیین شده راهنمایی می کند. مسلماً مربی باشگاه بورموث طرح و تعهداتش برای اجرا با مربی چلسی متفاوت است و هدف گذاری مربیان براساس سرمایه مالی

بالا حدود ۳۰۰ بازیکن با ملیتهای گوناگون هم با پیراهن ۲۰ باشگاه لیگ برتر به میدان می روند. در میان ۱۳ مربی خارجی لیگ برتر ۷ ملیت مختلف حضور دارند که اکثریت با مربیان ایتالیایی است که ۴ نفر می باشند. اسپانیایی ها ۲ مربی، فرانسوی ها ۲ مربی، هلند، کرواسی، آرژانتین و پرتغال و آلمان یک مربی نماینده در لیگ برتر دارند. پیشینه هر یک از این مربیان بسیار درخشان است تعدادی از آنان در تیمهای ملی کشورشان معروف شده اند و تعدادی دیگر در عرصه های مربیگری نام و رسمی برای خود پیدا کرده اند.

بازی با هم مشورت می کنند. در این مقاله سعی کرده ام ساختار ساده ای از شیوه عملکرد سرمربیان باشگاههای بزرگ را برایتان شرح دهم و از این شماره رنگارنگ بخشی را به عنوان سوالات شما در باره مسائل فنی ورزشی گشوده ام که بتوانید سوالات خود را مطرح و پاسخ آن را در صفحات ورزشی نشریه رنگارنگ دریافت کنید.

Rangaran_london@hotmail.com

تلفن : ۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵
۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴

شده است گروهی از بازیکنان این تیم نزدیک به ۲۰ سال پیراهن پارس را به تن کرده‌اند و هر هفته با عشق و هیجان به تمرینات می‌آیند. بعضی از بازیکنان پارس از شهرهای پورتموث، ساتهامپتون با مسافت طولانی خود را یکشنبه‌ها به جمع یاران خود می‌رسانند.

تیم فوتبال پارس با وجود پشتوانه‌ای غنی از بازیکنان آکادمی خود تلفیقی از سنین مختلف را با هم هماهنگ ساخته است.

تیم فوتبال پارس همیشه درهای تیم خود را به روی همه فارسی زبانان علاقمند به فوتبال گشوده است. چنانچه شما هم مایل به شرکت در تیم پارس هستید، با شماره‌های اعلام شده تماس بگیرید.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵
۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴

کارنامه‌ای درخشان دارد. تیم فوتبال پارس الگویی برای تمامی تیمهای ایرانی در لندن، انگلستان و سراسر اروپا بوده است چون همه گاه فعالیتهای این تیم بوسیله تلویزیون رنگارنگ طی چند دهه گذشته به ایرانیان معرفی شده است و حتی در امریکا طی سالهای اخیر جام دوستی که برگزار می‌گردد با الهام از فعالیتهای ورزشی ایرانیان در لندن بوده است.

در معرفی تیم فوتبال پارس همین کافی است که بدانید ۴ دهه هرگز تمرینات این تیم قطع نشده و هر یکشنبه در منطقه برنت کراس تیم پارس مشغول تمرین یا مسابقات خود بوده است و کماکان هر یکشنبه پارسی‌ها در کنار هم جمع می‌شوند.

در تیم فوتبال پارس، نظم، احترام و مسئولیت حرف اول را می‌زند که همین فضا و محیطی دوستانه، صمیمی و احترام برانگیز باعث



تیم فوتبال پارس با پشتوانه افتخار آمیز نزدیک به ۴۰ سال فعالیت منظم و حضور در لیگهای معتبر لندن چون مسابقات سراسری میدل سیکس و کسب عناوین قهرمانی زیاد در مسابقات میدل سیکس، لندن لیگ، پاورلیگ

تیم فوتبال پارس به مرز چهل سالگی رسید

تیم فوتبال پارس الگوی سمبلیک تیم ملی در خارج از کشور محسوب می شود

تیم فوتبال پارس شناسنامه ورزش ایرانیان در خارج از کشور است

آشنایی با آکادمی فوتبال پارس با سی سال قدمت

از آن الهام گرفتند و به فعالیتهای دسته جمعی ورزشی پرداختند.

ثمره و دستاوردهای علمی، فنی و تجربی محمود سرابی امروز در آکادمی فوتبال پارس تجلی یافته است و او معتقد است که می‌خواهد برای نخستین بار همه نیروی خود و همکارانش را صرف تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان علاقمند و با استعداد در آکادمی فوتبال پارس نماید و طبق برنامه ریزی در سال ۲۰۱۷ تعدادی از این نوجوانان و جوانان آکادمی فوتبال پارس را به باشگاههای سرشناس و صاحب نام معرفی خواهد کرد که راه را برای آینده حرفه‌ای آنان بگشاید.

آشنایی با آکادمی فوتبال پارس با سی سال قدمت

سه نسل ایرانیان در لندن در آکادمی فوتبال پارس شرکت داشته‌اند

فرستی طلایی و استثنایی برای خانواده‌های ایرانی است که فرزندانشان را زیر نظر کادر مربیان آگاه و دلسوز قرار دهند

همه بازیکنان حرفه‌ای فوتبال جهان مراحل رشد و پیشرفت خود را مدیون مربیان دوره نوجوانی و جوانی خود هستند. شما هم فرزندانتان را در آکادمی فوتبال پارس با اصول صحیح فوتبال آشنا سازید.

محمود سرابی مدیر آکادمی هدفشان در این مرحله جدید شناسایی استعدادهای نوجوان و جوان است که به باشگاههای حرفه‌ای فوتبال معرفی شوند.

طی سه دهه که از تاسیس آکادمی فوتبال پارس می‌گذرد، سه نسل از ایرانیان در تمرینات و مسابقات آکادمی فوتبال پارس حضور داشته‌اند و کلاسهای آموزشی فوتبال و تیم بزرگسالان پارس مرکز وصل نسلهای گوناگون ایرانیان بوده است.

محمود سرابی که چهره و نامش در فوتبال ایران مطرح بوده و در کنار بازیگری بعنوان مربی هم در سالهای ۶۵ - ۱۳۶۰ کارنامه‌ای درخشان و بی‌نظیر از خود بیادگار گذاشته است و تیمهای نوجوان، جوانان و بزرگسالان اقبال و پیام در آن سالها مقامهای قهرمانی زیادی را کسب کرده‌اند و در این در حالی بوده که سرابی در آن زمان جوانی ۲۶ ساله بوده که در اوج دوران بازی کردن در باشگاه اقبال مربیگری هم می‌کرده و کلاسهای متعدد مربیگری را هم گذرانده و در ۳۲ سال پیش مدارک مربیگری فدراسیون جهانی «فیفا» را هم دریافت نموده است.

سرابی در لندن موسس انجمن ورزش ایرانیان بوده که با طرحها و برنامه ریزی‌های او هر هفته ۷۵۰ نفر در رشته‌هایی چون فوتبال ۱۶ تیم والیبال مردان و زنان جمعا ۸ تیم کشتی، پینگ پنگ، بدمینتون، بسکتبال، مدرسه فوتبال، فوتبال پیشکسوتان فعال بودند و ورزش لندن الگویی شد که ایرانیان در سراسر جهان



توصیه محمود سرابی به خانواده‌های ایرانیان این است که فرزندان خود را در سنین مناسب به میدان ورزش بیاورند تا خلاء سنی در فراگیری و آموزش آنان پیش نیاید.

در آکادمی فوتبال پارس کادر مربیان آن دارای صلاحیتهای فنی و اخلاقی برجسته‌ای هستند از سنین ۶ تا ۱۸ سال در رده‌های سنی مختلف زیر نظر مربیان نوجوانان و جوانان آموزش خواهند دید و چه بهتر که شما هم پسر یا دختر خود را که علاقمند به فوتبال هستند در آکادمی فوتبال پارس ثبت نام کنید.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵
۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴



تلویزیون رنگارنگ لندن قدیمی‌ترین رسانه تصویری ایرانیان در خارج از کشور

بدینوسیله از
علاقمندانی که مایل
هستند در برنامه‌های
تلویزیون رنگارنگ
در زمینه‌های اعلام
شده شرکت داشته
باشند با دفتر مرکزی
ما تماس بگیرند.

۱ - بازیگر

۲ - صداپیشه، گوینده

۳ - مجری و گزارشگر

۴ - ادیتور برنامه‌های

تلویزیونی

۵ - بازاریاب

تلفن تماس

۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴



محمود سرابی
مدیر تلویزیون رنگارنگ

منازل میلیون‌ها فارسی
زبان در سراسر جهان
از طریق شبکه جهانی
پارس و وبسایت
رنگارنگ، یوتیوب،
فیس بوک و توئیتر
خواهد آمد.
نمایش، ورزش، هنر،
سیاست، گپ و گفتگو،
طنز و گزارش و
مصاحبه با چهره‌های
مطرح نمونه‌هایی از
برنامه‌های تلویزیون
رنگارنگ در لندن
خواهد بود

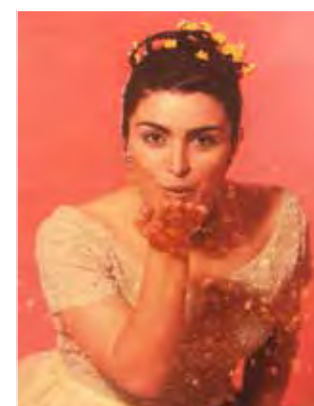
و چهره‌های دیگری
چون حسن شجاع،
مهری زمریان، علیرضا
نوری‌زاده که به
خاطر همکاری با رژیم
ملایان از تلویزیون
رنگارنگ اخراج شد
و برنامه‌هایش تحت
عنوان (یک هفته با
خبر) از سال ۱۹۹۵
قطع گردید. و از جمله
همکاران دیگر دکتر
محمدعلی اربابی، دکتر
ملک نیازی، شیرین
رضویان، دکتر الموتی
و پیمان نصر بودند که
در طی سالهای مختلف
برنامه‌ها و همکاران ما
دچار تغییر و تحول
می‌شدند.
تلویزیون رنگارنگ
یکی از پر بیننده‌ترین
رسانه‌های ایرانی
بود که هر هفته
روزهای جمعه، شنبه



هفت شهر عشق:
فخری نیکزاد



شهر آفتاب:
زنده یاد ستار لقایی



حرف تازه:
ماه چهره خلیلی

تلویزیون رنگارنگ
لندن که از سال ۱۹۹۴
آغاز به کار کرد،
تنها کانال تصویری
سراسری ایرانیان در
اروپا بود که بینندگان
آن از کانال‌های کیبل
می‌توانستند آن را
تماشا کنند و حضور
چهره‌های محبوب و
صاحب نامی با عنوان
برنامه‌هایی چون



از هر دری سخنی:
پرویز صیاد



زمزمه‌های یک شب ۳۰ ساله:
ایرج جنتی عطایی

Dehshid & Co

A C C O U N T A N T S

شرکت خدمات حسابداری دهشید و همکاران

تجربه ما + تخصص ما = موفقیت شما



شرکت حسابداری دهشید و همکاران تحت لیسانس های زیر می باشد



با شماره لیسانس ۶۲۵۰



با شماره لیسانس ۲۵۲۴۰



با شماره لیسانس ۳۹۸۵



INSTITUTE OF PUBL
ACCOUNTANTS

عضو و دارای پروانه رسمی از انجمن حسابداران انگلستان

متخصص در انجام کلیه امور حسابداری و مالیاتی

وام مسکن و مهاجرت از طریق سرمایه گذاری

Suite 101, Hanovia House, 30 Eastman Road, London W3 7YG (with Free Car Park)

Tel: 020 3581 5252 / Fax: 020 7183 9337 / Mob: 078 2813 0705

www.dehshidandco.com

E-mail: info@dehshidandco.com



شوت، گل، آفساید

برنامه ورزشی در تلویزیون جهانی پارس

محمود سرابی مربی و کارشناس بین المللی فوتبال

و دارای مدرک فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا)

یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ها مهمان منازل شما خواهد بود

پنجشنبه هم در بخشی از برنامه امیلیا اسدی درباره ورزش زنان و والیبال با محمود سرابی مشترکاً حضور دارد. علاقمندان می توانند با مراجعه به وب سایت رنگارنگ از برنامه های هفتگی تلویزیون رنگارنگ که در

روزهای پنجشنبه از ساعت ۴ تا ۶ بعد از ظهر بصورت زنده پخش می گردد، دیدن نمایند.

تماس با ما
۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵
۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴

شوت، گل، آفساید

برنامه ای تخصصی و حرفه ای با اجرای محمود سرابی

یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه هر هفته از ساعت ۸/۳۰ بوقت لندن در شبکه جهانی پارس برنامه تخصصی، حرفه ای شوت، گل، آفساید به منازل میلیون ها فارسی زبان در سراسر جهان می رود. محمود سرابی کارشناس شناخته شده در میان ایرانیان ورزش دوست اجرا کننده این برنامه جذاب و دیدنی است که با تفسیر خبر و ارائه نظریات افشاگرانه و روشنگر سرابی می کوشد زوایای پنهان ورزش ایران را برای بینندگان برنامه

شوت، گل، آفساید روشن سازد. شوت، گل، آفساید را می توانید هر یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه از ساعت ۸/۳۰ شب به وقت لندن در شبکه جهانی پارس تماشا کنید یا از طریق وبسایت www.rangaranguk.tv ببینید یا همچنین یوتیوب و فیس بوک هم در خدمت شما خواهد بود. در بخشی از برنامه شوت، گل، آفساید حسین پویا نویسنده سرشناس برنامه هم شاهنامه خوانی دارد که علاقمندان زیادی به این برنامه جذب شده اند

فرصت زیادی نیست، تلفن را بردارید و همین الان جای آگهی خود را برای شماره

آینده نشریه رنگارنگ مشخص کنید. تلفن تماس ۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵



رستوران پادشاه

موزیک زنده شبهای جمعه و شنبه

رستوران یاسین در میدان هنکولین مرکز وصل همه فارسی زبانان در لندن است

بهترین مکان برای برگزاری جشن ها و میهمانی های شما با گنجایش ۱۴۰ نفر

رستوران یاسین همانجایی است که طعم و مزه چلوکباب های اصیل ایرانی را به شما عرضه می کند

020 8248 6835

13 Ashbourne Parade, Ealing London W5 3QS

Tel: 020821 3313
4 Imperial place
maxwell Road
London WD6 1JN
Fax: 020838 15222

Golden Pharma

ONE CALL - does it all!

اگر از مشغله زیاد نمیتوانید به GP رفته و نسخه خود را تحویل بگیرید
کافی است که بایک تماس گلدن فارما را به عنوان داروخانه مورد نظر خود انتخاب کرده
و پس از آن کارها را به ما بسپارید ما نسخه شما را به GP سفارش داده، دارو را تهیه و
آماده کرده و به صورت کاملاً رایگان آنرا درب منزل به شما تحویل میدهم

داروسازان فارسی زبان ما
روزهای دوشنبه تا جمعه جهت مشاوره
و راهنمایی در خدمت شما هستند.

هر آنچه که در یک داروخانه موجود است،
با سفارش شما به سراسر انگلستان
بصورت رایگان ارسال می کنیم

اگر مسافر هستید و
داروی شما تمام شده است با ما تماس بگیرید

• دریافت نسخه از محل شما (FREE)
• تحویل دارو درب منزل شما (FREE)
• دفع دارو های تاریخ گذشته و بی مصرف
• سرویس Care Home و Nursing Home

20% Discount
For our registered patients
on our health care products

www.golden-pharma.co.uk

NHS

تهران ست
نام آشنای خانواده های ایرانی

✓ سیستم موتورایز با دریافت ۴۰۰۰ کانال ایرانی و خارجی
✓ سیستم فیکس با دریافت ۱۰۰۰ کانال ایرانی و خارجی
✓ فروش و نصب دوربین های مدار بسته
✓ دریافت کانالهای ایرانی، افغانی، عربی، اروپایی و هندی
✓ دریافت کانال های ایرانی بدون دیش
✓ نصب و سرویس در سراسر UK
✓ Door Entry System & Aerial
✓ Electrical Installation
✓ Computer Installation
✓ Satellites, Alarms, CCTV

Tehran Sat Ltd. Company Reg No: 6759681

تمامی وسایل این کمپانی دارای یکسال گارانتی کتبی می باشد

0798 5684 351 0208 2072 115 25 Bevan Road EN4 9DZ www.tehransat.co.uk

سوپر دنا
SUPER DENA

سوپر دنا چهارراه وصل ایرانیان در میدان معروف هنگرلین لندن
کلیه مایحتاج یک خانواده ایرانی را زیر یک سقف گرد آوری نموده است

POLSKI SKLEP
FOOD & GROCERY

DENA MARKET
OFF LICENCE HALAL MEAT

سوپر دنا توزیع و پخش کننده انواع محصولات ایرانی
عمده و خرده

Tel: 020 85 66 93 60

6 Ashbourne Parade (On Hanger Lane Roundabout) London W5 3QS

طوبی TOBA TRAVEL

فروش بلیت پرواز کلیه شرکت های معتبر هواپیمایی به خاورمیانه
و اقصی نقاط دنیا با بهترین قیمت
اخذ ویزای ورود به ایران با کمترین هزینه
تنظیم تورهای زیارتی مرقد های مطهر در ایران و عراق
طوبی تراول دومین شعبه لندن خود را جهت ارائه خدمات بیشتر افتتاح نمود

طوبی تراول بهترین انتخاب

لطفاً برای آگاهی از قیمت های ویژه و صحبت با همکاران فارسی زبان ما با شماره مرکزی ما تماس بگیرید

020-81800220

Unit6, Donoghue House, Claremont Road, London NW2 1RR
BRANCH2:435 Kingsbury Road, Kingsbury, London NW9 9DT

گفتگوی اختصاصی با منصور بهرامی، محبوبترین چهره تنیس جهان

گفتگویی گرم در هوای سرد پاریس

منصور بهرامی برای نخستین بار از اولین عشقش می گوید

بچه توپ جمع کن امجدیه، امروز محبوبترین و دوست داشتنی چهره تنیس جهان است.

در یک هوای سرد زمستانی در پاریس با منصور بهرامی همکلام می‌شوم امجدیه پیوند مشترک من با منصور است هر دو عشق عجیبی به استادیوم پیر تهران داریم و ریشه عشق به ورزش در دل‌هایمان در امجدیه شکل گرفته است چند ساعتی با هم هستیم و منصور بهرامی گویی زمان و مکان را فراموش کرده و در قالب پسر بچه ای محروم و پر استعداد و انرژی فرو رفته است که پرنده افکارش در هوای دلپذیر استادیوم پیر شهر تهران پرواز می کند. چند بار در میان گفتگو، چشمان او به اشک نشست. مرور و یادآوری خاطرات گذشته حال و هوایی عاطفی را در او زنده کرده بود. حاصل این گفتگو را باهم می خوانیم.

اولین سئوالم این است که آرزوی منصور بهرامی چیست؟

آرزوی من این است که بتوانم در مملکت خودم با فامیلم و دوستانم آزاد باشم. در کنارشان باشم و با آنها صحبت کنم. دلم برای فامیل و دوستان خیلی تنگ شده. آرزوی من این است که همه بتوانند با خانواده‌شان شاد و سلامت زندگی کنند. من اینجا زندگی خیلی خوبی دارم اما به هر حال دور بودن از برادرانم که هر بار می بینم‌شان موها و ریش‌شان سفیدتر شده و همه داریم به مرگ نزدیک می‌شیم برای من خیلی مشکل است. آرزوی دیگری ندارم. همه چیز برای من خوب بوده. فقط دوری از دوستان و وطن برایم همیشه مشکل بوده.

منصور جان کی اولین بار عاشق شدی؟

اولین بار وقتی ۱۹ ساله بودم عاشق دختری شدم به نام صبری که دختر ارتشبد خاتم بود.

و به کجا رسیدی؟

مدتی با هم بودیم. بعد صبری که برای اسکی رفته بود سکنه مغزی کرد. خم شده بود بند کفشهای اسکی اش را ببندد که سکنه مغزی کرد. شانس آورد که پدرش ارتشبد خاتم بود و با هلی کوپتر نیروی هوایی بلافاصله فرستادنش سوئیس. بعد از این سکنه بخشی از بدنش فلج شد. من دیگر صبری را ندیدم تا بیست سال بعد در لندن.

چه احساسی داشتی وقتی دوباره او را دیدی؟

خیلی خوشحال شدم. احساس برگشتن به بیست سال قبل را داشتم. هر دو گریه کردیم.

منصور بهرامی حالا در تمام زمین های بزرگ تنیس دنیا در کنار نامهای بزرگی مسابقه داده، اما هیچوقت دلت برای زمین کوچک تنیس امجدیه تنگ نشده؟

برای زمین تنیس امجدیه نه. اما دلم برای ورزشگاه امجدیه چرا تنگ شده. من ماهی یکبار خواب امجدیه را می‌بینم. خواب پدرم و بچه گی‌هایم را می‌بینم. پدر من کارمند امجدیه بود. نه تنها من اکثر تنیس بازان بزرگ آنموقع پدرانشان در امجدیه کار می کردند. پدر تقی اکبری، علی مدنی، خدایی‌ها تمام بازیکنان بزرگ تیم ملی بچه‌های کارکنان امجدیه بودند. وقتی انقلاب شد ما شدم طاغوتی برای اینکه تنیس بازی می کردیم. برای همین دلم برای امجدیه تنگ می‌شود. من راه رفتن را در امجدیه یاد گرفتم. در آنجا زیر زمینی بود دو متر در سه متر که من در یک خانواده ۶ نفره در آن زیرزمین زندگی می کردم.

آخرین عنوانی که در ایران داشتی چه بود؟

قهرمان آسیا شدم با کامیز درخش جوان. قهرمان جوانان آسیا شدم هم در دو نفره هم انفرادی. در ایران آخرین بازی ای که کردم در یک دوره بازی بود به نام جام انقلاب. شما اگر یادتان باشد آن موقع دو سه سالی بود که زمینها تعطیل بود. ما ۴۰۰،۵۰۰ نفر بودیم که زندگی‌مان از راه تنیس می گذشت بالاخره ما رفتیم و با هزار خواهش و تمنا گفتیم مسابقه بگذاریم و تنیس باید راه بیفتد. بعد این مسابقات را راه انداختیم که تا لحظه آخر هم معلوم نبود برگزار می‌شود یا نه. در آن مسابقات من در انفرادی از علی مدنی بردم و اول شدم در تیمی هم با کامیز اول شدم. یکی از دلایلی که من از ایران بیرون آمدم این بود که جایزه آن مسابقات یک بلیط رفت و برگشت به اروپا بود. ما فکر می کردیم این بلیط باید به پاریس یا لندن یا رم و فرانکفورت باشد اما وقتی من بلیط را گرفتم دیدم بلیط به آتن است. گفتیم اینجا هم اینها سر ما کلاه گذاشتند. بعد من ۵۰۰ دلار روی بلیط گذاشتم و رفتم نیس و از آنجا هم پاریس که خوشبختانه در همین پاریس ماندم. البته با هزار بدبختی و بی‌خانمانی. این در تابستان ۱۹۸۰ بود. چند سال پایپی هم در ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ برگشتم ایران با پیشکسوتان تنیس مسابقات نمایشی گذاشتم. اما آخرین بازی حرفه ای من در همان ۱۹۸۰ بود.

فکر می کنی اگر انقلاب نمی‌شد، در همان روال سابق می توانستی به جایگاهی که امروز هستی برسی؟

بهترین سالهای زندگی یک ورزشکار بین ۲۰ تا ۳۰ سالگی است. من در این سالها نتوانستم بازی کنم. انقلاب که شد ۳ سال همه‌ی زمین‌ها تعطیل شد. اوائل که مردم توی خیابانها بودند و امنیت مسابقات را نمی‌شد تامین کرد بعد هم حکومت می گفت تنیس یک جور عیاشی طاغوتی است نه ورزش، پس اجازه بازی هم نمی‌داد. این جریان مربوط می‌شود به ۲۰ تا ۲۴ سالگی من. بعد هم که به فرانسه آمدم با گذرنامه ایرانی هیچ جا نمی توانستم بروم و فقط در مسابقات داخلی فرانسه می توانستم بازی کنم. پس می‌بینی که در ۲۰ تا ۳۰ سالگی که اوج یک ورزشکار است من هیچ بازی حرفه‌ای بین المللی نداشتم. همه کار من مربوط به بعد از سی سالگی است که گذرنامه فرانسوی داشتم. من بعد از ۳۰ سالگی به فینال ۱۵ مسابقه بین المللی مثل رولان گاروس، هامبورگ یا اوپن فرانسه رسیدم. بزرگترین کارشناس‌های تنیس وقتی در باره من صحبت می کنند می گویند اگر منصور بازی می کرد شاید ویمبلدون را می‌برد یا اوپن را می‌برد. من نمی‌دونم شاید می‌بردم شاید نه هم. اما کسانی که من در هفده هیجده سالگی می‌بردم و بعد مجبور بودم از دور اخبارشان را دنبال کنم بعد ها تا رده‌های اول تنیس دنیا پیش رفتند.

شاید تو از معدود کسانی بودی که توانستی حق خودت را از تنیس بگیری اما خیلی‌ها که سنین طلایی‌شان از آنها گرفته شد نتوانستند دوباره سربلند کنند و جایگاهشان را بدست بیاورند.

بازی من یک ویژگی دارد که با تمام بازیکنان دنیا فرق می کند. بازی من دلنشن تر است. من توپ می‌زنم بدون اینکه به توپ نگاه کنم. مردم از من می پرسند شما چه طور این کار را می‌کنید؟ من این کارها را برای این یاد گرفتم که هیچوقت مربی نداشتم. ما هیچوقت اجازه نداشتم توی زمین تنیس برویم. از ۵ تا ۱۳ سالگی من نمی‌توانستم توی زمین بروم. یکبار ساعت دوازده ظهر شهریور ماه که زمین خالی بود رفتم با پسر مشدعلی شاه، همین برادران اکبری، که چون سرکارگر کاگران تنیس بود می‌توانست به زمین برود، رفتم توی زمین بازی کنم. آنجا شخصی بود به نام علیرضا رضائی این آمد و من را آنچنان کتک زد که فکر کردم آخرین روز زندگی‌ام است. هشت، نه بار من را زمین کوبید. از تمام سر و صورتم خون روان بود. این اولین باری بود که در دوازده سالگی شیرزاد اکبری به من یک راکت داده بود. علیرضا بعد از اینکه من را زد رفت و راکتم را گذاشت روی پله و داغان کرد. من از ۵ سالگی تا دوازده سالگی با یک خاک انداز یا یک تخته چوب با دیوارهای امجدیه بازی می کردم و گاهی توجه مردم را جلب می کردم. همه‌ی این کارهای نمایشی را آن موقع یاد گرفتم. برای



درباره ایران با او صحبتی نکرد. اگر کسی درباره

ایران چیزی بگوید پسرهای

من خیلی تند می‌شوند اما پدر آغاسی نمی‌خواسته درباره ایران صحبت کند خود او هم چیزی نمی‌داند.

به عنوان یک پیش کسوت تنیس فکر می کنی زنانهای جوانی‌ام نیست. ممکن است من تا ۷۰ سالگی هم بتوانم با دوستانم بازی کنم اما بازی‌هایی که حالا می کنم که ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تماشاچی دارد، آنها نگاهم می‌کنند، باید بدم و گاهی فکر می‌کنم زنانهام دیگر نمی‌کشند.

مسئله تو فرق می کند چون تو بدعتی در تنیس نمایشی گذاشتی و مردم برای دیدن تو می‌آیند حتی اگر زیاد ندوی هم همان حضور تو برای مردم جذاب است.

امیدوارم همینطور باشد. من وقتی توی زمین می‌روم مثل کمدبنی هستم که روی صحنه می‌رود. مردم می‌آیند کار یک کمدین را حتی وقتی پیر شده ببینند.

فکر نمی کنی الان وقت آن رسیده که پرورش یک تیم را به عهده بگیری و تجربیاتت را در اختیار جوانترها بگذاری؟

من همیشه درخواست مربیگری داشتم و همیشه جواب نه بوده. فقط یکبار مونیکا سلس را در اوپن فرانسه کوچ کردم که قهرمان شد. بعد هم که از من خواست دوباره مربی اش باشم گفتم از درخواست متشکرم اما می‌خواهم بازی کنم و توی زمین باشم. بوریس بکر و استفی گراف هم از من خواسته بودند مربی شان بشوم. امروز هم اگر از من درخواست کنند فکری نمی‌کنم.

برای کارهاات نماینده‌ای داری؟

نه همه کارهام را خودم می‌کنم. یاد گرفتم خودم تنهایی کارهام را بکنم. وقتی اینجا آمدم و احتیاج به ایجنت داشتم کسی سراغم نمی‌آمد. بعد که مطرح شدم همه آمدند سراغم اما من همه کار را خودم می‌کنم.

نمی خواهی کلویی به اسم خودت راه بیندازی؟

حاضریم روی اسمم سرمایه گذاری کنند اما اینکه خودم سرمایه گذاری کنم نه. تنیس سرمایه گذاری بالا می‌خواهد و در آمد زیادی هم ندارد. حرف آکادمی پیش آمده اما هنوز به جایی نرسیده. اما اگر کسی به من پیشنهاد کند چرا که نه؟ فکری نمی‌کنم در باره اش.

برای کارهاات نماینده‌ای داری؟

من همیشه از دیدن ایرانی‌ها خوشحال می‌شم و اگر وقت داشته باشم سعی می‌کنم با آنها صحبت کنم، باهم قهوه ای بخوریم و گپی بزنیم.

منصور حالا که تا چند ماه دیگر ۵۶ ساله می‌شوی، وقتی به پشت سر نگاه می کنی آیا احساس خلای می کنی؟

من سعی می‌کنم زیاد به گذشته فکر نکنم چون کار دیگری نمی‌توانم درباره گذشته انجام بدهم. گذشته گذشته است و هرچه کمتر درباره‌اش فکر کنم راحت ترم. من به همه خبرنگارها می‌گویم تاسف خوردن از گذشته فقط برای من رنج و عذاب است و سعی می‌کنم

همین بازی من مردم را به ورزشگاه می‌آورد. تمام قهرمانان بزرگ مثل بکر و ایوانسویچ که با من بازی می‌کنند می‌گویند تو نابغه‌ای. رادلیور بزرگترین تنیسور تاریخ است. تنها بازیکنی است که دوبار چهار گزند اسلم جهان را در یک سال برد. رادلیور می‌گوید منصور با استعداد ترین تنیسوری است که تا به حال راکت به دست گرفته. یا مک انرو که اصلاً اهل مصاحبه نیست در یک مستند ده دقیقه درباره من حرف می‌زند. اینها باعث افتخار من است.

به نظر من تو تاریخ را برعکس طی کرده‌ای. یعنی در سنی که همه بازنشسته می شوند، تو تازه اوج گرفتی.

بله، من سه ماه دیگر ۵۶ ساله می‌شوم . خودم هم فکر نمی‌کردم در ۵۶ سالگی کسی به من پول بدهد که تنیس بازی کنم.

چه طور خودت را روی فرم نگه می‌داری؟

من در هفته دو تا نیم ساعت تمرین می‌کنم باقی اش هم خدادادی است. در نقاط مختلف دنیا هم که بازی نمایشی می‌کنم. من ۳۵ هفته در سال سفر می‌کنم و بازی‌های نمایشی می‌کنم.

جدا از مسائل مالی، توجهی که از مردم می‌گیری راضی‌ات می‌کند؟

صد درصد. من هر جا که برای بازی می‌رم، مردم و برنامه گذارها از من تشکر می‌کنند و می‌گویند این بازی‌ها بدون حضور تو چیزی کم داشت. یکی از طرفداران انگلیسی من یک ویدیو روی یو توب از من گذاشته که امروز پرفرمدارترین ویدیو در جهان تنیس است. این ویدیو در هفت ماه گذشته سه و نیم میلیون بازدید داشته است. تیترو ویدیو هست greatest tennis in entertainer.

دوست داشتی با چه کسی مسابقه می‌دادی؟

من با همه بازی کرده‌ام. من با آغاسی، نستاز، با لیور، مک انرو، کانرز، بکر، ایوانسویچ، چنگک با لندس و خلاصه با همه بازی کردم.

وقتی با آغاسی بازی می‌کردی آیا در باره ایران هم حرفی زده شد؟

آره اما چیزی درباره ایران نمی‌داند چون پدرش





سه نسل در برابر هم

برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران میز گردی با حضور سه نسل در برابر هم

شما به خیابانها ریختید و انقلاب کردید، چرا ما باید تاوان را می‌دادیم.

ما جوانان پر شور و شر ۳۸ سال پیش فکر می‌کردیم آینده بهتری برای فردای کشورمان می‌سازیم!

جوابگوی ۳۸ سال نابودی سرمایه‌های انسانی و اقتصادی و بین‌المللی ایران چه کسانی هستند؟

من دختری هستم که شاید نسل سوم انقلاب نامیده می‌شود ولی اسیر تاریخی عملکرد روشنفکران و پیشقراولان نسلی هستم که آنان زندگی و دوران خوبی را داشته‌اند ولی محرومیت و تبعیض و... برای نسل من به ارمغان آوردند.

نسل من با جنگ و کشتار و اعدام و سنگسار و شکنجه و زندان پرورش یافت و این هدیه شوم پدران و مادران ما بود که به اسم انقلاب به نسل من هدیه دادند.

مجله رنگارنگ برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات میز گردی برگزار نموده با حضور افرادی که می‌توان آنان را نمایندگان سه نسل از نظر سنی نامید. این چهار تن که هر کدام در مقطعی از این ۳۸ سال گذشته حضور داشته‌اند هر کدام قربانی پیامدهای این رخدادی هستند که با واژه‌های انقلاب، شورش، دسیسه خارجی، کودتای مذهبی و... نام برده می‌شود.

ولی آنچه حقیقت و واقعیت است حوادث و رویدادهای سی ساله نتایج تلخ و دهشتناوری را برای کشور ما به ارمغان آورد.

در این میز گرد شما نظریات و حرفهای سه تن را می‌خوانید که هر یک از اینان در مقطع‌های زمانی متفاوتی تولد، رشد و حضور داشته‌اند و حرفهایشان ترسیم کننده خطوط از یک داستان واقعی سرنوشت یک ملت است که آن را می‌خوانیم و به عنوان یک انسان ایرانی وظیفه و تعهد و مسئولیت خود بدانیم که با چند خط نامه یا ایمیل و تلفن نظریات خود را هم بیان کنیم. در این رابطه می‌توانید با شماره ۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ تماس حاصل نمائید.

جواد –امثال من در آن سالها جوان بودیم شور و حال و انگیزه دگرگونی داشتیم. با شیوه و سبک زندگی اروپائیان و آمریکا آشنایی بیشتر پیدا کرده بودیم. هر ساعت و هر روز در حال مقایسه بودیم. جلوداران جامعه که روشنفکران ما بودند مدام نقاط ضعف رژیم را جلوی چشمان ما قرار می‌دادند. از حلبی آباد و گود شهرزاد در تهران گرفته تا کپرنشین‌های احمدآباد در آبادان را به عنوان نمونه‌های ظلم و ستم رژیم شاهنشاهی نشانمان می‌داد از انقلابات کوبا و بولیوی و آرژانتین برایمان حماسه می‌ساختند. سمبل مبارزات روشنفکری زمان ما نیچه و مائو و مارکس و لنین و خوزه دوکاسترو و فیدل کاسترو و چه گوارا بود. از علی اصغر سیدجوادى گرفته تا سید محمود طالقانی از کیانوری تا احسان طبری و به آذین، شاملو. از فردایی روشن و تابناک برایمان حرف می‌زدند. ما هم فکر کردیم شاه و رژیم او جلوی همه تغییرات و تحولات رویایی ما را گرفته و با رفتن رژیم شاه، کشور ما همطراز بهترین کشورهای اروپایی می‌شود. چون ثروتمند بودیم و چنانچه پول نفت به خزانه ملت ایران سرازیرشد تمامی آن صرف سازندگی و رفاه و آسایش ما و نسل‌های آینده می‌گردد و دیگر ساواکی وجود نخواهد داشت تا فرزندان مبارز کشور را به سیاهچال ببرد. سرعت تغییر و تحولات به حدی سریع و غیرقابل پیش‌بینی بود که خوشبین‌ترین افراد هم فکر نمی‌کرد در مدتی کمتر از یکسال رژیمی با آنهمه دبدبه و کبکبه فرو

در راهپیمایی‌ها در شهر پراکنده می‌کردند. آژیر آمبولانس، پائین کشیدن مجسمه‌ها، هنوز یادمه که در محله‌مون هر کس یک اسلحه به دوش انداخته بود و نواری هم به سرش بسته بود. در خانه ما همیشه بحث و جنجال بود. بابام با انقلاب و حضور روحانیون در سیاست و حکومت به شدت مخالف بود. دایی، مادرم، عموم، همه علیه بابام بودند و او را متهم به وابستگی به رژیم سابق می‌کردند. و آیت‌الله خمینی را نمادی از آزادی و دمکراسی می‌دانستند که به دلیل نقش و حضور روحانی، مذهبیش بی‌نیاز از مادیات و قدرت طلبی‌های زمینی است و او نمادی از مذهبی بود که اکثریت مردم ایران اعتقاد به آن داشتند ولی پدرم اشاراتی به آیت‌الله‌های برجسته آن زمان می‌کرد مانند آیت‌الله خویی. حکیم که با حضور سیاسی آیت‌الله خمینی مخالف بودند. ولی چون آن روزها به شکل باورنکردنی همه به سود آیت‌الله خمینی می‌چرخید. حتی یادم نمی‌رود یکی از اقوام ما که می‌گفتند شغل مهمی در ساواک دارد چنان دواآتشه از انقلاب و آقای خمینی هواداری می‌کرد که یک شب پدرم فریاد زد به سر او و گفت: –در این خراب شده چه خبره؟ تو که با دستگاه لعنتی ساواکتان از عوامل اصلی بیشترین ناراضی‌تراشی‌ها بوده‌اید، تو هم انقلابی شدی! من باورم نمیشه این بازی وحشتناک و خانه خراب کن به همین سادگی به خیابانها کشیده شده باشه و رژیم هم نتواند جلوی آن را بگیره.

هدف من از بیان این مسائل و خاطراتی که بیاد دارم نشان می‌داد حرکت انقلاب هدفش امروز است و برنامه‌ای برای فردا وجود ندارد و مهمترین نقشها را هم تریبون داران و قلم و میکروفن به دستان آن روزها به عهده داشتند. طیف به اصطلاح چپی‌های رژیم شاه که همگی‌شان در همان حکومت شاه صاحب شغل‌های دولتی و مزایای برجسته بودند بیکباره چنان به همان رژیم می‌تاختند که انگاری همه اینها دیروز از سوئیس به ایران آمده‌اند. این گروه را که روشنفکران و تریبون داران جامعه بودند عملاً نقش محلل را بین ۲ رژیم بازی کردند و چنان هیاهویی براه انداخته‌اند که بیشتر از همه گذشته خودشان را در آن گم کنند

شکوه – من مادر سه فرزند هستم. فرزندان من هم سوالات بسیاری درباره انقلاب می‌کنند. انقلاب یک دگرگونی لازم در جامعه ما بود. حتماً شبنم می‌پرسد: پس کو ثمره‌اش؟!

امروز راحت می‌توان درباره دیروز حرف زد و نتیجه گیری کرد ولی درباره فردا نمی‌توان حرفی زد و پیش‌بینی کرد. من هوادار سازمانی هستم که شاید به خاطر حفظ انقلاب بیشترین تلفات را داده است و کماکان هم جان، عمر، سلامت و... همه چیزش را اعضایش در راه آزادی ایران می‌دهند و هیچ منتهی هم بر کسی نیست. ولی شبنم خانم دخترم ما هم

در آن سالها جوان بودیم و پر شور و شر و به دنبال آزادی وطن می‌جنگیدیم. ولی در ۳۸ سال پیش که دنیا مثل امروز دهکده‌ای الکترونیکی با تکنولوژی پیشرفته نبود و عصر اینترنت و کامپیوتر نبود، افکار عمومی در دست حاکم ظالم بود و به اسم مذهب، خدا و آزادی عوامفریبی می‌کردند و ایران هیجان‌زده را به سوی اهداف‌شان می‌کشاندند!

من قصدم دفاع از کارنامه سازمانی که هوادارش بوده و هستم نیست. می‌خواهم برای نسل شبنم و شبنم‌ها بگویم که قضاوت کردن و حکم صادر کردن ساده و آسان است ولی آیا رگه‌های واقعیت هم در آن هست؟ انقلاب دزدیده شد. ما انقلابیون سالهای ۵۸ – ۵۷ هرگز تصور نمی‌کردیم با موجودی به نام خمینی بعد از انقلاب روبرو خواهیم شد و او سوار بر موج احساسات مردم به نام «مرد خدا» تسمه از گرده آزادخواهان کشید. شبنم عزیزم، من ۱۰ سال از بهترین سالهای عمرم را در زندانهای ایران گذراندم و ۲ برادرم را هم حکومت انقلاب دزد اعدام کرد. ما همه جوان بودیم. ما هم به فکر فردایی بهتر بودیم و بهای آن را طی سی و چند سال گذشته با جان خود پرداخته‌ایم.

جواد – اگر اجازه بدهید من توضیحاتی بدهم چون شبنم خانم مرا سینه دیوار گذاشت و تیرباران کرد. اولاً فراموش نکنید که نسل من هم به نوعی قربانی شد و ثمره‌اش امروز غربت نشینی است و رها کردن تمام عشق و علاقه به سرزمینمان و زندگی در کشورهای بیگانه. شبنم عزیزم، امروز می‌توان تاریخ را قضاوت کرد ولی آیا می‌توان شرایط زمانهای خاص را هم لمس کرد؟ آیا اگر خود تو هم در همان سالها همسن من بودی عملکردی غیر از آن می‌کردی که ما کردیم؟ جریانی چون سیل به راه افتاد و در سر راه خود همه را برد چه بخوای چه نخواهی بیش از ۸۰درصد مردم با این حرکت موافق بودند اگر نبودند به خیابانها نمی‌ریختند و انقلاب نمی‌کردند. می‌توان امروز قضاوتی آسان داشت. خود شاه هم انقلابی شده بود و آمد و اعتراف کرد صدای انقلاب را شنیده است! جریان بسیار قوی‌تر و پیچیده تر از آن بود که بتوان امروز ما جوانان دیروز را محکوم کرد. بله امروز می‌توانم با تجربیات به دست آمده بسیاری از مجهولات دیروز را حل کنیم. نقش سیاست جهانی را به رهبری جیمی کارتر، نقش مهره‌های دست چین شده را در حکومت شاه مانند قره‌باغی، فردوست گرفته تا یزدی، قطب زاده و حتی خود خمینی و صدها عوامل خودفروش که هر روز در نشریات و رادیو و تلویزیون مردم را تحریک میکردند و مهمترین نقش آن زمان را هم رادیو بی بی سی بخش فارسی در لندن به عهده گرفته بود. نسل من هم قربانی شدیم. قربانی روشنفکران پامنقلی حقه باز که برایمان از بچه‌های گرسنه پای برهنه نیکاراگوئه، بولیوی و کوبا می‌گفتند. شعر و ترانه‌های



کشته شدن انسانهای بی دفاع را ندیدی؟ ما بخشی از نسل انقلاب بودیم، تماشش نبودیم. نه بیعت کردیم نه سازش کردیم و بهایش را داده و می‌دهیم. ولی قضاوت نسل تو و سعید باید با کمی شناخت، انصاف و آگاهی باشد!

جواد- من هم عضو سازمان چریکها بودم و تشکیلاتی بسیار نیرومند داشتیم ولی متأسفانه رهبران سازمان به اهداف سازمان خیانت کردند و هزاران جوان را به کام مرگ فرستادند و اقلیتی که ما شدیم تا توانستیم تلاش خود را کردیم. سعید و شبنم عزیزم ما نیازمند دستهای ملت ایران هستیم که بهم گره بخورد و طنابی بشود بر گردن این رژیم خونخوار، ولی اول باید ما در آرامش به حرفها و واقعیت‌ها هم گوش کنیم و فضای آلوده حکومتی را که به راه انداخته است را پس بزنیم. امروز بسیار خوشحالم و افتخار می‌کنم فرصتی شد و در همین جلسه ۴ نفره با اختلاف سنی بسیار با هم حرف زدیم و امیدوارم این بحث‌ها ادامه داشته باشد.

سعید- من هم از آمدن به جلسه امروز خوشحالم و امیدوارم در جلسات آینده بتوانیم تاریخ واقعی و شفاف سالهای انقلاب را مرور کنیم و شما واقعیت‌ها را با راستی و پاکی بیان کنید.

شبنم- من از حرفها راضی نیستم ولی از حضورم خوشحالم و دلم می‌خواهد بدون تعارف یکدیگر را نقد کنیم و به راهکار گروهی برسیم چون فکر می‌کنم نسل من اگر به راهی اعتقاد پیدا کند که او را به مقصد خوب می‌رساند از جانش هم مایه می‌گذارد. چنانچه در انتخابات سال ۸۸ گذاشت.

جواد- من هم با بسیاری از حرفهای شکوه مخالف و موافقم که بعداً خواهیم گفت.

شکوه- من نماینده سازمان و گروهی نیستم. اگر امروز اینجا هستم چون اعتقاد دارم باید تلاش کرد به یکدیگر نزدیک شویم. شهامت و جرئت روی در روی سخن گفتن را داشته باشیم. تحمل نقد و بررسی یکدیگر را داشته باشیم ولی با رعایت انصاف و آگاهی تلاش کنیم دوران تمرین دموکراسی را با هم بگذرانیم و امیدوارم دست اندرکاران نشریه رنگارنگ این اقدام بزرگ و ملی را ادامه دهند تا فضای دیالوگ بین همه افکار بوجود بیاید.

ادامه این بحث را در شماره آینده دنبال خواهیم کرد و چنانچه شما نیز می‌خواهید شرکت کنید یا نظرات خود را بیان نمائید می‌توانید با دفتر مجله رنگارنگ می‌توانید با شماره ۰۲۰۳۷۳۲۰۱۷۷۵ تماس بگیرید.

شبنم - اجازه بدهید جواد آقا، واقعاً دیگه دارم به استرس و جنون می‌رسم. خوشی زده بود زیر دلتان. ریختید تو خیابانها و انقلاب کردید و با شروع انقلاب خط خونین را راه انداختید به نام اعدامهای انقلابی و آغازگر حرکتی خشونت بار در جامعه شدید و شعارهای دموکراسی، آزادی را به پستوخانه تاریخ بردید و قایم کردید و بساطی را چیدید که ثمره‌اش میوه گندیده‌ای است که نصیب من و نسل من شده. ولی هنوز معلوم نیست شما خود را در کجای این فاجعه قرار می‌دهید؟

جواد - دخترم، من منکر اشتباهات آن دوران نمی‌شوم. ما فکر می‌کردیم حداقل یک سال اول انقلاب شرایط خاص خود را دارد و نیاز به زمان است که به دوران عادی برگردیم.

سعید - اولین نشانه‌ها یا علائمی که دیدید و متوجه شدید آرمانهای انقلاب به بیراهه می‌رود چه زمانی بود؟

جواد - وقتی خمینی دستور خلع سلاح سازمانهای سیاسی را صادر کرد!

شبنم - آقا جواد، واقعاً نسل شما محشرید! من دهها مقاله و مطلب از نویسندگان دوران انقلاب را خوانده‌ام. یعنی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که اعلام کردند اولین رفراندوم با عنوان «جمهوری اسلامی آری یا نه» که کاملاً حرکتی غیردموکراتیک و دیکتاتورگونه بود شما را بیدار نکرد؟ حداقل از خودتان نپرسیدید جمهوری اسلامی یعنی چی؟! یعنی بدون مسئولیت ملتی را به صف کردند و از او خواستند بگوید: بله!؟ آری به چی؟ یعنی شما حتی نخواستید از خودتان بپرسید حکومت جمهوری اسلامی، چه نوع حکومتی است؟

شکوه- می‌توانم بگویم اینکه انقلاب دزدیده شد شاید می‌شد کاری کرد و می‌باید دید ما نسل آن روزها کوتاهی کردیم؟ مگر در انتخابات مختلف موضع نگرفتیم؟ انتخابات را تحریم نکردیم؟ مگر ما هم جوانی کردیم؟ همه این سالها را ایستادیم تا حکومت جلاد آسوده نباشد. بیش از دهها هزار کشته دادیم و هنوز هم در میدان جنگ هستیم. شکنجه‌ها شدیم، کتکها خوردیم، تا نزدیکی مرگ رفته‌ایم. ولی یقه رژیم را سفت گرفته‌ایم و تا پوزه‌اش را به خاک نمالیم، رهایش نخواهیم کرد. دخترم اینجا دادگاه نیست. نشستی است برای تمرین دموکراسی و آزادی که بتوانیم تحمل عقاید یکدیگر را داشته باشیم. آیا شما هرگز دیده یا شنیده‌اید که سازمان فکری و عقیدتی من آرام و کم تحرک باشد؟ آیا طی همین یکی دو سال اخیر شاهد حملات وحشیانه و غیرانسانی رژیم به اعضای سازمان مجاهدین نبودید؟

نسلهای آینده از شما نخواهند پرسید که چرا بر سر ادعاهای خود نایستادید؟!

بیانیم محور این گفتگو را بر اساس راه حل بگذاریم و گرنه محکوم کردن یکدیگر ثمره‌ای ندارد.

شبنم- شکوه خانم شما از اصل موضوع به فرع قضیه پرداخته‌اید. اگر انقلاب شما نبود یا حفظش کرده بودید و به قول خودتان بسوی آزادی و خوشبختی مردم می‌رفت که دیگه من و خانواده من و امثال ما به خارج نمی‌آمدیم و این بحث‌ها پیش نمی‌آمد.

سعید- شبنم جان اجازه بده. اولاً هدف ما از برگزاری این میز گرد حکم صادر کردن نیست. بلکه دلمان می‌خواهد به عنوان نمایندگان سه نسل کشورمان با هم گپ بزنیم و تفاوت‌های دیدگاهی خودمان را بررسی کنیم. سال ۵۷ که انقلاب شد من کلاس دوم دبستان بودم و به هر حال در آن روزهای پرتلهاب زندگی می‌کردم. در خانه‌مان همش بحث سیاسی بود. حتی مادر بزرگم هم سیاسی شده بود. او از خمینی به عنوان سید اولاد پیغمبر نام می‌برد. حتی النگوها و گوشواره و طلاجاتش را به کمیته محل داد. دایم که از توده‌ایهای دو آتشه بود و بارها از مذهب به عنوان افیون توده‌ها حرف می‌زد ریش گذاشته بود و در مسجد محل نماز می‌خواند و سرپرست کمیته شده بود. بحث‌ها به جدل و آخر سر به دعوا و مرافعه ختم می‌شد. حتی کار به تهدید می‌کشید. یادم می‌آید یکبار که پدرم به دایمی گفت: مرتیکه توده‌ای ضد دین از خودت و رفتارت خجالت بکش اون نماز بزنه تو کم‌تر! دایمی در جواب گفت: کاری نکن که بعنوان ضدانقلاب بگم بیان ببرنت و بذارت سینه دیوار!

جامعه هیستریک بود من یادم می‌آید فراش مدرسه ما که به او باباعلی می‌گفتیم در همان بحبویه که انقلاب شده بود یقه رئیس و ناظم مدرسه را گرفت و گفت که شما طاغوتی هستید و از امروز من همه کاره مدرسه‌ام!؟

منظورم از این حرفها این است که جوادخان و شکوه خانم شماها که نسل جوان آن زمان بودید، چرا از همان اول جلوی کجروی‌ها را نگرفتید؟ شما که به خاطر آزادی و دموکراسی انقلاب کرده بودید؟ از همان صبح ۲۲ بهمن و اولین اعدامها معلوم شد که این ره به ترکستان! چرا کاری نکردید؟ چرا اعتراض نکردید؟ راستی می‌توانم بپرسم شکوه خانم و جواد خان آیا شما در آن زمان عضو حزب و گروهی هم بودید؟

جواد - بله.

شکوه - بله

سعید- چرا با حزب تان جلوی انحراف انقلاب را نگرفتید؟ به هر حال حزب و گروه شما تفکرات و ایده‌هایی داشت! چرا سکوت کردید یا همراه خونخواهی آقای خمینی و دار و دسته‌اش همگام شدید؟

جواد - اجازه بدید. اولاً حزب ما که به جرأت می‌توانم بگویم از قوی‌ترین تشکلهای آن زمان بود تصورمان این بود که باید طرحها و ترفندهای احتمالی رژیم گذشته را نابود کرد. بهر حال بسیاری از ژنرالهای زمان شاه می‌توانستند خطرناک باشند ولی بسیاری از تصمیمات هم خارج از کنترل بود. خودمان هم باور نمی‌کردیم به همین سریعی و حتی راحتی رژیم شاه فرو می‌ریزد. انقلاب شرایط خود را دارد ولی تشکلهای سیاسی هم آمادگی لازم را نداشتند. جوانان انقلابی گروه گروه به سازمانها و حزبهای سیاسی می‌پیوستند ولی هیچگونه زمینه و بک گراند سیاسی وجود نداشت. ما فکر می‌کردیم بقیه راه هم به همین سادگی طی خواهد شد. هیچکس با هر پیشینه سیاسی تصور نمی‌کرد خمینی چه هدفی را دنبال می‌کند.

بندتبنایی و جوان پسند به عنوان اشعار انقلابی به خوردمان می‌دادند. سمبل ما ترانه‌های داریوش بود که برایمان سرود انقلابی و رهایی و آزادی بود در حالی که خود داریوش و امثالهم بدبخت‌تر و آلوده‌تر از هرکس دیگری بودند. بله، فضای آن سالها، دورنمایی زیبا از مدینه‌ای فاضله بود که متأسفانه هرگز قابل دسترسی نبود.

سعید - باز هم اجازه بدهید من وارد بحث شوم. حرفهای شما جوادخان برای من هم سوالی را پیش آورد که آنچه تا حالا گفته‌اید یک حلقه گمشده دارد و آن اینکه فضا و جو آن سالها لایه‌ای ظاهری و مردم فریبانه داشته است ولی هرگز از خودتان نپرسیدید که شما به عنوان یک انسان چه مسئولیت و تعهدی حداقل به شعور و تفکرات خود دارید؟ آیا هرگز از روشنفکران و جلوداران فکری جامعه نپرسیدید که پاسخی به سوالات شما بدهند که الگو و مدل رویایی را در کدام کشور می‌توان دید؟ شما جوانان دیروز، نیروی محرک و انفجاری حرکت جامعه خود بودید. شبنم - سعید خان ببخشید حرفتان را قطع می‌کنم ولی دلم می‌خواهد از آقا جواد بپرسم که با این نوع حرف زدن می‌خواهند در این میز گرد چه چیز را ثابت کنند. این طور که ایشان می‌گویند زمین و زمان مقصر بودند غیر از ایشان و هم نسلان ایشان! شما نسل تحصیل کرده و مترقی آن سالهای جامعه خود بودید. زندگی آن روزهای شما بسیار متفاوت با امروز بوده است .

رژیم گذشته خط قرمزی بسیار کم رنگ دور خود کشیده بود و حریم سیاسی را قدغن کرده بود ولی در ازایش شما همه آزادیهای فردی را داشتید حداقل ظاهران مانند آدمهای کشورهای متمدن بود. هر روز جلوی چشمهائیان انسانها را تا گردن در خاک فرو نمی‌کردند با سنگ سر و صورت و پیکر آنان را متلاشی نمی‌کردند. آن هم به جرم احساسات و روابط شخصی انسانی. هر روز انسانها را چون مترسک بالای جرتقیل جلوی چشمان هراسان و وحشت زده حتی نوجوانان و کودکان نمی‌آویختند. توهین و تحقیر و کتک و زنجیر برای چند تار مو در زمان شما محال به نظر می‌رسید. از شما جوادخان و شکوه خانم می‌پرسم، شما و هم‌نسلان شما که انقلاب کردید و به دنبال مدینه فاضله رفتید و این مصیبت هولناک را به نسل من هدیه کردید کی متوجه شدید که به قول خودتان سرتان کلاه رفته است؟ هر دو شما از نسل انقلابی بوده و حرفهائیان بهم نزدیک ولی افکارتان گاهی بسیار با هم فاصله دار. چرا دوباره انقلاب نکردید؟ مگر باز هم جوان نبودید؟

شکوه- شبنم عزیزم، الان نسل شما مگر به دنبال آزادی نیست؟ مگر نسلهای امروز ایران قربانی سیستم ولایی نیست؟ خوب برای اینکه در برابر نسلهای آینده ایران جوابگو باشید خیلی کارها را نکنید؟

شبنم- مثلاً

شکوه- شما چرا در لندن هستید؟ چون خانواده‌تان سالها پیش از جهنم آخوندی فرار کردند و به گوشه‌ای امن پناه آوردند! ولی از شما می‌پرسم، صادقانه بگوئید: خانواده شما و خودت به ایران هم رفت و آمد می‌کنید؟

شبنم- بله!

شکوه- دخترم شما اصول شرافت انسانی را زیر پا گذاشته‌اید. شما و خانواده‌هایی مانند شما که شاید میلیونها نفر می‌شوید طبق مدارک و اسنادهایی که به سازمان‌های دولتی داده‌اید مدعی شده‌اید جان خود را از جهنم ملایان بدر برده‌اید! ولی حالا پشت پا می‌زنید به تمام ادعاهای خودتان و با این رفت و آمدنها قلک تبلیغات رژیم را پر می‌کنید. خوب

اولین کتاب محمود سرابی تحت عنوان "حرف اول" منتشر شد



مجموعه ای بی نظیر از منتخب مطالبی که توسط این روزنامه نگار
در مطبوعات و طی سالهای تبعید به رشته تحریر و چاپ در آمده است
لطفاً جهت تهیه این کتاب با دفتر نشریه رنگارنگ تماس حاصل فرمایید .
تلفن : ۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵

به راستی همتی کردید و مرتب فرزندانان را در روزها و ساعات تعیین شده به محل تمرینات آوردید؟ ماهیانه‌های خود را به موقع و کامل پرداخت کردید؟ باید از کسانی که صاحب کسب و کار و تجارتی در لندن یا انگلستان بوده و هستند پرسید با وجود سالها آگهی و پیام تبلیغاتی مدرسه فوتبال ایرانیان هرگز دست حمایتی به جیب کردید؟ و کمکی به چنین حرکتی با ارزش و تاثیرگذار نمودید؟

یا در میان تمامی ایرانیان در سراسر اروپا و حتی امریکا کسی را غیر از محمود سربابی می‌شناسید که تجربه، علم و دانش و مدارک و کارنامه عملی این حرفه را داشته باشد؟ ولی حمایتی موثر از او نشود؟

هر چند مشکل بسیاری از شماییان، حسادت، بیسوادی، و بی کارنامه بودن بوده است و چون کوتوله‌های سرزمین عجایب می‌خواستید گالیور را به بند بکشید؟

خدا نبخشد کسانی را که نمی‌گذارند این جواهرهای پر استعداد صیقل بخورند و شکل و چشم نواز شوند و در ویتترین پرافتخار فوتبال حرفه‌ای جهان بدرخشند.

آه این نسل پشت سر کسانی است که به این بچه‌ها ظلم کردند خواه پدر یا مادرانشان، خواه افراد صاحب امکانات توانمند تجاری، خواه هر کس که می‌توانست کمکی به این حرکت زیبا و ستایش برانگیز بنماید.

اگر اهل دین و مذهب و خدا هستی، اگر به انسانیت و آزادی اعتقاد دارید، اگر شرافت و وجدان دارید، اگر... نگذارید این بار چراغ این خانه مملو از عشق و هیجان و استعداد خاموش شود و خود را در مسیر پیشرفت طلایی این نسل خوب ایرانی شریک کنید.

و کلام آخر به والدین این ۵۰-۶۰ نوجوان و جوان است. به هر چه می‌پرستید و ایمان دارید، وظایف مالی و تعهدات خود را در قبال فرزندانان دریغ نکنید. حمایت و کمک کنید تا ثمره‌اش را به زودی ببینید.



یا یاد فرصت‌هایی می‌افتن که می‌تونستن جا خالی‌های نکرده‌هاشون را پر کنن؟! اونکه رفته حسابش معلومه. اینایی که موندن بلا تکلیف خودشون هستند. دم رفته‌های جا خوش کرده در دل مونده‌ها گرم! راستی این اتوبوس عمر عجیب لامذهب سرعتی داره! مثل برق پر و خالی میشه. هر کس یک ایستگاهی سوار میشه و یک ایستگاهی پیاده میشه! هی از پنجره زندگی با ترس بیرون رو نگاه می‌کنیم که کی ایستگاه ما می‌رسه!

خدا نبخشد کسانی را که نمی‌گذارند شما ستارگان فردا شوید

سه نسل را در لندن آموزش فوتبال

داده‌ام.

سال ۱۹۸۸ که آغاز فعالیت‌های ورزشی لندن بود را در نظر بگیرید. در میان ۱۶ تیم فوتبالی که داشتیم همزمان مدرسه آموزشی فوتبال هم بود که بعضی از بازیکنان تیمهای بزرگ آن سالها فرزندانان را که نوجوان و جوان بودند به تمرینات آموزشی فوتبال می‌آوردند. ۱۵ تا ۲۰ سالی گذشت، همان نوجوانان مدرسه فوتبال مردانی شدند و ازدواج کردند و فرزندانان را به مدرسه فوتبال برای آموزش نزد من آوردند و باز هم ۱۵-۲۰ سالی گذشت و جوانان دوره دوم که صاحب عیال و فرزند یا فرزندان شده بودند، امروز باز هم فرزند یا فرزندانان نزد من آموزش فوتبال می‌بینند.

حتماً سؤال این است که خوب نتیجه‌اش چی؟ و یا اصلاً هدف من از نوشتن این حکایت تکراری چیست؟! چرا موفق نشدیم از این همه تلاش و کوشش سی ساله نتیجه بگیریم؟

پاسخ من به عنوان مربی، متبرک انجمن ورزش لندن و... با تجربیات فراوان این است که باید از والدین این بچه‌ها پرسید که واقعاً وظایف خود را در قبال رشد و پیشرفت فرزندانان انجام دادید؟

شبهای زندگیمان با هم گذشت. مهدی پسر مظلوم آلمان خانم بود و حالا که در سردخانه‌ای در گوشه‌ای از پاریس به چهره در آغوش مرگش نگاه می‌کنم. هنوز حس مظلومیت در چهره‌اش موج می‌زند. مهدی که نجات و مظلومیت از نگاهش همیشه دیده می‌شد، حالا مقابله به خواب ابدی فرو رفته است و این آرامش او بیچاره‌ات می‌کند که باور کنی او دیگر نیست.

زندگی عجیب بازیگر قهار است

انگاری دستها را خوانده، روی هر بیست آدم زرنگی، بیست و یک میاره! وقتی یقه‌ات را می‌گیره که هری بن به چاک، دیگه براش فرق نداره که کیستی! هر چی هستی لخت و عور هری! خوش اومدی! اون که میره که دیگه رفته!

این که می‌مونه، حیرانه! هی جای خالی اونی که رفته را با یک خروار اشک می‌شوره که دیگه جاش پاک پاک بشه!



ولی مگه میشه خاطره‌های مونده در دل و احساس را شست؟! اون وقته که انگاری یکی چنگ انداخته بیخ گلوت و داره خفه‌ات می‌کنه! بغض سگ مذهب مثل تیزی همون چنگ است که داره گلوت را پاره می‌کنه. دنبال نکرده‌ها می‌گردی!

اینکه می‌تونستی با اونکه رفته چقدر مهربونتر، نزدیک‌تر و یک جوری طی همه سالهایی که فرصت داشتی هواشو بیشتر داشته باشی که شاید غم و درد بی‌معرفتی و ناراحتی‌ها و نامهربونی‌ها بیشتر دلشو شکسته باشه؟! کسی چه می‌دونه شاید یک وقتی اونهایی هم که به جای خالی ما نگاه می‌کنن بغضی اندازه یک هوار اشک توی چشاشون هست؟!



دلنوشته‌های نگاهم

است تا خواهران و برادران پراکنده‌اش در چند قاره جهان خودشان را به پاریس و مراسم خاکسپاری او برسانند. مهدی ۶۰ ساله در آغوش مرگ برایم پسر بچه‌ای ۵ ساله در محله نظام آباد و کوچه متقی می‌شود و طی این ۵۵ سال ۵۵۰۰۰ خاطره در ذهنم بالا و پائین می‌پرد!

عجب روزگاری بود. در همان کوچه‌های خاکی و خانه‌های نیمه محقرمان چقدر بذر محبت و عشق و

نوشته‌هایی را که می‌خوانید تراوشات قلمی کسی است که سی سال است به اندازه ۱۲۰ سال زندگی کرده است! حتماً می‌پرسید: چطور؟ مگه میشه؟!

وقتی انسانی از ریل زندگی عادی خارج می‌شود و اولویت‌هایی برای خودش می‌سازد و تمام زندگیش خلاصه می‌شود در آن اولویت‌ها یا عقاید یا تعهد و مسئولیت انسانی، ملی خلاصه فرق نمی‌کند منظورم این است که دیگر کمتر از یک انسان معمولی به آینده خانواده، به سلامت و ثروت و... فکر می‌کنند. کمتر می‌خورند، کمتر می‌خواهند، بیشتر فکر می‌کنند، بیشتر نگران آینده کشور و مردم سرزمینش است.

فکر رهایی، آزادی نقطه اوج رویاهایش می‌شود و به همین دلیل کمتر از نیاز معمولی یک انسان می‌خواهد.

اگر در نظر بگیرید یک انسان به طور متوسط ۸-۱۰ ساعت می‌خواهد، انسان مورد بحث من به زور ۴ تا ۶ ساعت می‌خواهد آن هم خوابی مملو از استرس و درگیری و کابوس‌های شبانه!

حداقل دو برابر یک انسان معمولی کار می‌کند و تولیدات فکری و ذهنی برای هموطنانش به وجود می‌آورد.

خلاصه کنم هدفم گزارش ویژه‌ای از نگاهم به روزهای یومیه زندگی خودم می‌باشد و به عنوان گزارشگری دلنوشته‌هایم را بر کاغذ می‌آورم و تقدیم شما می‌کنم.

اندک اندک جمع یاران...

در قطار نشسته‌ام و از پاریس به لندن بر می‌گردم. دلم خوش نیست. به اندازه چند دهه از عمرم گریسته‌ام. چشم‌هایی که سالها بود تر نشده بود گویی بد جوری بغضش وا شد.

پاریس بودم تا فرصت کنم پیشانی سرد رفیقم را ببوسم. رفیقی که خیلی از سالهای عمرمان بهم سنجاق شده بود. او الآن مقابل چشم‌مانم در کت و شلواوری آبی و پیراهن و کراواتی خوش رنگ خوابیده است و در سردخانه‌ای برای چند روز آینده به امانت گذاشته شده

شکست عاطفی ستارگان سینما در سال ۲۰۱۶

جنیفر لویز و کاسپر اسمارت



جنیفر لویز، پس از ۵ سال زندگی با کاسپر اسمارت، بار دیگر مجرد شد. این طور به نظر می‌رسد که مقصر کاسپر اسمارت بوده است. گویا او تماشای مسابقات قهرمانی در لاس وگاس را به سفر با همسرش به نیویورک ترجیح داد.

تام هیدلستون و تیلور سوئیفت



طرفداران تیلور سوئیفت هم شاهدند که تیلور این بار بیش از همیشه عاشق به نظر می‌رسید اما گویا رابطه او با بازیگر مشهور، تام هیدلستون، آنطور که انتظارش را داشت، پیش نرفت. تیلور آنقدر به این رابطه امید داشت که نه تنها با خانواده تام ملاقات داشت بلکه یک بار لباسی به تن کرد که روی آن نوشته بود: «من ت.ه را دوست دارم». البته گزارشات حاکی از آن است که تنها تیلور این رابطه را تمام شده می‌داند.

بروکلین بکهام و کلویی مورتز



شاید شما هم با این نظر موافق باشید که عشق‌های دوران نوجوانی دوام ندارند، آنچه برای بروکلین بکهام و کلویی مورتز اتفاق افتاد. بروکلین بکهام، پسر بزرگ دیوید بکهام، جدایی خود را از هنرپیشه جوان هالیوود، کلویی مورتز، اعلام کرد

لیدی گاگا و تیلور کینی



پس از ۵ سال زندگی مشترک، لیدی گاگا و همسر هنرپیشه‌اش، تیلور کینی، رابطه خود را به اتمام رساندند. لیدی گاگا در مورد او در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۳ گفته بود: «او صمیمی‌ترین دوست من است و این خیلی خوب است که عشق زندگی‌ات، بهترین دوست‌ات نیز باشد.»

آریانا گراندی و ریکاردو آلوارز



خبر جدایی آریانا گراندی با ریکاردو آلوارز، یکی از اعضای گروه موسیقی‌اش، همه را شگفت‌زده کرد زیرا که آریانا در مصاحبه چند ماه پیش خود، کلی از ریکاردو تعریف کرده بود و گفت: «ما با هم شادیم. من واقعا با او دختر خوشبختی هستم.»

جانی دپ و امبر هرد



جدایی جانی دپ و امبر هرد همه را شوکه کرد. جدایی آنها مانند یک کابوس بود. امبر هرد اعتراف کرد که در طول ازدواج ۵۱ ماهه‌شان، مدام از سوی جانی دپ مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد. خوشبختانه کارهای طلاق آنها نیز به سرعت پیش رفت.



درو بریمور و ویل کوپلمن

گزارشات به دست آمده حاکی از آن است که درو بریمور سومین جدایی خود را تجربه می‌کند. او که در سال ۲۰۱۲ با ویل کوپلمن ازدواج کرده بود، از چند ماه پیش زمزمه جدایی را سر داد. اما تصمیم‌اش بر آن است که به خاطر دختران‌شان با هم در ارتباط باشند.

کلوئی کارداشیان و جیمز هاردن



کلوئی کارداشیان از همسر بسکتبالیست خود، جیمز هاردن، جدا شد. کلوئی در مورد این جدایی می‌گوید: «من او را دوست دارم اما می‌خواهم واقع‌گرا باشم. او می‌خواهد متعهد باشد اما نمی‌تواند. پس بهتر است که اصلا نباشد.»

دمی لواتو و ویلمر والدراما



سال‌هاست که ما دمی لواتو و ویلمر والدراما را در کنار هم، به عنوان یک زوج، می‌بینیم. اما رابطه ۶ ساله آنها در نهایت به پایان رسید. آنها در اینستاگرام خود نوشتند: «پس از ۶ سال عشق و عاشقی ما تصمیم گرفتیم که به رابطه‌مان خاتمه دهیم. این تصمیم برای هر دوی‌مان سخت بود اما فهمیدیم که اگر تنها با هم دوست باشیم، برای هر دوی‌مان بهتر است. ما همیشه حامی هم خواهیم ماند.»

جاش گروبن و کت دنینگز

جاش گروبن و کت دنینگز، که یکی جذاب‌ترین زوج‌ها بودند، رابطه‌شان را



پس از تابستان، به اتمام رساندند. جاش گروبن در سال ۴۱۰۲ در مورد کت گفته بود: «او واقعا فوق‌العاده است. موضوعات مختلفی است که ما می‌توانیم با هم در موردشان صحبت کنیم. من حوصله‌ام با او به هیچ وجه سر نمی‌رود. انگار سرنوشت ما رو به هم گره زده‌اند.»



دیانه کروگر و جاشوا جکسون

پس از ۱۰ سال زندگی مشترک، تصمیم به جدایی گرفتند. آخرین باری که آنها با هم روی فرش قرمز ظاهر شدند، ماه فوریه بوده است.

پاریس هیلتون و توماس گراس



پاریس هیلتون، توماس گراس را نیمه گمشده روح‌اش نامیده بود اما این موضوع سال پیش صحت داشت و همه چیز در سال ۶۱۰۲ تغییر کرد. دلیل جدایی آنها دوری‌شان از هم بود. توماس در سوئد زندگی می‌کرد و پاریس هیلتون در لس‌آنجلس. طبیعی است با چنین فاصله‌ای، رابطه آنها به جدایی ختم شود.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های دنیای سوپرستارها که مورد توجه رسانه‌ها قرار می‌گیرد، زندگی خصوصی و شخصی آن‌هاست. سال ۲۰۱۶ تنها سال عشق و ازدواج‌های ماندگار میان ستارگان هالیوود نیست بلکه زوج‌های زیادی عشق‌شان به پایان رسید و از هم جدا شدند. در اینجا برخی از شکست عشقی‌های ستاره‌های هالیوود را در سال ۲۰۱۶ برایتان آورده‌ایم.

نائومی واتس و لیو شرایبر



نائومی واتس و لیو شرایبر به مدت ۱۱ سال با یکدیگر زندگی کردند و حاصل این زندگی مشترک، دو فرزند به نام های ساشا، ۹ ساله، و سموئل، ۷ ساله، است. آنها می‌گویند: «ما در چند ماه اخیر به این نتیجه رسیدیم که به نفع هر دوی‌مان است که از هم جدا شویم. ما همدیگر را دوست داریم، به هم احترام می‌گذاریم و با هم در ارتباط خواهیم بود تا بتوانیم فرزندان‌مان را به در آرامش بزرگ کنیم.»

آنجلینا جولی و برد پیت



آنجلینا جولی و برد پیت، محبوب‌ترین زوج هالیوودی، از زمانی که فیلم‌برداری فیلم «آقا و خانم اسمیت» آغاز شد، با هم در ارتباط بودند و حال پس از سال‌ها زندگی مشترک تصمیم به جدایی گرفتند. دعوای آنها زمانی شدت گرفت که آنها با هواپیمای شخصی‌شان در حال مسافرت بودند که برد پیت یکی از فرزندان‌ش را، پس از مصرف مشروبات الکلی، مورد آزار و اذیت قرار داد. آنها هنوز هم سر فرزندان‌شان با هم به توافق نرسیدند.

جشنواره فیلم سارایوو، رابرت دنیرو، الیا سلیمان و...



مشترک بخش سینه‌لینک جشنواره سارایوو راهش هموار شد.

مرصاد پوری‌وترا بنیان‌گذار و رییس جشنواره درباره حضور چشم‌گیر فیلم‌های مستند در این دوره می‌گوید: «این منطقه داستان‌های نگفته‌ی بسیار زیادی دارد و همین طور رازهای پرشماری.» سارایوو برای من فریاد بزن که مستندی است به کارگردانی تاریک هوجیچ درباره کنسرتی که در سال ۱۹۹۴ در شهر تحت محاصره‌ی بوسنی برگزار شد، برنامه‌ی افتتاحیه‌ی بخش مستند این دوره است.

در بخش رقابت فیلم‌های بلند، هشت فیلم حاضرند که از تولیدهای سینمایی این منطقه تشکیل شده‌اند که تقریباً بیست کشور را شامل می‌شود. اولین فیلم ایوان مارینوویچ مونته‌نگرویی و آلبوم فیلم اول محمد مرتوگلو از ترکیه از فیلم‌های این بخش هستند. پوری‌وترا درباره انتخاب این فیلم‌ها چنین توضیح داده است: «اولویت ما فیلم‌های اول، زبان بصری جدید و داستان‌گویی درست و ممتاز توسط نسل فیلم‌سازان جوان بود.»

رییس هیأت داوران در این دوره، الیا سلیمان فیلم‌ساز مطرح و مؤلف سینمای فلسطین است.

جشنواره فیلم سارایوو به مهم‌ترین رویداد صنعتی و خلاقه برای فیلم‌سازان و تهیه‌کنندگان منطقه‌ی بالکان، اروپای جنوب شرقی و حتی فراتر از آن بدل شده است.

این جشنواره ۲۲ سال پیش در جریان جنگ داخلی بوسنی راه‌اندازی شد؛ در شرایطی که این شهر تحت محاصره بود.

رابرت دنیرو در جریان افتتاحیه‌ی جشنواره، جایزه دستاورد یک عمر فعالیت هنری این رویداد با نام «قلب سارایوو» را دریافت کرد. دنیرو که برای بازی در فیلم‌های پدرخوانده: قسمت دوم (فرانسیس فورد کوپولا، ۱۹۷۴) و گاو خشمگین (مارتین اسکورسیزی، ۱۹۸۰) جایزه اسکار را برنده شد و پنج بار دیگر هم نامزد دریافت تندیس طلایی شده، در ضمن نسخه‌ی ترمیم‌شده‌ی راننده تاکسی (اسکورسیزی، ۱۹۷۶) را هم در این جشنواره ارائه خواهد داد؛ فیلمی که چهلمین سالگرد خلقش را جشن می‌گیرد و قرار است در فضای باز و برای سه هزار تماشاگر نمایش داده شود.

برنده اسکار بهترین فیلم خارجی‌زبان امسال، یعنی درام مجارستانی پسر شائول (لازلو نمش، ۲۰۱۵)، فیلمی بود که با حمایت بازار تولید

دختر دیوید لینچ و کارگردانی یک فیلم ترسناک جدید



جنیفر چیمبرز لینچ که فیلم‌های محصور کردن هلنا (۱۹۹۳) و در غل و زنجیر (۲۰۱۲) را در کارنامه دارد، فرزند دیوید لینچ بزرگ است. او در چند سال اخیر در تلویزیون فعال بوده و در ساخت چند سریال مختلف همکاری داشته است که از آن جمله می‌توان به دو قسمتی اشاره کرد که از سریال مردگان متحرک کارگردانی کرد و توانایی‌های خود را یک بار دیگر به اثبات رساند. بی‌تردید این دو قسمت از بهترین‌ها و ترسناک‌ترین‌های این سریال هستند؛ سریالی که روی‌هم‌رفته بارها طرف‌دارانش را ناامید کرده است. به هر حال رویکرد و شیوه‌ی کار او در تلویزیون، گیل آن هرد تهیه‌کننده را تحت تأثیر قرار داد و باعث شد کارگردانی یک فیلم ترسناک هالووینی را به او بسپارد: «وقتی در مردگان متحرک با این سطح از اشتیاق و حرفه‌ای‌گری جنیفر مواجه شدم، فهمیدم که کارگردان مناسب برای پروژه را یافته‌ام. نگاه و رویکرد او برای این فیلم نه‌فقط جذاب و شخصیت‌محور بلکه بسیار هراس‌انگیز است!» داستان فیلم درباره مرد دیوانه‌ای است که در شب هالووین کشتاری را در یک پارک تفریحی ویژه‌ی وحشت آغاز می‌کند.

براد پیت و ماریون کوتیار جاسوسان عاشق



آخرین فیلم رابرت زمکیس با عنوان "گام" به‌راحتی فراموش شد اما شاید فیلم تازه‌ی این فیلم‌ساز مطرح به نام "هم‌عهد" سرنوشت بهتری داشته باشد.

در این خصوص بی‌تردید مهم است که "هم‌عهد" از قدرت ستارگی و جذابیت بازیگران نقش اصلی‌اش، براد پیت و ماریون کوتیار بهره‌مند است که در قالب دو جاسوس در جنگ جهانی دوم ظاهر شده‌اند.

آن‌ها در قالب زن و شوهری راهی مأموریت می‌شوند اما به‌تدریج رابطه‌ی عاطفی میان‌شان شکل می‌گیرد و واقعاً به یکدیگر دل می‌بندند. هم‌عهد فیلمی اقتباسی نیست، نایت درباره‌اش گفته: «فیلم‌نامه را بر اساس داستانی نوشتم که وقتی ۱۲ ساله بودم کسی آن را برایم روایت کرد. همیشه می‌دانستم که این داستان مناسب یک فیلم است و حالا این اتفاق افتاده است. باورم نمی‌شود این فیلم‌نامه با چنین کارگردان و بازیگرانی ساخته شده است. انگار فقط یک رؤیاست.»

سکوت «بلندترین ساخته سینمایی اسکورسیزی»!



فیلم «سکوت» جدیدترین اثر مارتین اسکورسیزی در سه ساعت ساخته می‌شود، این فیلم بلندترین فیلم این کارگردان خواهد شد.

«سکوت» فیلمی درباره دهه‌ها آزار و اذیت و شکنجه است و به همین دلیل شاید تماشای طولانی آن سخت باشد البته این احتمال می‌رود که کمپانی پارامونت از وی بخواهد تا در تدوین مجدد زمان فیلم را کمتر کند.

لیام نیسون در این فیلم در نقش شخصیت اصلی ظاهر شده و آدام دراویر، اندرو گارفیلد، تادانوئو آسانو، دیگر بازیگران آن هستند.

بازگشت دمی مور

دمی مور به فیلم تازه کمپانی سونی «اون بدنو تکنون بده» پیوست تا هم بازی اسکارلت جوهانسون شود.

داستان فیلم در مورد پنج دوست است که خانه‌ای را در ساحل میامی اجاره می‌کنند تا یک میهمانی و تعطیلات آخر هفته‌ی شاد داشته باشند.

نویسندگی فیلم بر عهده پول داوونز و لوسیا انیلو قرار دارد ضمن آنکه لوسیا آنیلو کارگردانی فیلم را نیز بر عهده خواهد داشت.

دمی مور پس از چند سال کم کاری امسال با سه فیلم به سینما باز خواهد گشت.



هوای تازه با املیا اسدی



املیا اسدی همکار جدید ما در نشریه رنگارنگ است و هر شماره از نگاه خود به موضوعاتی خواهد پرداخت

خوانندگان نشریه رنگارنگ هم میتوانند درباره مطالب املیا اسدی نظر بدهند.

rangarang_london@hotmail.com

دروود به همه دوستان نشریه رنگارنگ از این شماره من املیا اسدی در هر شماره مطالبی را برای شما دوستان و کسانیکه برای سرافرازی ایران کوشش میکنند، تهیه کرده و با نوشتاری خودمانی تقدیم شما میکنم

مطلب امروز من در مورد آقای امید کوبکی هست، امیدوارم که روزی برسه که همگی ما بتوانیم در ایرانمون آزاد و آباد زندگی کنیم.

از حکومتهایی که خودشون در سازمان حقوق بشر یا سازمان ملل پرونده سیاهی دارن، انتظار همیشه داشت که دانشمندی رو که دستگیر کردن آزادش کنن، یا اینکه فکر کنیم اونا نگران نخبه ای مثل آقای کوبکی یا دیگران هستن

نمی‌شه که از این حکومتها انتظار داشت بیان و قبل از اینکه ثابت بشه کسی مجرمه اونو دستگیر کنن،

اینا از سایه خودشون هم میترسن

چه برسه به دانشجو!

اینا هر فردی که در خارج زندگی کنه، یا هر فردی که در خارج درس بخونه رو مجرم میدونن و فکر می‌کنن که این افراد جاسوس هستن

به نظر من تنها کسانی، برای اینا جاسوس نیستن که از طرف خود این حکومتها به خارج فرستاده میشن. اونا رو میفرستن تا در خارج از کشور درس بخونن و در دانشگاههاش تخصص بگیرن. ولی بعد برای همون کشورها مانور میدن و کشورهای دیگه رو در مشکلاتی که به وجود آوردن مقصر میدونن.

نظری که من میدم از هر جانب که بررسیش کنید این رو می‌رسونه که گفته‌های من سنده!!!

اگر یک روزی یک ایرانی بخواد جاسوسی کنه، میاد میره واسه کشور خودش جاسوسی می‌کنه که در حوزه گاز و نفت، از پر درآمدترین کشورهای دنیاست و حاضره هر مقدار پرداخت کنه که یک نفر براش جاسوسی کنه. خوب اگر کسی یا یک دانشجوی ایرانی دنبال جاسوسی باشه، خوب میاد میره واسه ایران از کشورهای دیگه جاسوسی می‌کنه، هم بیشتر گیرش میاد و هم اگر روزی به مشکلی بخور دیگه بهش نمیگن تریتر یا میهن فروش. میگن خوب برای میهن خودش جاسوسی کرده.

اگر دادگاهی کردن افرادی مانند آقای امید کوبکی در یک دادگاه آزاد با حضور رسانه‌ها و با داشتن سند و مدرک برگزار بشه و دادگاه و دستگاه قضائی مستقل باشن! اونوقت می‌شه انتظار داشت که حکمی عادلانه صادر بشه! و مردم متوجه بشن که یک دانشجوی نخبه مانند آقای کوبکی یا هرایرانی که از کشورهای دیگه به ایران میره، یا

از ایران خارج می‌شه و به ایران برمیگرد مجرم هست یا نه؟؟

من به عنوان یک ایرانی هیچ مشکلی با محاکمه شدن هر فردی برای جاسوسی بر علیه ایران ندارم. اما اینم نمی‌شه که همه رو بگیرن، نخبه هارو دستگیر کنن و شکنجه کنن، دادگاهی بشن.

هر بلایی سرشون میخوان میارن و بعد مشخص میشه که اینا بیگناه بودن یا گناهکار بودن.

دیگه نمی‌شه هیچ انتظار یا توقع از چنین حکومتی داشت!!

افرادی که شکنجه میشن، بازداشت میشن، زندان میرن، یا خانوادشون در بدترین شرایط قرار میگیرن و تهدید میشن و تحت فشار باشن، این اشخاص بعد از زندان واسشون خیلی سخته که مفید باشن و یا به حالت اولشون برگردن. و این جامعه رو به خطر میندازه!!! ایران رو به خطر میندازه!!!

و حالا سوال این کیه آقای کوبکی دانشجوی نخبه رو بازداشت کردن، زندانی کردن، شکنجه شد، خانوادشون توی

خوب حالا سوال اینجاست که کسی که جاسوسه یا واسه ملت و مردم ایران خطره،

چطور حالا آزاد می‌شه؟؟

مگه مسائل حقوقی یا قضائی چیزیه که با رحم یا با دلسوزی یا کمک به پایان برسه یا الکی آغاز بشه؟؟؟



مگه یک نفرو وقتی میگن خطرناکه برای ملت و جان میلیونها آدم در ایران، میتونیم بعد بیایم بگیم خوب حالا این آزاده دیگه، میتونه بره چون ما دیگه دلمون سوخت یا لطف کردیم بهش؟

اینجا نشون میده که اینا هیچ

هوای تازه



نه با آقای کوبکی مصاحبه‌ای شد، نه مشخص شد ایشون مجرم بودن؟ نه مشخص شد بی‌گناه زندانی شده؟؟

خوب این اصلاً منصفانه نیست، اگر این شخص نخبه ی علمی باشه و یا اولین شخص کشور باشه و اگر جرمی انجام داده باشه و جاسوسی کرده باشه باید در یک دادگاه بی طرف محاکمه بشه و جرمش هم نباید اعدام باشه!!!

چون کاملاً و شدیداً با اعدام مخالفم!!!

جرم هرچقدر بزرگ یا کوچیک باشه نباید کسی اعدام بشه و آزاد کردن یک مجرم هم اگر مجرم باشه. کار درستی نیست.

من در پایان قدردان و سپاسگزارم از اینکه گفته‌های منو خواندید، لطفاً اگر نظر و یا انتقادی دارید حتماً بگید، خوشحال میشم به سوالهای شما دوستان گرامی پاسخگو باشم.

تا ماه بعد بدرود.

فدای ایران و ایرانی.

مدرکی نداشتن و ندران و الکی مردم دستگیر می‌کنن، دستگیرشون می‌کنن چون که حدس میزنن و گمان می‌کنن از سابقه بدی که خودشون دارن میترسن.

همه رو برانداز می‌کنن و فکر می‌کنن همه با هاشون جنگ دارن، همه از اینا متنفرن، در صورتی که اینجوری نیست.

مردم ایران جز آزادی، جز برابری و اینکه در سطح کشورهای نخست دنیا باشن، پیشرو باشن و آینده بهتری برای خودشون و فرزندشون و زندگیشون داشته باشن مگه دیگه چی میخوان؟؟؟

خیلی از رسانه‌ها و خیلی از سازمانهای درون و بیرون کشور در خبرها و برنامه‌ی تلویزیونی به نظر من به عنوان یک مثال ایرانی موج سوار بودن!!!

همه یا میگفتن امید کوبکی باید آزاد بشه و یا میگفتن امید کوبکی باید اعدام بشه!!

هیچ کدوم اینا نیومدن درست حسابی گذشته و بعد از آزادی آقای کوبکی رو بررسی کنن!!

الان دیگه امید کوبکی آزاد شد و همچی تموم شد؟؟!!!

آگهی تجاری خود را در نشریه رنگارنگ به چاپ برسانید.

این فرصت استثنایی و ویژه را از دست ندهید و فراموش نکنید که نشریه رنگارنگ با

بالاترین تیراژ در سراسر اروپا به منازل هزاران فارسی زبان می‌رود.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵



یک سالی از این جریان گذشت. روزی در خیابان دختر جوان بلند قدی همراه یک جوان خوش تیپ سیاه پوست آمریکائی بایک کالسکه و بچه خوشگلی با موهای فر بغل مادر بزرگ دیدم که قریون و صدقه اش می رود. دختر به من سلام کرد و به شوهرش معرفی نمود.

مادر بزرگ نیز بالبختد به من نزدیک شد و گفت: آقای مرادی، بچه قشنگی است مگر نه؟ من دستی به صورت پسر بچه کشیدم و گفتم خیلی نازه و شاید قهرمان بوکس بشه و بالبخند گفتم حیف که سیاه است و نمی توانیم برایش زن پیدا کنیم.

پدرش یک خنده بلند کرد و درحالیکه زنش را بغل می کرد، گفت: "همانطور که پدرش خوشگل ترین زن دنیا را به چنگ آورده، او هم بدون شک این کار را خواهد کرد. اگر مادر بزرگش مخالف نباشد که او باخارجی ازدواج کند، از همین حالا دخترهای مبولند و قشنگ از میان همسایه ها برایش توصف ایستاده اند.

پدر بزرگ زد زیر خنده و گفت: از دخترهای چشم سیاه ترک برایش می گیریم!

من در حالی که دستم را روی شانه مادر خانواده گذاشته بودم، گفتم: بسیار خوشحالم که حرفهای ما غیر مستقیم تأثیر خودش را گذاشته و شما با دختر قشنگ و نمکی تان آشتی کرده اید و جیمز را هم به پسر خوانده بودن پذیرفته ای.

او دستش را بالا گرفت و گفت همه ما انسانیم و من فکرمی کردم که اگر دخترم با یک هموطن و هم زبان خودش ازدواج کند، بهتر است. این قسمت شده و باید پذیرفت. اما من نوه ام را دوست دارم و او نز یاپراخ را دوست دارد. حالا دخترم می خواهد که همه ما باهم برویم آمریکا، اما من نمی خواهم کارم را در دانشگاه از دست بدهم. شما می دانید که کار من دائمی است. *بعضی اسامی در این داستان عوض شده اند و حقیقی نیستند

نمی تواند. زیراشما بالغ هستی. او شب بخیر گفت و گوشی را گذاشت. مادر با این مکالمه تلفنی و نرمش راهنمائی من به دخترش هیچ موافق نبود و او می خواست که من نیز دخترش را تهدید کنم که این پسر را رها کند و سقط جنین نماید. من و خانمم سعی کردیم این مادر نیمه متعصب را راضی کنیم که نشد و او پایش را توی یک کفش کرده بود و می گفت: "دخترش باید این سیاه پوست آمریکائی را رها کند و کورتاژ نماید. اگر چه او دیگر نمی تواند با یک ترک هموطن ازدواج کند چون دیگر با کرگی ندارد! اما حد اقل با یک سفید پوست آلمانی هم باشد عیبی ندارد.

خانمم خنده تلخی کرد و گفت: ببین خانم آن زمان دیگر گذشت که دختر حتما باید با کره خانه شوهر برود. اکنون دخترها شریک زندگی خودشان را از میان دوست پسرای چندی که می گیرند، انتخاب می کنند.

او گفت: آقای مرادی به این خانماتان بگوئید، که پسر من (الهی قریونش برم) با وصف اینکه ۲۶ سال دارد ولی هنوز عزب است و تا بحال با هیچ دختری روبرو نشده. دیگر خواهرها زدند زیر خنده زیر لبی گفتند دماغش.

مادر دوباره رو به آنها کرد و گفت: خفه شید شما هم بزرگتر بشید مثل خواهرتان خواهید بود.

بهر حال ما آن شام را در چنین جوی خوردیم و به مادر خانواده گفتیم که مطمئن باشد دخترش کار بدی نکرده و انسان هم سیاه و سفید ندارد و اصل انسانیت است. بعلاوه دخترتان ۲۰ سال دارد و خودش با عقل سالم دارد این کار را می کند. ما هیچگونه دخالتی بجز راهنمائی نمی توانیم بکنیم.

مادر با شنیدن این جمله ما، خیلی افسرده و نا امید شد و گفت من تا عمر دارم این دخترم را، اگر با این سیاه پوست ازدواج کند نمی بخشم. ما هم با نا امیدی بلند شدیم و با بدرقه شوهرش و عذر خواهی او از جو بوجود آمده، راهی منزل شدیم.

آیا دخترانمان حتما باید با هموطن و همزبان خود ازدواج کنند

دکتر گلمارد مرادی
هایدلبرگ، آلمان



دخترم قبل از اینکه مفتی خطبه عقد را برای آنها بخواند، حامله شده و آنهم از این سیاه پوست. شوهرش مجدداً نگاهی به من کرد و گفت: خواهش می کنم شما چیزی به این خانم من یاد بدهید که مادر مرکز اروپا زندگی می کنیم.

من چون تا آن دقیقه سکوت کرده بودم، خواستم چیزی بگویم که خانمش رو به من کرد و گفت: "آقای مرادی، اینها چه می گویند؟ شما بفرمائید آیا این کار درستی است که این دختر بزرگ من کرده؟ برادرش چهار سال از او بزرگتر است، ولی هنوز با یک دختر دوست نشده! در این میان خواهر وسطی گفت: برای این که کسی حاضر نیست با او دوست شود. مادری به ترکی به او یک چیزی گفت که معنی خفه شو را می داد.

دختر کوچولو که ۱۴ سال داشت، گفت مامان او راست میگه، اگر کسی با متین حاضر می شد دوست بشه، او تا بحال صد بار دوست دختر گرفته بود. در آن حال تلفن زنگ زد، چون شماره تلفن روی دستگاه نشان می داد، مال آن دخترشان است، برادره تلفن را برای من آورد. آن طرف تلفن دختر بزرگه بود و معذرت خواهی کرد که نتوانسته سر ساعت هشت زنگ بزند و حالا می خواهد یک مسئله را با من در میان بگذارد. امکانش هست؟

گفتم: معلومه که هست، ما دعوت والدینت را فقط بخاطر این پذیرفتیم که من با تو حرف بزنم. پرسیدم چرا منزل نمی آئی؟

گفت: حتما با مادرم صحبت کرده ای و حالتش را می بینی. من هیچ گله ای از پدرم ندارم، فقط به خاطر سرزنش مادرم و برادرم نمی خواهم منزل بیایم. گفتم آخر چرا؟

گفت: رو راست من جیمز را بی نهایت دوست دارم و هر وقت منزل می آیم، انها شروع می کنند به بد گفتن در باره جیمز. من می خواهم با او ازدواج کنم و زندگی زناشویی تشکیل دهم.

گفتم درسته که حامله هستی؟ و چند ماهه حامله ای؟ گفت: حدود سه ماهه. و ادامه داد که مادرم می خواهد که من سقط جنین کنم، آیا شما فکر می کنید، که این کار درسته؟

گفتم: اگر از من می پرسی، نه. اما این حق توست و خودت باید تصمیم بگیری. اگر او نیز ترا دوست دارد و بچه را می خواهد، بسیار خوب است و دو تائی تان تصمیم بگیری.

تا آنجا که من از پدرت می شنوم، او به هیچ وجه مخالف نیست. اما خوب است که حد اقل بخاطر پدرت هم شده منزل بیائی.

بعد گفت سعی می کنم، اگر آنها جیمز را هم بپذیرند، حتما برای دیدار والدینم خواهم آمد. او پرسید آیا مادرم می تواند از نظر حقوقی جلو ازدواج مارا بگیرد؟ گفتم آنچه من از خانمم می شنوم، نه با هیچ وسیله ای

محل سکونت این خانواده در شرق شهر واقع بود و ما در غرب شهر، نزدیک به دانشکده محل کارم، زندگی می کردیم. حدود بیست دقیقه ای طول نکشید که ما آنجا رسیدیم. زنگ در را به صدا در آوردیم و خانم خانه در را به روی ما گشود.

این خانواده سه دختر و یک پسر داشتند. همه بغیر از دختر بزرگتر که خانه نبود، از ما به گرمی پذیرائی کردند. یکی چای آورد و یکی میوه و دیگری شیرینی و مادر نیز آشپز خانه مشغول کار بود و پدر هم نزد ما نشسته و با جملات ساده آلمانی محاوره ای با ما حرف می زد. در حالی که خانم خانه در آشپز خانه مشغول بود، من جریان را از پدر خانواده پرسیدم که قضیه از چه قرار است؟

او خیلی ساده و با واژه های روز مره آلمانی برایم توضیح داد که دختر بزرگش بایک آمریکائی دوست شده و زنم موافق این مسئله نیست و می خواهد با زور و کیل و غیره جلو ازدواج آنها را بگیرد. اگر چه برای من این موضوع زیاد غیر عادی نیست. زیرا ما در مرکز اروپا هستیم و سن دختر که از ۱۸ سال بالا رفت دیگر خودش باید تصمیم بگیرد و تازه دختر ما ۲۰ سالش شده و ما دیگر نمی توانیم در زندگی او دخالت کنیم. این حرفها را از یک کارگر ترک با تربیت اسلامی شنیدن، نشانه آگاهی او است و خانمم که موکل خارجی زیاد دارد، با سر حرفهای او را تأیید کرد و گفت: حالا مشکل چیست و ما چکار می توانیم بکنیم؟ در آن هنگام مادر از آشپز خانه آمد و رو به من کرد و با انگشت اشاره به شوهرش گفت: "این شوهرم خیلی مدرن شده!"

البته او از شوهرش بهتر آلمانی حرف می زد و در ادامه گفت: "او همه چیز را برای شما نگفته. این آمریکائی که او می گوید یک سرباز است و بد تر از همه یک سیاه پوست است و خیلی بدتر از هر دو اینها، دخترم بدون عقد اسلامی از او حامله است!

در آن حالت چنگی به صورتش زد و خودش را روی فرش انداخت و در آن حال که پاهایش را دراز و باز کرده بود، دست روی شکم و میان دو پای خود گذاشت و با حرص لبانش را گاز می گرفت و گفت: "من تا این مرد به خواستگاریم نیامده بود و پیش مفتی عقدهم نکرده بود، این پاهای صاحب مرده را برای کسی آنهم یک سیاه پوست و عقد نکرده باز نکرده بودم.

خانم وکیل من با کره آمدم خانه شوهرم. شوهرش نگاهی به من کرد و لبخندی زد. خانمم کمی به او آرامش داد و گفت: "ببین خانم، سیاه پوستها هم مثل ما آدمهای خوب و بد دارند. مطمئن اگر آدم بدی بود دختر شما حاضر نمی شد، به خاطر او حتی از پدر و مادرش قهر کند. بعلاوه آدم نباید راسیست باشد. سیاه پوست که عیبی ندارد."

زن این را که شنید خواست دیوانه شود و رو به من کرد و گفت: آقای مرادی این خانمت چه می گوید؟

اوایل کارم در دانشگاه بود، یک خانم نظافتچی دفاتر اینستیتو داشتیم که از خانواده کارگران مهمان اهل ترکیه و بسیار مهربان بود.

او دفتر مرا که تنها خارجی در آن دانشکده بودم با دقت بیشتری نظافت می کرد. گاه گاهی شوهرش او را از محل کارش بر می داشت و بعد از پایان کار و پیش از رفتن همراه شوهرش به دفتر من می آمدند و با خوش روئی احوال پرسی می کردیم.

اگر اغراق نگفته باشم شاید من تنها کسی در آن دانشکده بودم که با آنها خودمانی شده بودم. در هر حال آنها بسیار خوشحال بودند که یک خارجی در آنجا کار می کند و حد اقل چند کلمه ای ترکی هم می داند و رفتارش دوستانه تر است تا دیگران.

یک روز آن خانم بعد از پایان کارش توی دفترم آمد و گفت: "آقای مرادی، خوشحال می شویم که شما و خانماتان یک شبی برای شام منزل ما تشریف بیاورید و حد اقل غذای ترکی یاپراخ با فلفل شیرین نه برگ مو (که همان دلمه خودمان باشد) دست پخت خودم برایتان درست کنم. من و شوهرم می خواهیم با شما و خانماتان که وکیل هستید، درباره یک مسئله مهم خانوادگی نیز صحبت کنیم.

من گفتم بچشم، اجازه دهید باخانمم صحبت کنم و فردا به شما خواهیم گفت که چه روزی مناسب تر است. من شب جریان را برای خانمم شرح دادم و او گفت: اشکالی ندارد شب جمعه خوب است که من فردایش دارالو کاله نمی روم.

روز بعدش او طبق معمول به سر کارش آمد و من گفتم: روز جمعه شب یعنی پس فردای آن روز که چهارشنبه بود، مزاحمتان می شویم.

آن صبح جمعه روز موعود، خانمم گفت که امروز ساعت شش و نیم منزل هستم که ما ساعت هفت و نیم دعوتیم، یادت نره. گفتم بسیار خوب و آن روز من هم درست ساعت شش و نیم منزل آمدم و همراه خانمم آماده شدیم که برویم، ناگهان تلفن زنگ زد و من گوشی را برداشتم.

یک دختر جوان با نام خارجی بود که گفت: من دختر آن خانمی هستم که برای شما در دانشگاه کار می کند. همین حالا مادرم تلفنی به من گفت که شما از ساعت هفت و نیم بعد خانه ماهستی، درسته؟ من نگاهی به خانمم کردم و در تلفن به او گفتم درسته، اما چرا سؤال می کنی؟

او گفت: آخر من می خواهم باشما حرفی بزنم و به شرطی به منزل خودمان تلفن می کنم که شما یا خانماتان گوشی را بردارید، نه برادرم یا کسی دیگر. من گفتم بسیار خوب پس سر ساعت هشت زنگ بزنید که ما آنجا هستیم.

پولتان را آتش نزنید!

اگر می خواهید پیام تجاری شما خوب دیده و خوانده شود رنگارنگ را انتخاب کنید چون قدیمیترین نشریه ایرانیان در خارج از کشور است ، پرتیراژترین نشریه ای است که آگهی هم دارد ، خواندنی ، پرمحتوا و ماندنی در خانه ها و مراکز تجاری است ،

۳۰ سال پشوانه حرفه ای روزنامه نگاری را ید که می کشد و ویتیرینی است که همه سلیقه ها را در بر می گیرد باز هم بیشتر می خواهید ؟!!!!

تلفن را بردارید و از نرخهای باور نکردنی تلویزیون و نشریه رنگارنگ بهره مند شوید

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ - ۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴



کارگاه واژه و اندیشه

بشکن طلسم حادثه را بشکن

از حمید مصدق



بشکن طلسم حادثه را

بشکن

مهر سکوت از لب خود بردار

منشین به چاهسار فراموشی

بسپار گام خویش به ره

بسپار

تکرار کن حماسه خود تکرار

چندان سرود سوگ

چه می خوانی ؟

نتوان نشست در دل غم نتوان

از دیده سیل اشک چه می رانی ؟

سهرابمرده راست غمی سنگین

اما

غمی که افکند از پا نیست

برخیز

رخش سرکش خود زین کن

امید نوشداروی تو از کیست ؟

سهرابمردهای و غمت سنگین

بگذر ز نوشداروی نامردان

چشم وفا و مهر نباید داشت

ای گرد دردمند ز بی دردان

افراسیاب خون سیاوش ریخت

بیژن به دست خصم به چاه افتاد

کوگردی تو ای همه تن خاموش

کو مردی تو ای همه جان ناشاد

اسفندیار را چه کنی تمکین ؟

این پرغرور مانده به بند من

تیرگزین خود به کمان بگذار

پیکان به چشم خیره سرش بشکن

چاه شغاد مایه مرگ توست

از دست خویش بر تو گزند آید

خویشی که هست مایه مرگ خویش

باید شکست جان و تنش باید

گیرم که آب رفته به جوی آید

با آبروی رفته چه باید کرد ؟

سیماب صبحگاهی از سربلندترین

کوهها فرو می ریخت

برخیز و خواب را

برخیز و باز روشنی آفتاب را

ظلمت

فروغ فرخزاد



چه گریزیت ز من ؟

چه شتابیت به راه ؟

به چه خواهی بردن

در شبی این همه تاریک پناه ؟

مرمرین پله آن غرفه عاج

ای دریغا که زما بس دور است

لحظه ها را دریاب

چشم

فردا کور است

نه چراغیست در آن پایان

هر چه از دور نمایانست

شاید آن نقطه نورانی

چشم گرگان بیابانست

می فرومانده به جام

سر به سجاده نهادن تا کی ؟

او در اینجاست نهان

می درخشد در می

گر بهم آویزیم

ما دو سرگشته تنها چون موج

به پناهی که تو می جویی

خواهیم رسید

اندر آن لحظه جادویی اوج !

سوره تاشا

سهراب سپهری



به تاشا سوگند

و به آغاز کلام

و به پرواز کبوتر از ذهن

واژه ای در قفس است.

حرف هایم ، مثل يك تکه چمن

روشن بود.

من به آنان گفتم:

آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می

تابد. و به آنان گفتم : سنگ آرایش
کوهستان نیست همچنانی که فلز ،
زیبوری نیست به اندام کلنگ در کف
دست زمین گوهر ناپیدایی
که رسولان همه از تابش آن خیره
شدند.

پی گوهر باشید.

لحظه ها را به چراگاه رسالت ببرید.

و من آنان را ، به صدای قدم پیک

بشارت دادم و به نزدیکی روز ، و به

افزایش رنگ .

به طنین گل سرخ ، پشت پرچین

سخن های درشت. و به آنان گفتم :

هر که در حافظه چوب ببیند باغی

صورتش در وزش پیشه شور ابدی

خواهد ماند. هر که با مرغ هوا دوست

شود

خوایش آرام ترین خواب جهان خواهد

بود. آنکه نور از سر انگشت زمان

برچیند

می گشاید گره پنجره ها را با آه.

زیر بیدی بودیم.

برگی از شاخه بالای سرم چیدم ،

گفتم :

چشم را باز کنید ، آیتی بهتر از این می

خواهید ؟

می شنیدیم که بهم می گفتند:

سحر میداند، سحر!

سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند.

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد.

خانه هاشان پر داوودی بود،

چشمشان را بستیم .

دستشان را نرساندیم به سر شاخه

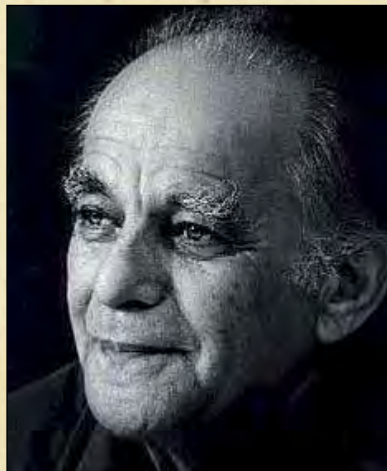
هوش. جیبشان را پر عادت کردیم.

خوابشان را به صدای سفرآینه ها

آشفتم.

باغ

فریدون مشیری



بهار میرسد اما ز گل نشانش نیست

نسیم رقص گل آویز گل فشانش

نیست

دلَم به گریه خونین ابر میسوزد

که باغ خنده به گلبرگ ارغوانش

نیست

چنین بهشت کلاغان و بلبلان خاموش
بهار نیست به باغی که باغبانش نیست
چه دل گرفته هوایی چه پا فشرده شبی
که یک ستاره لرزان در آسمانش نیست
کبوتری که در این آسمان گشاید بال
دگر امید رسیدن به آشیانش نیست
ستاره نیز به تنهائیش گمان نبرد
کسی که همنفسش هست و همزبانش
نیست
جهان

به جان من آنگونه سرد مهری کرد

که در بهار و خزان کار با جهانش

نیست

ز یک ترانه به خود رنگ جاودان نزد

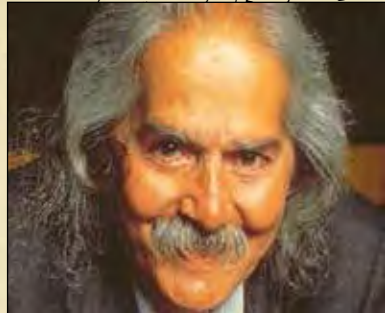
دلی که چون دل من رنج جاودانش

نیست

زمستان

مهدی اخوان ثالث

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت



سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و

دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید ، نتواند

که ره تاریک و

لغزان است

وگر دست محبت سوی کسی یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است

نفس ، کز گرمگاه سینه می آید برون ،

ابری شود تاریک

چو دیدار ایستد در پیش چشمانت

نفس کاین است ، پس دیگر چه داری

چشم

ز چشم دوستان دور یا نزدیک ؟

مسیحای

جوانمرد من ! ای ترسای پیر پیرهن

چرکین

هوا بس ناجوانمردانه سرد است ... آی

دمت گرم و سرت خوش باد

سلامم را تو پاسخ گوی ، در بگشای

منم من ، میهمان هر شب ، لولی

وش مغموم



منم من ، سنگ تپیاخورده ی رنجور

منم ، دشنام پس آفرینش ، نغمه ی

ناجور

نه از رومم ، نه از زنگم ، همان

بیرنگ بیرنگم

بیا بگشای در ، بگشای ، دلتنگم

حریفا ! میزبان ! میهمان سال و ماهت

پشت در چون موج می لرزد

تگرگی نیست ، مرگی نیست

صدایی گر شنیدی ، صحبت سرما و

دندان است

من امشب آمدستم وام بگزارم

حسابت را کنار جام بگذارم

چه می گویی که بیگه شد ، سحر شد

، بامداد آمد ؟

فریبت می دهد ، بر آسمان این سرخی

بعد از سحرگه نیست

حریفا ! گوش سرما برده است این ،

یادگار سیلی سرد زمستان است

و قندیل سپهر تنگ میدان ، مرده یا

زنده

به تابوت ستر ظلمت نه توی مرگ

اندود ، پنهان است

حریفا ! رو چراغ باده را بفروز ، شب

با روز یکسان است

سلامت

را نمی خواهند پاسخ گفت

هوا دلگیر ، درها بسته ، سرها در

گریبان ، دستها پنهان

نفسها ابر ، دلها خسته و غمگین

درختان اسکلتهای بلور آجین

زمین دلمرده ، سقف آسمان کوتاه

غبار آلوده مهر و ماه

زمستان است





من که دیگه طاقتم طاق شده بود و همه حواسم به کوچه پشت سینما شهناز بود که قرار بود بعد از تعطیل شدن مدرسه اون رو اونجا ببینم.

صدای زنگ مدرسه از خوشحالی مرا به هوا پراند و با شوق و ذوق از جایم بلند شدم که به طرف در بروم که صدای آقای نیک نفس ما میخکوب کرد

بنشین هنوز درس تموم نشده

ولی آقا زنگ رو زدند

زدند که زدند هر وقت من رفتم از کلاس بیرون زنگ رو زدند

دوباره سر جایم ولو شدم عجب بدبختی بود آگه دیر برسم و او رفته باشه دیگه جرات نمی کنم بطرفش بروم همین یکبار هم چند ماه موش و گربه بازی در آوردم تا بالاخره تونستم همین وعده چند دقیقه ای را بگیرم

تجسم اینکه الان اون در کوچه پشت سینما شهناز منتظر من است داشت دیوونه ام می کرد و اینجوری هم که آقای نیک نفس با حوصله و صرف وقت گچ رو روی تخته سالانه سالانه می کشید و گچ بی معرفت هم گهگاهی عشوه می آمد و عددها را کم رنگ می نوشت تا دوباره آقای نیک نفس آن رو پاک کنه

و دوباره بنویسه

یکبار دیگه صدای مرادی بلند شد که :

آقا این رو که نوشتید یک بار دیگه توضیح هم می دید؟

دیگه تونستم خودم رو کنترل کنم بی اختیار سرش داد زدم که: یه دفعه حساب کتاب دکون فرش فروشی بابات هم می آوردی اینجا واست انجام می دادیم مسخره کرده خودش رو!

عده ای از بچه ها زدند زیر خنده و مرادی هم دوباره چپ چپ به من نگاه

م - س

زندگ آخر

کن رو ورداشت و می خواست شروع کند به پاک کردن تخته که سوال کرد:

بچه ها یادداشت کردید؟

نه آقا اون دو تا فرمول آخری رو من نوشتم

خوب زود باشید

می خواستم بلند شوم بروم گوش این مرادی عوضی رو بگیرم و ازش بیرسم آگه نوشته پس چه غلطی می کرده؟ با صدای بلند گفتم آقا شما از بالا پاک کنید این تنبل منبل ها که جا موندن پایین رو بنویسن

آقای نیک نفس برگشت نگاهی به من کرد و از همون راه دور نگاهش هزار سوال داشت که حالا من میگم تنبل ها!

مرادی هم چپ چپ نگاهش رو به من دوخته بود ولی برای اینکه از زیر نگاه آقای نیک نفس فرار کنم رویم را کردم به مرادی و گفتم بفرما بنویس انیشتن..

که زودتر از مرادی صدای آقای نیک نفس بلند شد که :

بگیر بشین مزه نیرون کلاس و درس را واسه همین درست کردن که همه شما مشکلات و سوالات درس هایتون رو پرسید و یاد بگیرید.

زنگ آخر انگار قصد تموم نشدن نداشت همیشه همینطور بود وقتی دلت می خواست جایی بری و چند دقیقه زودتر هم برسی همیشه بر عکس میشد حالا هم از اون روزها بود و این آقای نیک نفس هم ول کن نبود و هی این فرمول های فیزیک را روی تخت و بالا و پائین می کرد.

وقتی گچ رو با تخته پاک کن پائین گذاشت من بیشتر از همه خوشحال شدم و داشتم با خودم تمرین می کردم که چطوری از جایم بلند شوم و اجازه بگیرم و چند دقیقه زودتر برم خونه که طبق معمول یکی از بچه های لوس کلاس خودشو نر کرد و شروع کرد به سوال کردن از آقای نیک نفس که فرضا اگر این فرمول را با آن فرمول قاطی کنیم چی میشه؟ آقای نیک نفس هم با حوصله جواب می داد و من با غیظ و عصبانیت به اون پسره لندهور نگاه می کردم که همیشه باید چند سوال داشته باشد!

دیگر خون خونمو می خورد بعد از مدتها بدبختی و دوندگی صدها شب تمرین کردن بالاخره تونسته بودم سر پیچ کوچه مدرسه شون بهش بگم دلم میخواد باهاش حرف بزنم آقای نیک نفس دوباره گچ و تخته پاک

شخصیت شناسی با میوه



و سخاوتمند دارید. میل زیادی برای زندگی در شما موج می زند و از انجام هر کاری که می کنید لذت می برید شریک زندگی تان باید در هیجانات شما سهیم شود و از پیشنهادات ببرید

آناناس

به سرعت تصمیم می گیرید و در انجام کارهایتان سریع و چابک هستید. تغییرات شغلی شما را نمی ترساند که این موضوع یکی از برتری های شخصیت شماست توانایی استثنایی در سازماندهی کارهایتان دارید و از حجم زیاد وضایف اطرافتان نمی هراسید سعی دارید در وراپط خود با دیگران متکی به نفس صادق و درستکار باشید دوستان خود را خیلی سریع انتخاب نمی کنید ولی اگر شخصی را برگزینید تا آخر عمر با شما خواهد بود به ندرت احساساتی می شوید شریک زندگی تان اغلب تحت یکرنگی شما قرار می گیرد ولی اجار ندهید که به دلیل عدم توانایی شما در ابراز محبت ناامید شود

استفاده می کند شریک زندگی خود را تحت هر شرایطی که از نظر روحی و جسمی داشته باشید می پرستید و ارتباطات شما با دیگران در وضعیت متعادلی قرار دارد

نارگیل

جدی متفکر و اندیشمند هستید اگر چه از روابط اجتماعی تان لذت می برید ولی در انتخاب شریک زندگی بسیار سخت گیر هستید در کارهایتان سر سختی و سماجت دارید ولی لزوما بی پروا نیستید زیرکی تیزهوشی و گوش به زنگ بودن از دیگر خصوصیات شخصیتی شماست باید مطمئن شوید که در هر زمینه ای و به ویژه از لحاظ شغلی در راس امور قرار دارید شریک زندگی شما باید فرد باهوشی باشد احساسات در زندگی برای شما مهم است ولی به طور حتم برایتان همه چیز نیست

به طور کلی فردی مودبی هستید به سرعت عصبانی می شوید ولی خیلی سریع به حال اولیه باز می گردید از زیبایی در هر نوع ان لذت می برید فرد محبوبی هستید شما سرشت خونگرم

توجه به اینکه به سرعت دوستی های خود را بر هم می زنید نگهداری رفقا برای شما چندان ساده به نظر نمی رسد

گیلاس

اگر گیلاس میوه مورد علاقه شماست زندگی همیشه برایتان شیرین نیست و اغلب با فراز و نشیب های زندگی مواجه می شوید بجای داشتن در آمدی جزئی به شیوه ای برای دریافت مقداری زیادی پول فکر می کنید ذهن خلاقیتی دارید و به دنبال فعالیت های خلاقانه هستید یک شریک زندگی صادق و با وفا محسوب می شوید و لی ابراز احساسات برایتان کار ساده ای نیست خانه شما در حکم پناهگاهتان است و از هیچ چیزی به اندازه اینکه در کنار فامیل های نزدیک و افراد مورد علاقه تان باشید لذت نمی برید

انگور

فردی با محبت ملایم خونگرم و دلسوز هستید اغلب اوقات از کمبود اعتماد به نفس رنج می برید و کمی احساس ترس در شما دیده می شود برخی مواقع مردم از اخلاق خوب شما سو

زندگی خود را با دقت و تمام احساس قلبیتان انتخاب می نمایید و از هر گونه مشاجره و ناسازگاری اجتناب می کنید

هلو

رفتار دوستانه ای دارید رک گو و پر حرف هستید که به جذابیت شما می افزاید رفتار ناشایست دیگران را خیلی سریع می بخشید و فراموش می کنید برای رفاقت ارزش زیادی قائلید و رگه هایی از استقلال طلبی و بلند پروازی در شخصیت شما دیده می شود که باعث شده شخصی زرنک و فعال جلوه کنید کمال طلب احساساتی صادق و با وفا هستید. بر هر حال دوست ندارید همه امیال خود را در مقابل دیگران نشان دهید

گلابی

اگر تمام توجه تان را به کرای معطوف کنید می توانید آن را با موفقیت انجام دهید گاهی در انجام کارهایتان بی ثبات و متعیر هستید و مایلید که از نتایج سعی و تلاش خود خیلی سریع مطلع شوید از شرکت در بحث های خوب و مفید لذت می برید بی طاقت هستید و زود هیجان زده می شوید با

فرض کنید ظرفی پر از انواع میوه های مختلف جلوی شماست میوه مورد علاقه تان را بردارید ولی دقت کنید! ممکن است با انتخاب این میوه اسرار و رموز شخصیت شما به سرعت فاش شود در حقیقت این تست روانشناسی به سادگی نشان می دهد که شخصیت افراد مختلف نسبت به انتخاب میوه مورد علاقه شان چگونه است

سیب

اگر سیب میوه مورد علاقه شماست فردی افراطی هستید که از روی انگیزه آنی و بدون فکر قبلی کاری را انجام می دهید رک گو هستید و از مسافرت لذت می برید می توانید خیلی خوب رهبری یک گروه را به عهده بگیرید و کارها را پیش ببرید اشتیاق زیادی برای زندگی کردن دارید که این انگیزه شما از نظر اطرافیان بی همتاست

پر تقال

فردی صبور و پر طاقت هستید که اراده تان بسیار قوی است دوست دارید کارها را به اهستگی ولی بطور جدی انجام دهید خجالتی هستید و نزد اطرافیتان قابل اعتمادید شریک



اوقاتم عجیب تلخ شده بود و از ته دل گریه می‌کردم. سال‌ها بعد که فرانکلین سفیر امریکا در فرانسه و شخصیت معروف و جهانی شد هنوز آن را فراموش نکرده بود و می‌گفت: همین‌طور که بزرگ شدم و قدم به دنیای واقعی گذاشتم و اعمال انسان‌ها را دیدم متوجه شدم. بسیاری از آن‌ها بهای گزافی برای یک سوت می‌پردازند. بخش اعظم بدبختی افراد با ارزیابی غلط آن‌ها از ارزش واقعی چیزها برای پرداختن بهایی بسیار گزاف برای سوت‌هایشان فراهم آمده است تردیدها و انتخاب‌ها، اختلافات خانوادگی، مشاجره‌ها، بحث و جدال بر سر مسائلی که حتی ارزش فکر کردن ندارند. همه سوت‌هایی هستند که بیشتر افراد با نادانی بهای گزافی برایش می‌پردازند. *

بنجامین فرانکلین در هفت‌سالگی اشتباهی مرتکب شد که در هفتادسالگی هم از یادش نرفت

پسرک هفت ساله‌ای بود که سخت عاشق یک سوت شده بود. اشتیاق او برای خرید سوت به قدری زیاد بود که یک راست به مغازه اسباب‌بازی فروشی رفت و هر چه سکه در جیبش داشت،

روی پیشخوان مغازه ریخت و بدون آنکه قیمت سوت را پرسد همه سکه‌ها را به فروشنده داد. *

فرانکلین هفتاد ساله بعد برای یک دوستی نوشت: سوت را گرفتم و به خانه رفتم و آن‌قدر سوت زدم که همه کلافه شدن اما خواهر و برادرهای بزرگم متوجه شدن که برای یک سوت پول فراوان پرداخته‌ام و وحشتناک به من می‌خندیدند!.

گروهی به اصرار از چرچیل خواستند که سیاست را تعریف کند.

چرچیل به ناچار دایره‌ای کشید و خروسی در آن انداخت و گفت: خروس را بدون آن که از دایره خارج شود، بگیرید!

این عده هرچه تلاش کردند نتوانستند و خروس از دایره بیرون می‌رفت.

آخر از چرچیل خواستند که این کار را خود انجام دهد.

چرچیل خروسی دیگر کنار خروس اولی گذاشت و این دو شروع به جنگیدن کردند. آنگاه چرچیل دو خروس را از گردن گرفت و بلند کرد و گفت: این سیاست است!

حالا می‌توان فهمید که چرا هیچوقت در جهان جنگ تمام نمی‌شود



روزی چرچیل به همراه روزولت و استالین که بعد از میتینگ‌های پی‌در‌پی در کنفرانسی برای خوردن شام نشسته بودند، یکی از سگ‌های چرچیل در کنار میز نشسته بود و به آنها نگاه میکرد.

چرچیل خطاب به همراهانش گفت: چطوری میشه از این خردل تند به این سگ داد؟

روزولت گفت که بلد است و مقداری گوشت برید و خردل را داخل گوشت مالید و به طرف سگ رفت و گوشت را جلوی دهانش گرفته و شروع به نوچ نوچ کرد.

سگ گوشت را بو کرد و شروع به خوردن کرد تا اینکه به خردل رسید، خردل دهان سگ را سوزاند و سگ از خوردن صرف نظر کرد.

بعد نوبت به استالین رسید، استالین گفت هیچ کاری با زبون خوش پیش نمیره و مقداری از خردل را با انگشتش گرفت و به طرف سگ بیچاره رفته و با یک دستش گردن سگ را محکم گرفته و با دست دیگرش خردل را به زور به داخل دهان سگ چپاند، سگ با ضرب زور خودش را از دست استالین رها کرد و خردل را تف کرد.

در این میان که چرچیل به هر دوی آنها می‌خندید بلند شد و گفت: “دوستان هر دو تا تون سخت در اشتباهید! شما باید کاری بکنید که خودش مجبور بشه بخوره.”

روزولت گفت: چطوری؟

چرچیل گفت: نگاه کنید و بعد بلند شد و با چهار انگشتش مقداری از خردل را به مقعد سگ مالید، سگ زوزه کشان در حالی که به خودش می‌پیچید شروع به لیسیدن خردل کرد!

چرچیل گفت: “دیدید چطوری می‌توان زور را بدون زور زدن به مردمان تحمیل کرد!”

چرچیل مرد سیاست دیروز بود و امروز افکار سیاستمداران بسیار پیچیده تر از آنی است که فکرش را بکنید، هوشیاری تان را بالا ببرید تا درگیر و اسیر بازی‌هایی که به راه می‌اندازند برای رسیدنشان به قدرت و سلطه نشوید.



یک روز فیل با سرعت و شتابان از جنگلی میگریخت!

دلیلش را پرسیدند.

گفتند: تو را چه به زرافه؟! تو که فیل هستی پس چرا نگرانی؟!

گفت: شیر دستور داده تا گردن همه زرافه ماموریت را به الاغ واگذار کرده است!



جمع شد: «البته که من دیوانه نیستم، البته که ماشینم را دفن نخواهم کرد. بسیاری به سبب اینکه می‌خواستم ماشینم را دفن کنم، درباره‌ام قضاوت بد کردند، اما اغلب مردم چیزی بسیار باارزش‌تر از بتلی من را دفن می‌کنند. آنها قلب، کلیه، کبد، شش، و چشم‌هایشان را به خاک می‌سپارند. این کار احمقانه است؛ زیرا بسیاری از مردم نیازمند اهدای عضوند. دفن شدن مردگان با اعضای سالمی که چه‌بسا جان بسیاری را نجات بدهند بزرگ‌ترین خسران این جهان است. ارزش بتلی من حتی نزدیک به آن نیست.

هیچ ثروتی، هرچقدر هم زیاد، ارزشمندتر از یک عضو بدن نیست؛ زیرا هیچ چیز ارزشمندتر از زندگی نیست.»

آقای اسکارپا این کار را

چندی پیش، یکی از ثروتمندترین مردان برزیل در پستی روی فیس‌بوکش اعلام کرد که خودروی بتلی نیم‌میلیون دلاری خود را، که به تازگی خریده بود، دفن خواهد کرد.

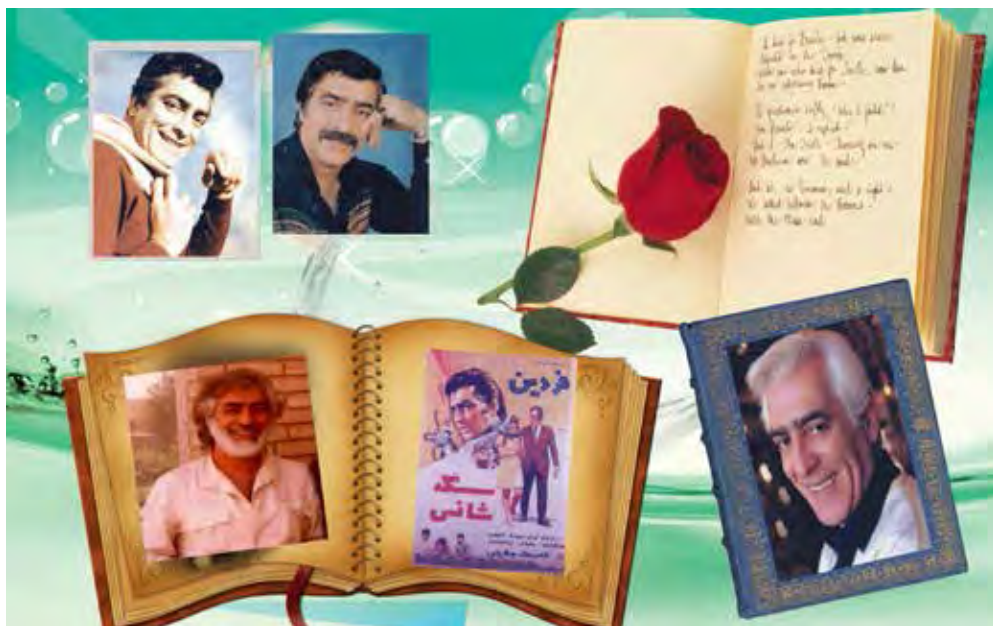
آقای شبکینو اسکارپا گفته بود که بعد از آنکه مستندی درباره‌ی فرعون‌های مصر باستان دیده، می‌خواهد به تقلید از آنها ارزشمندترین دارایی خود را دفن کند تا در زندگی بعد از مرگ بتواند از آن استفاده کند!

در مدت یک هفته تا زمانی که برای تدفین خودرو اعلام شده بود، این کار او موجی از جنجال در رسانه‌های برزیل به راه انداخت و نظرات منفی بسیاری برای او ارسال شد؛ بسیاری این کار را احمقانه خواندند و معتقد بودند که او دست کم با بخشیدن خودرو می‌تواند بیشتر به زندگی بعدی خود کمک کند!

اما او، مصمم، در یک برنامه‌ی تلویزیونی صدها خبرنگار و عکاس را به خانه‌ی خود در شهر سائوپائولو دعوت کرد تا شاهد مراسم تدفین باشند.

خودرو به داخل گودال منتقل شد و آقای اسکارپا بر سر مزار خودروی خود ایستاد، اما قبل از اینکه اولین تل‌خاک روی خودرو ریخته شود، دستور توقف داد و همه را به داخل خانه دعوت کرد.

بعد مشغول سخنرانی برای



فردين هنرمندی كه سينماي ايران بنام او ثبت شد

علی فردین قهرمان کشتی جهان و سلطان قلبهای میلیونها ایرانی اسطوره ای بود که همیشه و نسل به نسل در خاطره و قلب مردم جاودانه شده است .
نشریه رنگارنگ به احترام و ستایش از این چهره بزرگ از اولین شماره خود اقدام به درج خاطرات فردین به زبان خودش می نماید امیدواریم به سهم خود قدمی در راه حفظ نام و احترام او برداشته باشیم.

گفت و گو (بخش نخست)

آقای فردین برای این گفت و گو بهتر از همان ابتدا آغاز کنیم

هر کسی بالا خره در یک سالی و در جایی متولد و بزرگ شده و چه و چه. پس از آن گمان می کنم راحت تر بتوانیم به سؤال های بعدی برسیم.

خواهش می کنم عرض کنم من در هفت تهران که میشود خیابان ری و اطراف آن در سال ۱۳۰۹ متولد شدم ما در انتهای خیابان ادیب بودیم کوچه صحت که یک طرفش خیابان شهپاز فعلی است آن موقع آن جا خرابه ای بود و خیابان به آن معنا نبود .

بعد آمدند و خیابانی درست کردند به نام شهپاز . منزل



پدر شما قبل از تولدتان ساکن این منطقه بود ؟

فکر کنم چیزی حدود سی یا بیست و پنج ساله قبل از تولد من در این منطقه سکونت داشت . البته پدر بزرگ من متولد نظنر بود و اصل و نسبش در نظنر بودند که بعد به تهران آمدن و همان جا مستقر شدن.

پدرتان در همین محله به دنیا آمده بود؟

بله.

مادرتان چی ؟

مادرم شیرازی بود

می بخشید دارد حالت بازجویی پیدا می کنند

خواهش می کنم.

کار اصلی پدرتان چی بود ؟

پدرم در قسمت تسلیحات نیرو هوای کار می کرد فکر می کنم در یکی از بخش های فنی آن بود و ماشین آلات می ساختن کوچک که بودم گاهی مرا همراه خودش می برد بعد از آنجا آمد بیرون و در خیابان ری یک کارگاه فنی تاسیس کرد که آن زمان درشکه می ساخت بعد به تدریج درشکه سازی را تعطیل کرد و کارش شد ساخت ابزارهای ماشین آلات آن مغازه هنوز هم هست برادر کوچکم آن را تبدیل کرده به مغازه مواد غذایی .

فرزنده چندم خانواده بودید ؟ اول

بعداز شما ؟

بعداز من برادرم و بعد از او خواهرم .

ظاهرن پدرتان یک دوره تا تتر کار می کرده ؟

بله پدر من باتقی ظهوری و چند نفر دیگر در تاتر تهران پیس می گذاشتند من یکی دو پیس خاطرهم هست که مرا روی زانو می نشاند دو سه سال بودم اولین پیس که کار

های تئاتری کشیده شده بود ؟

نمی دانم هیچ وقت از او سوال نکردم ولی شاید به این دلیل بود که با ظهوری و چند نفر دیگر که اسامی شان به خاطرهم نیست آشنا بود

فقط بازی می کرد؟

بله فقط بازی می کرد .

در هنرستان هنرپیشگی تهران هم تحصیل کرده بودید؟

نه خیر هنرستان نرفته بود ولی دبیرستانی بود بنام دبیرستان آلمانی که آنجا تحطیل می کرد و درسش به زبان آلمانی بود زبان عربی او فوق العاده بود تمام قرآن را حفظ بود یادم می آید در ایام محرم با مادرم خدایامرز می نشستیم یکی دوساعت قرآن برایمان معنی می کرد .

در همین محله تحصیل کردید؟ بله

کدام مدرسه ؟

اولش در مدرسه ترقی در خیابان رخت شوی خانه درس می خواندم تا ششم ابتدای آنجا بودم بعد رفتم به دبیرستان پهلوی و بعد اقبال تا سیکل اول رادر دبیرستان اقبال بودم برای گرفتن دیپلم آمدم به خیابان شاه آباد دبیرستان خزر توی کوچه یا باشگاه نیرو راستی مدیرش کور بود یک آقای اصفهانی عجیب است که هیچ وقت از خاطرهم نمی رود ما چهل چهار نفر بودیم او اولین جلسه ای که آمد سر کلاس ما در دفترچه ای اسامی ما را یادداشت کرد به ترتیب نیمکت ها که داشتیم از جلو تا آخر او در عین حال دبیر فیزیک ما هم بود جلسه بعدی که آمد همه بچه ها را به اسم ردیفشان صدا کرد از صدا همه اسامی را می شناخت عجیب تراین که یک عدد شش رقمی را روی تخت سیاه می نوشت و می گفت ببرین زیر رادیکال و جذرش را در بیاورین و خودش عدد صحیح را خیلی زود در می آورد در حافظه عمل می کرد .

ادامه در شماره بعدی

کردم یادم نیست اما یادم هست که با پیس خرابه های تخت جمشید کارش را کنار گذاشت یک شب یادم هست که پرده وقتی باز می شد سالن تاریک بود و هیچ روی سن هم تاریک بود کورسوهایی روی یکی از قبرها را روشن می کردقبر شکافت می شد و یکی از آن بیرون می آمد و به اطرافش نگاه می کرد و با اشاره به تخت جمشید می گفت که این خرابه ایران نیست پس ایران کجاست ؟ با این گفته پیس که به صورت شعر بود شروع می شد در روز نمایش آن جا تیر اندازی کردن و یک نفر هم کشته شد .

چه کسی تیراندازی کرد؟

من حضور ذهن نداشتم خیلی کوچیک بودم ولی انطور که مادرم تعریف می کرد از وسط سالن تیر اندازی کردند گلوله ابتدا به کسی نخورد اما هجوم مردم برای خروج از سالن موجب مرگ یکی دونفری شد

روزنامه ها همه ماجرا را نوشتند ؟

نمی دانم پیس راهم مثل این که آن شاعری نوشته که جلو خانه اش او را کشتند...

چی بود اسمش ؟ میرزاده عشقی

بله عشقی از آن زمان به بعد پدرم کار تئا تر را گذاشت کنار.

این چه سالی بود ؟

دقیقا یادم نیست من کوچیک بودم من الان شصت و دو سالم است :

پنجاه دو سه سال پیش

یعنی در او اخر دوره رضا شاه .

بله همین حدودها شاید حتی قبل از جنگ جهانی دوم .

موقعی که پدرتان در آن کارگاه کار می کرد کار

تاتر هم دنبال می کرد؟

بله هم زمان به هردو کار می رسید .

آن حرفه مغایر است با کار هنری چه طور به فعالیت

اول نوامبر شماره ۱۰۷۲ نشریه رنگارنگ در دسترس شماست

آگهی تبلیغاتی خود را در پرتیراژترین و محبوبترین نشریه ایرانی در خارج از کشور چاپ نمائید تا هزاران فارسی زبان در سراسر اروپا با نام تجارتي شما آشنا شوند. برای درج آگهی های خود با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمائید.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ انگلستان

۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ (۰۰۴۴) اروپا





مواظب سلامت خود باشید

دیابت بیماری است که در آن، بدن قادر به تولید انسولین و یا استفاده مناسب از این ماده نمی باشد. انسولین هورمونی است که برای تبدیل قند، نشاسته و دیگر غذاها به انرژی، مورد نیاز می باشد و برای زندگی روزانه ضروری است.

دیابت و یا همان بیماری قند، به مجموعه ای از اختلالات اطلاق می شود که باعث می شود سلول های بدن نتوانند به نحو مناسب از کربوهیدرات ها به عنوان یک ماده غذایی اساسی استفاده نمایند، که نتیجه آن افزایش میزان قند خون خواهد بود. اگرچه ژنتیک و عوامل محیطی مانند چاقی و کم تحرکی در بروز دیابت موثر هستند، ولی علت اصلی این بیماری هنوز ناشناخته می باشد.



شیوع دیابت در ایران

بیش از نیمی از افراد دیابتی قبل از انجام آزمایشات، از بیماری خود آگاهی ندارند.

شیوع دیابت و اختلالات تحمل گلوکز با افزایش سن، بالا می رود. طبق مطالعات اخیر ۱۴ تا ۲۳ درصد ایرانی های بالای ۳۰ سال سن، یا دیابتی هستند یا دچار عدم تحمل گلوکز (IGT) می باشند. مطالعات نشان می دهند که تقریباً ۲۵ درصد موارد IGT، در آینده دچار دیابت می شوند.

آشنایی با دیابت

برای آشنایی با دیابت، ابتدا باید بدانیم که قند چگونه در بدن مورد استفاده قرار

انسولین از لوزالمعده (غده ای که که در پشت معده قرار گرفته) به درون جریان خون ترشح می شود و در سطح سلولی به گیرنده های مخصوص متصل می گردد و ورود گلوکز به سلول ها و نیز سوخت و ساز طبیعی آن را تسهیل می نماید.

تشخیص دیابت

اگرچه در نیمی از موارد، بیماران مبتلا به دیابت از بیماری خود اطلاع ندارند، ولی تشنگی فراوان، پرنوشی، ادرار فراوان، کاهش وزن بدون دلیل، عفونت های مکرر و نیز گرسنگی دائمی از علائم خطری می باشند که می توانند نشان دهنده شروع دیابت باشند.

برای تعیین این که بیمار، دیابتی یا پردیابتی (در معرض دیابت) است، دو آزمایش قند خون ناشتا (FBG) و تست تحمل گلوکز خوراکی (OGTT) انجام می شود.

با توجه به این که تست FBG، آسان تر، سریع تر و ارزان تر انجام می شود، انجمن دیابت آمریکا تست گلوکز خون ناشتا را توصیه می کند.

بر اساس شاخص های انجمن دیابت آمریکا، چنانچه میزان گلوکز خون در حالت ناشتا ۱۰۰ تا ۱۲۵ میلی گرم در دسی لیتر خون باشد، نشان دهنده پردیابت می باشد و اگر گلوکز خون ناشتا در فرد ۱۲۶ یا بیشتر باشد، فرد مبتلا به دیابت است.

در صورتی فرد مبتلا به دیابت اعلام می شود که دو بار تست خون ناشتا در او بالاتر از حد مذکور (۱۲۶) باشد.

در تست تحمل گلوکز خوراکی، سطح گلوکز خون در حالت ناشتا و ۲ ساعت بعد از نوشیدن شربتی غنی از گلوکز، اندازه گیری می گردد. اگر میزان گلوکز خون بعد از ۲ ساعت، ۱۴۰ تا ۱۹۹ میلی گرم در دسی لیتر خون باشد، فرد پردیابتی است و اگر ۲۰۰ یا بیشتر باشد، فرد دیابتی است.



انواع دیابت

دیابت نوع ۱: در این نوع دیابت بدن قادر به تولید هورمون انسولین نمی باشد. این هورمون، همانطور که ذکر شد ورود گلوکز به سلول ها و سوختش را تسهیل می کند. دیابت نوع یک، یک بیماری اتوایمون (خود ایمنی) بوده که معمولاً پس از ابتلا به بیماری های ویروسی و یا عفونت های باکتریایی که در طی آن، سیستم ایمنی بدن سلول های ترشح کننده انسولین را مورد حمله قرار می دهد، ایجاد می شود. دیابت نوع یک از شیوع بالایی برخوردار نیست و تنها حدود ۵ تا ۱۰ درصد دیابتی ها را تشکیل می دهد.

دیابت نوع ۲: این بیماری در اثر مقاومت به انسولین ایجاد می گردد (شرایطی که بدن قادر به استفاده ی مناسب از انسولین نمی باشد). در این بیماران حداقل در مراحل اولیه، انسولین به میزان کافی در بدن وجود دارد، ولی در سطح سلولی نقش خود را به خوبی ایفا نمی کند. اگرچه علل دقیق مقاومت به انسولین به طور کامل شناخته شده نیست، ولی شیوه زندگی نادرست اعم از تغذیه ناسالم، عدم تحرک بدنی و به دنبال آن چاقی شکمی که با تجمع

بیش از حد بافت چربی در بین احشاء همراه می باشد، نقش اساسی در ایجاد حالت پره دیابت و یا عدم تحمل گلوکز و نیز ابتلا به دیابت نوع دوم ایفا می نماید. اغلب بیماران دیابتی (بیش از ۹۰ درصد)، دیابت نوع ۲ دارند.

دیابت بارداری: در دوران بارداری با ترشح هورمون هایی که از جفت برای نگهداری جنین در رحم ترشح می شود، مقاومت به انسولین افزایش می یابد. گفته می شود که در سه ماهه دوم و سوم بارداری با بزرگ شدن جفت و افزایش ترشح هورمون های مترشح از جفت، این مقاومت به انسولین افزایش یافته و در مواردی از سطح ظرفیت ترشحاتی لوزالمعده بیشتر می شود که در نهایت باعث افزایش قند خون می گردد. اهمیت دیابت بارداری، علاوه بر سلامت مادر و جنین آن است که ۵ تا ۱۰ درصد زنانی که دیابت بارداری دارند، بلافاصله بعد از بارداری به دیابت (معمولاً دیابت نوع ۲) مبتلا می شوند.

پردیابت: زمانی که قند خون فرد از حد طبیعی بیشتر باشد، اما به میزانی بالا نباشد که فرد به دیابت نوع ۲ مبتلا باشد، فرد پردیابت و یا دچار عدم تحمل گلوکز خواهد بود.

جهت معرفی استعدادهای نوجوانان ایرانی به فوتبال انگلستان کلاسهای آموزش فوتبال رده سنی ۶ تا ۱۸ سال زیر نظر محمود سرابی

دارای مدارک بین المللی مربیگری

از فدراسیون جهانی فوتبال «فیفا»

در مدرسه وایت فیلد برگزار می شود.



والدین علاقمند به حضور فرزند یا فرزندان شان در این کلاسها و کسب اطلاعات بیشتر می توانند با دفتر انجمن ورزش لندن تماس حاصل نمایند

Whitefield School
Claremont Road, London NW2 1TR
Tel: 07875238544

شوت، گل، آفساید

پربیننده ترین برنامه ورزشی در خارج از کشور یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه هر هفته از شبکه جهانی پارس

محمود سرابی کارشناس شناخته شده در میان ایرانیان ورزش دوست اجراکننده این برنامه جذاب و دیدنی است

این برنامه سه شنبه ها و پنجشنبه ها از ساعت ۸/۳۰ شب به وقت لندن بمدت ۳۰ دقیقه و یکشنبه ها از ساعت ۱۰/۳۰ شب به وقت لندن بمدت یکساعت در سراسر جهان پخش میگردد.

جهت آگهی های تجاری خود در پربیننده ترین برنامه ورزشی در خارج از کشور با دفتر نمایندگی پارس

در اروپا تماس بگیرید و آگهی خود را به منازل میلیونها فارسی زبان در سراسر جهان ببرید

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵

۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴



بیماری هایی که سلامت زنان را تهدید می کند

این بیماری ایفا می کند.

هیچ وقت دیر نیست

همان طور که می دانید بدن انسان تا ۳۰ سالگی، حجم زیادی از ساختار استخوان های خود را شکل می دهد. در این مرحله، شکل گیری استخوان جدید متوقف شده و بدن روی حفظ استخوان های قدیمی تمرکز می کند، بنابراین هرگز برای قوی نگه داشتن استخوان و پیشگیری از ترک خوردگی آنها دیر نیست.

چرا استخوان ها پوک می شوند؟

بالا رفتن سن، داشتن استخوان های کوچک و لاغر، قومیت (خطر این بیماری بین زنان سفیدپوست و آسیایی بیشتر است)، پیشینه خانوادگی، هورمون های جنسی (چرخه قاعدگی نادر و کمبود استروژن باتوجه به یائسگی می تواند خطر این بیماری را افزایش دهد)، بی اشتهایی عصبی، کمبود کلسیم و ویتامین D در رژیم غذایی، مصرف دارو (خصوصا گلوکوکورتیکوئید یا برخی داروهای ضد تشنج)، شیوه زندگی توام با تحرک کم، سیگار کشیدن و مصرف الکل از جمله عوامل خطرزا برای پوکی استخوان هستند.

سرطان سینه

سرطان سینه یکی از شایع ترین سرطان ها بین زنان است که بعد از سرطان ریه، به عنوان دومین عامل مرگ و میر در زنان محسوب می شود. متخصصان می گویند ترس از سرطان سینه در برخی موارد می تواند اغراق آمیز بوده و مانع مراجعه زنان به پزشک و انجام اسکن های مختلف شود. به علاوه ترس از سرطان سینه ممکن است زنان را وادار به اجرای تصمیمات عجولانه کند در شرایطی که شاید نیازی به این کار نباشد.

عوامل خطرزای ابتلا به سرطان سینه

انجمن سرطان آمریکا، عوامل خطرزای زیر را برای سرطان سینه به این شرح ارائه کرده است: بالا رفتن سن، ژن ها (تقریبا ۵ تا ۱۰ درصد سرطان های سینه به تغییرات در ژن های خاص مربوط می شود)، سابقه خانوادگی این بیماری،

این درد را داشته باشند، اما برخی دیگر ممکن است درد فک، درد شانه، حالت تهوع، استفراغ داشته یا دچار نفس نفس زدن شوند، بنابراین برای درنظر گرفتن مشکلات قلبی فقط درد قفسه سینه را درنظر نگیرید و به علائم دیگر هم توجه کنید.

عوامل خطرزا برای بیماری قلبی

برخی عوامل خطرزای مربوط به بیماری قلبی عبارتند از: وراثت (تحقیقات نشان می دهد افرادی که سابقه خانوادگی بیماری قلبی دارند بیشتر در معرض خطر ابتلا به این بیماری قرار دارند)، نژاد (آفریقایی-آمریکایی، مکزیکی، افراد بومی هاوایی و برخی افراد آسیایی به احتمال بیشتری در معرض خطر بیماری قلبی قرار دارند)، سیگار کشیدن، کلسترول بالای خون، فشارخون بالا، عدم تحرک فیزیکی، چاقی و داشتن اضافه وزن و دیابت. تمام این موارد می تواند بر ابتلای افراد به بیماری قلبی موثر باشد.

چطور می توان از بیماری قلبی پیشگیری کرد؟

مردم در زمان قدیم، رفتارهای توام با سلامت را بیشتر رعایت می کردند؛ به همین دلیل خطر کلی بیماری قلبی یا سکتة مغزی در آنها کمتر بود. پزشکان می گویند افراد می توانند خطر بیماری قلبی خود را از طریق تغییر سبک زندگی و رعایت رژیم غذایی متعادل و ورزش، کاهش دهند. به علاوه درمان و کنترل بیماری های دیگر از جمله دیابت، چاقی، فشارخون و... هم خود به عنوان عوامل پیشگیری مطرح می شود.

وقتی استخوان ها تو خالی باشند

خمیدگی پشت، کمردرد و سستی، مشکلاتی هستند که زنان مسن تر پیش از رفتن به دکتر تشخیص می دهند، بی آنکه بدانند پزشک اطلاعات بیشتری درباره پوکی استخوان شان دارد.

در حال حاضر ۴۴ میلیون آمریکایی دچار پوکی استخوان هستند که ۶۸ درصد این تعداد را زنان تشکیل می دهند. البته این بیماری به طور گسترده ای قابل پیشگیری است و رفتارهایی که زنان در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود انجام می دهند نقش بسیار مهمی در پیشرفت

تحقیقات زیادی انجام می شود تا بتوانند داشتن عمر طولانی و توام با سلامت را امکان پذیر کنند. برای کمک به افزایش سلامت خانم ها، پنج نوع بیماری است که جزء نگرانی های بزرگ خانم ها محسوب می شوند؛ بیماری قلبی، سرطان سینه، پوکی استخوان، افسردگی و بیماری خودایمنی.

زنان باید در فواصل زمانی مشخص با پزشک شان ملاقات کنند تا بتوانند سابقه خانوادگی بیماری خود را شناسایی کنند، درباره این بیماری ها اطلاعات کافی داشته و به بدن خود توجه داشته باشند. زنان باید بدانند چه چیزی حال تان را خوب می کند و چه وقت خوب نیستید. فهمیدن حالت های بدن کلید سلامت شماست.» اگر خانم هستید و می خواهید بیشتر عمر کنید، این مطلب مخصوص شماست.

بیماری قلبی، یکی از عوامل کشنده مردان و زنان است. در زنان، حدود ۲۹ درصد از مرگ ها به خاطر بیماری قلبی رخ می دهد. اما هنوز مرگ و میر به خاطر بیماری قلبی برای زنان به بزرگ ترین مشکل در این زمینه تبدیل نشده است. دردسر حقیقی مربوط به مرگ زودهنگام و از کار افتادگی آنهاست. تحقیقات نشان می دهد زنان زیادی هستند که به خاطر بیماری قلبی در سنین ۶۰ تا ۷۰ سالگی می میرند، درحالی که هیچ کدام شان انتظار آن را ندارند.

از طرفی زنانی هم هستند که سال هایتمادی با بیماری قلبی زندگی کرده و دچار مشکلات تنفسی شده اند، زیرا بیماری قلبی می تواند بر توانایی آنها دربرابر مشکلات تنفسی تاثیر منفی داشته باشد. اگرچه مردان بیشتر از زنان به خاطر بیماری قلبی جان خود را از دست می دهند، اما اکثر زنان تمایلی برای تشخیص این بیماری در خود نشان نمی دهند، به همین دلیل درمان یا پیشگیری از این بیماری زمانی انجام می شود که دیگر خیلی دیر است.

علائم بیماری قلبی را بشناسید

ما برای درنظر گرفتن مشکلات قلبی اغلب فقط به علائمی مانند درد سینه توجه می کنیم. برخی افراد ممکن است

خود، غیرعادی هستند (به استثنای دیابت، بیماری تیروئید و سل پوستی) اما اگر در قالب یک گروه درنظر بگیریم، این اختلالات چهارمین علت شایع از کار افتادگی بین زنان آمریکایی محسوب می شود.

افسردگی

سابقه داشتن دوره های توام با افسردگی، سابقه خانوادگی افسردگی، سابقه مشکلات قلبی، بیماری مزمن حاد، مشکلات زناشویی، سوء مصرف موادمخدر، استفاده از داروهایی که مسبب افسردگی هستند مانند داروهای برای فشارخون بالا یا تشنج، رویدادهای استرس زای زندگی مانند ازدست دادن شغل یا مرگ اطرافیان، بیماری هایی که می تواند منجر به افسردگی شود مانند کمبود ویتامین و بیماری تیروئید، سابقه بیماری های حاد و جراحی، غمخواری زیاد یا تشویش بیش از حد برای یک مسئله، اختلالات غذایی یا اختلال تشویش، تغییرات هورمونی و... همگی از جمله عواملی هستند که افراد خصوصا زنان را دچار افسردگی می کنند.

چگونه به جنگ افسردگی برویم؟

پروفسور دوری لین که روانشناس است در این زمینه می گوید زنان باید در طول زندگی خود با دیگران ارتباط داشته باشند. آنها به داشتن ارتباطات اجتماعی و شادی نیاز دارند؛ چون اگر شادی در زندگی شان وجود نداشته باشد، احتمال افسردگی شان بیشتر می شود. برای آنکه بتوانید عوامل خطرزا را کاهش دهید، متخصصان توصیه می کنند دلایلی پیدا کنید که صبح زود از خواب بیدار شوید. عشق، خانواده، فرزندان، کار، جامعه، داشتن گل و گیاه یا حیوانات خانگی و انجام کارهای داوطلبانه می توانند دلایل خوبی برای شادی و زندگی بهتر باشند.

پیشینه شخصی این بیماری، نژاد، بافت برداری غیرعادی و زودهنگام سینه، آزمایش زودهنگام سینه با استفاده از اشعه ایکس، آغاز زودهنگام قاعدگی (پیش از ۱۲ سالگی) یا یائسگی بعد از ۵۵ سالگی، عدم بچه دار شدن، استفاده از داروهایی مانند دی-اتیل-استیل بسترول (DES)، مصرف الکل، چاقی و... همگی از جمله عواملی هستند که می تواند احتمال ابتلا به سرطان سینه را افزایش دهند.

چطور می توان سرطان سینه را در نطفه خفه کرد؟

دکتر استفان سینر از اعضای انجمن سرطان آمریکا توصیه می کند که وزن خود را کنترل کرده، ورزش کنید، سیگارتان را کنار گذاشته و درباره خطرات بیماری و انجام آزمایش های دقیق اسکن برای شناسایی سرطان سینه با پزشک تان مشورت کنید.

تنها اینکه مادر تان مبتلا به سرطان سینه نبوده، دلیل نمی شود که فکر کنید شما هم از این بیماری مصون هستید. در شرایطی مشابه، باید به خاطر داشته باشید که برخی زنان هم ممکن است یک یا چند عامل خطرزای مربوط به این بیماری را داشته باشند اما هیچ گاه به سرطان سینه مبتلا نشوند، بنابراین همه افراد باید نسبت به این بیماری هوشیار باشند.

وقتی بدن با خود می جنگد

بیماری خودایمنی درواقع دسته ای از اختلالات است که در آن سیستم ایمنی به بدن فرد حمله کرده و بافت ها را تغییر می دهد یا آنها را از بین می برد. بیش از ۸۰ بیماری مزمن حاد در این دسته بندی وجود دارد که بیماری های سل پوستی، ام اس و دیابت نوع یک در همین دسته قرار می گیرند. تحقیقات نشان می دهد حدود ۷۵ درصد از بیماری های خودایمنی در زنان رخ می دهد.

به نظر می رسد این بیماری ها به خودی

شماره ۱۰۷۲ نشریه رنگارنگ اول نوامبر در دسترس شماست

آگهی تبلیغاتی خود را در پرتیراژترین و محبوب ترین نشریه ایرانی در خارج از کشور چاپ نمائید تا هزاران فارسی زبان در سراسر اروپا با نام تجارتي شما آشنا شوند. برای درج آگهی های خود با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمائید.

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ انگلستان

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵ (۰۰۴۴) اروپا



فروردین:

شاید اکنون احساس نموده باشید که دارید به بن بست میرسید و نمیتوانید روی هیچکس حساب نمائید. بنابراین بهترین دوره را دارید که تمام قید و بندهای بیهوده را از دور خود جدا نموده و با تمرکز نمودن روی آنچه که واقعا میتوانید خوشحالتان سازد، هدف و روش جدید زندگی را پیش گیرید.

اردیبهشت:

بار دیگر آرامش خود را بدست آورده و میتوانید قضاوت صحیح نموده و در تصمیم گیریهایتان از قلب و منطق، یکسان استفاده میکنید. همین باعث میشود که در عشق بتوانید روزهای شادی را داشته و در زندگی زناشویی

هماهنگی مطلق با همسر را تجربه نمائید بشرطی که به افراد دیگر خانواده، بخصوص خانواده خودتان اجازه دخالت در زندگی خصوصی و زناشویتان را ندهید.

خرداد:

فرد مورد علاقه متولدین این ماه خیلی روی رفتار و اخلاق مهربان و انسانی شان حساب میکند. اگر دلیل خستگی و مشغله و غیره، این رفتار تغییر کند مسلماً این روابط را بهم میریزد. روحیه کمک در متولدین این ماه بسیار بالا ست. همیشه برای یاری دادن به محتاجان و اطرافیان آماده هستند، در این میان بدلیل اشتباه و یا سوء تعبیر عده ای تصمیم گرفته اند دیگر دست یاری به سوی کسی دراز نکنند که مسلماً صحیح نیست.

تیر:

اجازه ندهید برخی مسائل شما را آزار دهد. برخی کارهای شما متوقف شده است ولی در این ماه بنيه و توان بیشتری برای انجام آنها

خواهید داشت. این ماه، میتواند ماه پیشرفت و ترقی برای شما باشد، اما این موضوع یک شرط دارد و آن تمرکز شما بر چیزهای مهم است، که در این صورت بهترین نتیجه را برای شما پی خواهد داشت.

مرداد:

شما مانند درختی که برکنای خشک خود را میریزد میخواهید دگرگون شوید اما بهتر است این کار را نکنید. حتی اگر در آرزوی فرار و گریز میسوزید از جای خود تکان نخورید. زمان بهترین تغییرات را در شرایط زندگی شما بوجود خواهد آورد. فرار مشکلات را حل نمی کند.

شهریور:

باید استعدادها و خلاقیت های متولدین این ماه را دو بار بررسی نمود چرا که اغلب آنها به دلیل فروتنی و خضوع سعی دارند قدرت خود را به رخ نکنند و به همین جهت از خیلی موقعیت های ممتاز بدور می افتند. اغلب دختر خانم های متولد این ماه از

لحاظ استعداد در تحصیل و کار در مرحله ای خاص قرار دارند و از میان آنها عده ای به درجه و مقام های بالائی دست می یابند.

مهر:

امروز، روز مهمیست برای انجام یک مصاحبه کاری، ملاقات با دوست عزیز، امتحان دادن و یا کارهای خاصی که از قبل برایش نقشه های که از پیش زیاد به آن فکر کردید. در این روز نزدیکترین ارتباط شما با دیگران بر روی پایه های محکم بنا میشود.

آبان:

در زمینه کسب و کار و شغل بعضی از متولدین این ماه بسیار پولساز و موفق و مبتکر هستند، برخی بدلیل رکود اقتصادی ناگهان دچار ترس و دلهره شده و حتی ابتکارات و خلاقیت های خود را بهمین سبب از دست داده اند. به این گروه توصیه میشود بامید بکار پردازند و روحیه خود را نیازند که هنوز شانس های خوبی در راه است.

آذر:

بعضی از متولدین این ماه بخاطر نیش زبان و متلکهای بعضی ها به تنگ آمده و آماده عکس العمل تندی هستند که توصیه میشود با آرامش و صبورانه عمل کنند و تا حد ممکن آنرا به یک گفتگوی آرام مبدل سازند البته حق با آنهاست ولی به جنجال و درگیری های بزرگتر نمی ارزد. آن عده از متولدین این ماه که دچار بیماری سوءظن و شک و تردید هستند باید در درمان خود اقدام نمایند.

دی:

اگر جواب خیلی از فداکاریها و محبت ها به متولدین این ماه برگشته است ولی فضائی ازخوش نامی و محبوبیت ویادآوری های دلنشین می تواند آینده ای زیبا برای این گروه ترسیم کند. در حالیکه بعضی متولدین این ماه سعی دارند از عشق و دردسرهایش فرار کنند و خود را در زندگی معمولی و آدم های نرمال غرق نمایند. اما باید در رابطه با آدمها جانب احتیاط را رعایت کنند.

بهمن:

عشق شما را تنها نگذاشته است بلکه کاملاً برعکس، مدتی سخت کار کرده اید، زیادی بخشیده اید و اکنون زمان استراحت شماست. استراحت واقعی و روز آرامش برای شما رقم خورده است. از زندگیتان لذت ببرید و از تجربه هایتان برای ارج نهادن به روی آن بهره بگیرید. به هیچکس اجازه دخالت در زندگی خصوصی و زناشویتان را ندهید.

اسفند:

از افراد خودخواه فاصله بگیرید. برخی از صفات خوب شما در محیط کار باعث میشود وظایف مهمی به شما ارجاع شود. دو ملاقات مهم خواهید داشت که یکی در مورد مسائل تحصیلی و شغلی است و دیگری در مورد زندگی آینده تان. به یک سفر کوتاه ولی جالب خواهید رفت. یکی از دوستانتان که از شما دلخور بود، به اشتباه خود پی خواهد برد.

- ۲- آتشگیره- نشستن- حرف انتخاب
- ۳- آدمیرال- سوره قرآنی
- ۴- خاک کوزه گری- نام مخترع برق- شکوه و بزرگی
- ۵- آوازه و شهرت- پرده و پوشش- از وسایط نقلیه شهری
- ۶- ستاره- پایین جامه
- ۷- داروشناسی
- ۸- نشستن به قصد حمله- پیک کاغذی
- ۹- ایالت- ماه- صومعه
- ۱۰- گاز مورد مصرف در لامپهای الکتریکی- دشمنی و کینه توزی- بوی رطوبت
- ۱۱- وسط بدن- برگ تحویل کالا
- ۱۲- گشاده- تعمیر کردن- سرگرد سابق
- ۱۳- دادگر- خمیده و مایل گشته.

- کشاورزی
- ۴- پند گرفتن- آرزوی بزرگ- ضمیر جمع
- ۵- کارمند- سلاح کاشتنی- یمانی معروف
- ۶- سپاسگزاری- کارگزار
- ۷- دیوار- توان و نیرو
- ۸- شیره چغندر- ایل و تبار
- ۹- خورشید- طبق فلزی- نقل خبر
- ۱۰- تصدیق انگلیسی- دشت و صحرا- کل و همه
- ۱۱- اصیل و خوش نهاد- مایه تنفسی
- ۱۲- خشک- سوگند راست- شهر مذهبی
- ۱۳- زندانی مخوف در فرانسه بود- بیم و ترس.
- عمودی:
- ۱- کارکرده- آماده و فراهم



افقی:

- ۱- مجال و نوبت- نمک شناس
- ۲- پسوند شباهت- شمشیرزن- چهره
- ۳- برنده- از ماشین های

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱													
۲													
۳													
۴													
۵													
۶													
۷													
۸													
۹													
۱۰													
۱۱													
۱۲													
۱۳													

شوت، گل، آفساید

پربیننده ترین برنامه ورزشی در خارج از کشور یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه هر هفته از شبکه جهانی پارس

محمود سرابی کارشناس شناخته شده در میان ایرانیان ورزش دوست اجراکننده این برنامه جذاب و دیدنی است

این برنامه سه شنبه ها و پنجشنبه ها از ساعت ۸/۳۰ شب به وقت لندن بمدت ۳۰ دقیقه و یکشنبه ها از ساعت ۱۰/۳۰ شب به وقت لندن بمدت یکساعت در سراسر جهان پخش میگردد.

جهت آگهی های تجاری خود در پربیننده ترین برنامه ورزشی در خارج از کشور با دفتر نمایندگی پارس

در اروپا تماس بگیرید و آگهی خود را به منازل میلیونها فارسی زبان در سراسر جهان ببرید

۰۲۰۳۷۳۰۱۷۷۵

۰۷۸۷۵۲۳۸۵۴۴

جهت معرفی استعدادهای نوجوانان ایرانی به فوتبال انگلستان کلاسهای آموزش فوتبال رده سنی ۶ تا ۱۸ سال زیر نظر محمود سرابی

دارای مدارک بین المللی مربیگری از فدراسیون جهانی فوتبال «فیفا»

در مدرسه وایت فیلد برگزار می شود.



والدین علاقمند به حضور فرزند یا فرزندان شان در این کلاسها و کسب اطلاعات بیشتر می توانند با دفتر انجمن ورزش لندن تماس حاصل نمایند.

LOOHCS DLIFETIHW
RT1 2WN daoR tnomeralC
445 832 57870 :leT



از پنجره اتاقم به بیرون نگاه می‌کنم. بازی باران و شیشه، قطره‌های باران با لوندی خود را بر اندام شیشه پنجره می‌کشند و فرو می‌ریزند. خیابان ساکت و آرام است. و گهگاه عابری با شتاب طول خیابان را طی می‌کند.

به صدای افشین مقدم که سالها پیش مرد گوش می‌کنم و عجیب است که خیلی از ترانه‌ها زمان بر آنها اثر نمی‌گذارد و همیشه تازه و خاطره‌انگیز هستند.

افشین با صدای محزون و گرفته‌اش می‌خواند:

زمستون – تن عربون باغچه چون بیابون

درختا با پاهای برهنه زیر بارون نمیدونی تو که عاشق نبودی چه سخته مرگ گل برای گلدون

گل و گلدون چه شبها نشستن بی بهانه

واسه هم قصه گفتن عاشقانه

چه تلخه چه تلخه

باید تنها بمونه قلب گلدون

مثل من که بی تو

نشستم زیر بارون زمستون

زمستون – برای تو قشنگه پشت شیشه

بهاره زمستونها برای تو همیشه

تو مثل من زمستونی نداری

که باشه لحظه چشم انتظاری

گلدون خالی ندیدی نشسته زیر بارون

گلای کاغذی داری تو گلدون

تو عاشق نبودی – ببینی تلخه

روزهای جدایی

چه سخته چه سخته

بشینم بی تو با چشمای گریون

کلمات و واژه‌های ترانه زمستون افشین گویی دردنامه روز و حال من است. وقتی می‌خواند:

تو عاشق نبودی، ببینی تلخ روزای جدایی

حالامن بی نسیم، درهم شکسته و داغونم، نسیم، نسیم، همه زندگیم شده نسیم!

ولی او که دیگه نیست، به همین راحتی «او که دیگه نیست»

یاد اولین روز آشنایی‌مان می‌افتم. واسه دیدن یکی از دوستانم به دفتر

ترانه‌های عاطفی

داستان دنباله دار (قسمت اول)

نوشته م. سی



کارش رفته بودم. وقتی وارد شدم دختری پشت میز منشی نشسته بود و مشغول نوشتن چیزی بود. وقتی سرش را بلند کرد و پرسید:

– بله، فرمایشی داشتید؟!

خدای من، این دیگه کیه؟ مگه میشه اینهمه زیبایی و قشنگی را به یک نفر داد!

چشمان درشت و عسلی با پوستی گرم و روشن مثل گلبرگهای بهاری، لحظه‌ای یادم رفت برای چی آنجا هستم. و محو تماشای صورت زیبای او شده بودم، که صدای او مرا به خود آورد.

– ببخشید آقا با شما هستم، فرمایشی داشتید؟

با دستپاچگی و خجالت زده گفتم:

– بله، با آقای دکتر فرهاد کار دارم! – شما؟

– من دوست دکتر فرهاد هستم!

صدای خنده او چون موجی در فضا طراوت و شادی را پراکند و با اینکه سعی می‌کرد خودش را کنترل کند، گفت:

– می‌دانم شما دوست دکتر هستید، اسمتان را بفرمائید به ایشان بگویم. – هوتن. بفرمائید هوتن هستم!

لحظات بعد فرهاد از اتاقش بیرون آمد و با اینکه چند نفر منتظر بودند با سر اشاره کرد داخل اتاقش شوم.

وقتی در را بست و نگاهی به من کرد با حیرت پرسید:

– چته، چی شده؟! رنگ و روت چرا پریده؟ مریضی؟! چیزی شده؟!!

نگاهی به او کردم و سرم را تکان دادم و گفتم:

– بی‌پسدر و مادر، این سگ چیه، اینجا بستی؟ که باچشاش قلبتو گاز می‌گیره، این منشی‌به یا عزرائیله؟ فرها با صدای بلند زد زیر خنده و به طرفم اومد و یک پس گردنی به من زد و خنده‌کنان روی صندلیش ولو شد و گفت:

– خاک بر سرت! همیشه گفتن از نخورده بگیر بده پرخور، حالا حکایت توست.

– آره، ولی جون فرهاد، این یکی دیگه اگه خوردنی باشه، واسه هفت جد و آبادات بسه! حالا کی

فرهاد خنده کنان با من راه افتاد و وقتی از در اتاق خارج شدیم، دوباره پشش قلب من رفت بالا، جرئت نمی‌کردم به طرف میزمنشی نگاه کنم

فرهاد جلوی میزمنشی گفت:

– آقای هوتن از خانم نسیم خداحافظی نمی‌کنید؟

و با شیطنت و خنده به من نگاه کرد.

با عجله گفتم:

– خانم قربان شما. خداحافظ...

صدای جوانی که روی صندلی کنار خانمی نشسته بود توجه دیگران را هم جلب کرد که با هیجان و خوشحالی به طرفم آمد و گفت:

– عجب سعادت‌تی! شما هستید آقای هوتن! باورم نمیشه. بازیکن محبوب دلها. آرزو داشتم شما را از نزدیک ببینم و چقدر خوشحالم که شما را دیدم. میشه یک عکس یادگاری با هم بیندازیم؟ و بدون اینکه منتظر جوابی از من بشه به طرف همان خانم رفت و از داخل کیف دستی دوربینی درآورد و با هیجان دست خانم همراهش را گرفت و به طرف من آورد و گفت:

– بیا خانم. بیا با هم با آقای هوتن عکس بگیریم. دیگه همچین فرصتی پیش نمی‌آد و دوربین رابه طرف منشی دکتر گرفت و گفت:

– خانم منشی، میشه لطف کنید و یک عکس از ما بگیرید؟

دوربین را به دست کسی داد که تا همین جا هم هزاران بار با چشمانش از قلب من عکس گرفته بود.

من در وسط و خانم و آقا در طرفین عکس یادگاری گرفتیم که من فقط حواسم به او بود.

وقتی بلند شد، قد بلند و اندام متناسب او، زیباییش را صد چندان کرده بود.

به سرعت از همه خداحافظی کردم و خودم را به خیابان رساندم و نفسی کشیدم.

این اولین دیدار ما بود. دیداری که مسیر زندگی مرا عوض کرد.

تا خانه که رسیدم هزاران سوال بی‌جواب در ذهنم بوجود آمده بود؟ آیا دختری است که مردی

در زندگیش نیست؟ دل به کسی نداده؟ قول و قرار از دواجهای فامیلی نداره؟ و سوالاتی آزاردهنده که کلید همه معما پیش فرهاد بود.

فرهاد از بچه‌های محل بود. با اینکه ده سالی از من بزرگتر بود، ولی میان ما دوستی و رفاقتی عمیق وجود داشت. در واقع فرهاد نقش برادر بزرگتر مرا ایفا می‌کرد. از خانواده‌ای تحصیل کرده و خوب بود. خودش هم بسیار با نظم و انضباط و دقیق بود. دوران تحصیل دانشکده را با موفقیت طی کرد و دوره تخصصی را هم پشت سر گذارد و در بیمارستان و مطب خودش مشغول به کار شد. سه سال قبل هم ازدواج کرد و دختری دو ساله به نام حنا دارد.

فرهاد خیلی تلاش کرد من هم در رشته پزشکی تحصیل کنم ولی من سراز تربیت بدنی درآوردم و به طور

حرفه‌ای به فوتبال پرداختم و عضو یکی از تیمهای مطرح و بزرگ شدم و در همین رابطه هم به دیدن فرهاد رفته بودم تا درباره قبول مسئولیت پزشکی باشگاه با او صحبت کنم چون فرهاد برای خودش با همه جوانی اسم و رسمی در حرفه خودش پیدا کرده بود.

هنوز باران در حال باریدن است و من احساس می‌کنم وجودم تهی شده و خالی از شور زندگی هستم و صدای افشین مقدم وصف حال من است که می‌خواند:

ببینی تلخ روزایی جدایی.

روزایی که نمی‌دانم در کدام نقطه این زمین قرار دارم. همه چیز برایم غم زده و دلگیر است. هیچ چیز خوشحالم نمی‌کند. حوصله هیچکس را ندارم، پرنده خیالم به دنبال گمشده‌اش می‌گردد و دوباره یاد روزهایی می‌افتم که قشنگترین لحظات شیرین زندگیم بود.

بعد از جلسه در باشگاه، با فرهاد که بیرون آمدم او گفت شام را به خانه‌اش بروم. حنا دخترش و همسرش شیرین را هم بعد از چند هفته‌ای ببینم که با خوشحالی قبول کردم و با ماشین فرهاد به طرف خانه‌شان حرکت کردیم و در راه درباره شرایط همکاری او با باشگاه حرف زدیم. ولی من درصدد بودم جوری بحث را به نسیم بکشم و بدانم او در چه شرایطی است ولی کمی هم خجالت می‌کشیدم و هم می‌ترسیدم او گرفتار رابطه‌ای دیگر باشد که نزدیکیهای رسیدن به خانه فرهاد، او گفت:

– بزمجه، می‌دونم ته دلت چی می‌گذره؟

دلت می‌خواد که درباره نسیم حرف بزنم. ولی کور خوندی، شوخی ناموسی نداریم. نسیم بخشی از اموال خصوصی من است.

فرهاد شروع به خندیدن کرد و بیکباره موضوع را دوباره به مسائل باشگاه کشاند که حسابی حرص من را درآورد که طاقت نیاوردم و گفتم: – دکتر به این بی‌احساسی و تا حدودی الاغی هم نوبره؟

کی باید خودت را درمان کنی؟

حالا می‌میری کمی هم درباره نسیم حرف بزنی؟

فرهاد همانطور که می‌خندید گفت:

– خوب، حالا چی می‌خوای بدونی؟ – براباره‌اش هرچی میدونی بگو.

– اسمش نسیم خانم است. ۱۲

سالشه. شوهر و یک بچه ۲ ساله داره. شوهرش را هم خیلی خیلی دوست داره!

مثل برق گرفته‌ها زل زده بودم به دهان فرهاد

او از عشق نسیم به شوهر و بچه‌اش می‌گفت و بعد نگاهی به من کرد و گفت:

– چی شد حالت خراب شد؟ بدجوری در آفساید موندی! قیافه‌ات مثل بازیکنیه که تیم شون داره میره دسته دو!

دوباره خندید و مثل اینکه متوجه شد حال و روزم خوب نیست، گفت: – ببین پسرم، نسیم به درد تو نمی‌خوره.

با حال زاری گفتم:

– آخه چرا؟

– واسه اینکه تو آدم نیستی! احتمالاً دلت می‌خواد مدتی هم با این دختره حال و هولت را بکنی تا دلت را بزنه.

– فرها به جون خودت نه.

– بجون او مربی کچل، بداخلاقت، چرا از من مایه می‌ذاری؟

– فرهاد جون شوخی نکن. جدی حرف بزن.

– نسیم پدرش پزشک است و از استادان من در دانشکده بوده و وقتی مطب را دایر کردم، از من خواست نسیم برای اینکه مشغول باشه بیاد و با من کار کنه.

چون احتمالاً قصد داره بره خارج از کشور برای تحصیل و این مدت را آزمایشی پیش من کار می‌کنه.

ولی...

– ولی چی؟

– ولی زهر مار. صبر کن. اون روز که تو اومدی مطب و رفتی برای اولین بار او هم پرسید که تو چه نسبت یا آشنایی با من داری که من گفتم که تو مدتی نوکر ما بودی ولی دستت کج بوده و ما بیرونت کردیم. تازه هم از زندون اومدی و برای معذرت خواهی به مطب آمدی.

و دوباره زد زیر خنده!

– مرده شور اون قیافه عقب مونده‌ات را ببره که شکل همه چیز هستی غیر از دکتر.

جان ماما! شهلا، درست حرف بزن. واقعا درباره من پرسید؟

– آره. چون همان آقایی که در مطب بود و با تو عکس گرفت، بعدش معرکه گرفته بود که تو بهترین فوتبالیست درجه سه هستی و از این مزخرفات و نسیم هم براش جالب بود که تو تحفه آدم سرشناسی هستی.

حالا اگر سکنه نکنی بهت یک مژده میدم و اون اینکه فردا نسیم برای همیشه میره خارج از کشور.

و دوباره زد زیر خنده و من با عصبانیت گفتم:

– تو به جای طبابت باید دلچک می‌شدی.

– باشه دلچک هم میشم. اما خبر خوش اینکه الان نسیم خانم هم خانه ماست و اصلاً خبر هم نداره که تو کیسه چغندر هم با من هستی و امشب اون هم با ما شام می‌خوره. بدون اینکه متوجه باشم او دارد رانندگی می‌کند پریدم و ماچش کردم که فرهاد داد زد:

– الاغ جون چیکار می‌کنی نزدیک بود تصادف کنم. مرتیکه مگه اینجا میدون مسابقه است و من گل زدم پریدی منو ماچ می‌کنی؟

– بجون فرهاد تو بهترین گل زندگی منو زدی. اصلاً باورم نمیشه که تا چند لحظه دیگر دوباره اورا می‌بینم.

AEROPLAN® Cöln

آژانس بزرگ مسافرتی ایر و پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفن مرکزی ما تماس حاصل فرمائید.

0221 - 9247 1333

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معتبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Mauritiussteinweg 116 - 50676 Köln

www.aeroplan.de info@aeroplan.de